

بسم الله الرحمن الرحيم

## تاریخ نو

فصلنامه علمی - تخصصی

سال هفتم / شماره نوزدهم / تابستان ۱۳۹۶

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)

مدیر مسئول: کامران حماني

سر دبیر: علی بابایی سیاب

هیأت تحریریه:

دکتر سید هاشم آقاجری.....استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر فاطمه جان احمدی.....دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر مقصود علی صادقی.....دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حسین مفتخری.....دانشیار دانشگاه خوارزمی

دکتر ابوالفضل رضوی.....دانشیار دانشگاه خوارزمی

دکتر مجتبی خلیفه.....استادیار دانشگاه بیرجند

دکتر مجتبی گراوند.....استادیار دانشگاه لرستان

دکتر جواد مرشدلو.....استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر مهدی وزین افضل.....استادیار دانشگاه جیرفت

کامران حماني.....دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

مدیر اجرایی: مهدی احمدی

مترجم انگلیسی: محبوبه شفایی پور سرمور

نشانی: بزرگراه چمران - تقاطع بزرگراه جلال آل احمد - دانشگاه تربیت مدرس - دانشکده علوم

انسانی - گروه تاریخ.

فصلنامه تاریخ نو در پایگاه نشریات تخصصی دانشگاهی به آدرس

[www.sciencejournals.ir](http://www.sciencejournals.ir) همچنین پرتال جامع علوم انسانی به آدرس

[www.ensani.ir](http://www.ensani.ir) نمایه شده است.

[newhistory52@yahoo.com](mailto:newhistory52@yahoo.com)

پست الکترونیک:

شماره مجوز: ۶۰/۲۶۳۶۲

این نشریه دارای مجوز شماره ۶۰/۲۶۳۶۲ در تاریخ ۱۳۸۸/۰۱/۳۰ از معاونت

فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس می باشد.

## فهرست مطالب

- نخستین پیروزی‌های عرب در فارس (بررسی متن پژوهی) ..... ۳  
مصطفی لعل شاطری
- مدارس عصر صفوی ..... ۴۹  
دکتر محمد درخشانی
- نقدی تاریخی بر کتاب «خواجه نظام الملک» اثر سید جواد طباطبایی ..... ۸۳  
دکتر محمد حسن بیگی، دکتر فرهاد صبوری
- متدلوزی ویکو در فلسفه تاریخ ..... ۱۰۳  
دکتر سلیمان حیدری، فاطمه فلامرزی
- نقش حزب کمونیست در سازمان دادن به تشکل‌ها و اعتصابات کارگری ..... ۱۲۵  
ابوذر نعمتی فیروزآباد
- تجارت مسلمانان و عوامل رشد و توسعه آن در عصر اول عباسی ..... ۱۵۱  
دکتر صالح پرگاری، سکینه خدابخشی کاسگری
- پزشکی عصر صفویه با تکیه بر سفرنامه‌های غربی ..... ۱۸۳  
سعید آقارضایی، شیوا رضایی
- ترور میرزاده عشقی و تأثیر آن بر سانسور مطبوعات در دوره رضاشاه ..... ۲۰۱  
پروین حیدری
- مشروطه و زمینه‌های فکری مشروطه خواهان در مرنده ..... ۲۱۹  
محسن حسینی، یاسر موسی خانی

## نخستین پیروزی های عرب در فارس (بررسی متن پژوهی)<sup>۱</sup>

نویسنده: مارتین هیندس

مترجم: مصطفی لعل شاطری<sup>۲</sup>

### چکیده<sup>۳</sup>

فتوحات اعراب در مناطق گوناگون ایرن و به ویژه فارس، از جمله موضوعاتی می- باشد که تاکنون مورد توجه گروهی از پژوهشگران قرار گرفته است که غالباً فارغ از توجه به بررسی تحلیلی روایات می باشد. در این مقاله با نگرشی متمرکز تلاش گردیده تا سرداران نظامی اعزامی برای فتح فارس در سال های نخستین فتوحات اعراب مسلمان در ایران و نسبت های قومی آنان و از سویی بررسی روایات و صحت سنجی آن، که از حوزه های کمتر پرداخته شده محسوب می گردد، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. این پژوهش بر آن است در ابتدا به بررسی سرداران عرب که نخستین فتوحات فارس را برعهده داشته اند پرداخته و سپس با بررسی روایات سیف بن عمر با سایر منابع معتبر به موشکافی این جریان تاریخی پردازد.

واژگان کلیدی: فارس، حمله اعراب، عمر بن خطاب، سیف بن عمر

<sup>۱</sup> . انتشار یافته در: مجله موسسه بریتانیایی مطالعات ایرانی. جلد ۲۲. ۱۹۹۸م. صفحات ۵۳-۳۹:

Martin Hinds. "The First Arab Conquests in Fars". British Institute of Persian Studies. Vol. 22. 1998. Pp39-53.

<sup>۲</sup> . دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی mostafa.shateri@yahoo.com

<sup>۳</sup> . متن انگلیسی مقاله فاقد چکیده و این بخش از سوی مترجم اضافه شده است.

## The first arab conquests in fars

### Abstract

Arab conquests of Iran in various regions especially in the FARS, is an issue that have been considered by a group of researchers that are not often study narrations analytically. In this article, it analyzes by focused attitude to military commanders who were dispatched to conquer FARS in early years of the Muslim Arab conquests in Iran and their ethnic relations and the other hand analyzes the studying narrations and its validation that it considered less. This study aims to investigate the Arab commanders have claimed the first FARS conquest and then analyzes the course history by studying narrations of Sayf ibn Umar with other credible sources.

**Keywords:** Fars, The Arab invasion, Umar ibn Al-Khattāb, Sayf ibn Umar.

### مقدمه<sup>۱</sup>

ویژگی اصلی عملیات‌های اولیه نظامی عرب در منطقه فارس این است که در ابتدا، همه تحرکات و بعدها اکثر عملیات‌ها به کمک ایلیاتی‌هایی از عمان و بحرین انجام گرفت<sup>۲</sup>. این ایلیاتی‌ها از دریا به سمت منطقه فارس عبور کردند و هیچ ارتباطی با بصره نداشتند. فرمانده آن‌ها تا سال ۶۵۰م/۲۹ق شخصی به نام ابی‌العاص‌التقفی بود،

---

<sup>۱</sup> . مهمترین منابعی که از آن‌ها کمک گرفتم، عبارتند از: بلاذری، فتوح البلدان، (لیدن، ۱۸۶۶م)؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، جلد دوم (قاهره، ۱۳۶۸ق)؛ دینوری، اخبار طوال، (لیدن، ۱۸۸۸م)؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، (لیدن، ۱۸۵۱-۷۸م)؛ ابن‌سعد، طبقات، (لیدن، ۱۹۰۵-۱۷م)؛ خلیفه‌بن‌خوات، تاریخ، (نجف، ۱۳۸۶ق)؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، (لیدن، ۱۹۰۷-۱۸۷۹م)؛ یعقوبی، تاریخ، (لیدن، ۱۸۸۳م)؛ یاقوت، معجم البلدان، (لایپزیک، ۱۸۶۶-۷۳م).

<sup>۲</sup> . البته بحرین، در آن زمان، به‌عنوان جزیره‌ای که اکنون بحرین نامیده می‌شود، نبود، بلکه منطقه ساحلی عربستان شرقی، بحرین نامیده می‌شد که از کویت تا تقریباً نقطه میانی عمارات عربی امروزی، گسترش داشت (جی.سی. ویکنسون، "شرح جغرافیایی تاریخی عمان تا شروع قرن شانزدهم"، (۱۹۶۴) CXXX، صفحه ۳۴۷ را ببینید).

که سمت حکمرانی بحرین<sup>۱</sup> را نیز داشت و مستقل از حکمران‌های بصره عمل می‌کرد. تا سال ۶۵۰م/۲۹ق حکومت‌های بصران و بحرین فارس با هم یکی نشده بودند. خلیفه بن‌خیاط می‌گوید، در سال ۶۵۰م/۲۹ق عثمان بن‌عفان، ابوموسی را از بصره و عثمان بن‌ابی‌العاص را از حکومت فارس عزل کرد؛ عثمان بن‌عفان، فرمان یکی شدن را به عبدالله ابن امیر بن‌کوزیز<sup>۲</sup> داد. شرحی که توسط طبری داده ذکر گردیده نیز مشابه است: عبدالله بن‌امیر به بصره رسید و لشکریان ابوموسی و عثمان بن‌ابی‌العاص الثقفی تحت این فرمان، با هم یکی شدند؛ عثمان بن‌ابی‌عیاض جزء افرادی بود که از عمان و بحرین عبور کردند<sup>۳</sup>. نقش ایللیاتی‌ها عمانی و بحرینی به همراه عثمان بن‌ابی‌العاص در اشغال فارس توسط اعراب، توسط ولهاسن در سال ۱۸۹۹م. تصدیق شده است (و در واقع غلو شده است)<sup>۴</sup>.

این موضوع تا حدودی برای کیتانی<sup>۵</sup> نیز مبرهن بود. ولی در اکثر کارهای جدید، این مطلب به‌طور کافی تصدیق نگردیده است. در این میان یک شرح مختصر و مبهم توسط اشپولر<sup>۶</sup> ارائه شده است که در آن فقط یک بار به عثمان بن‌ابی‌العاص اشاره کرده است و محقق دیگر به نام شابان که هرگز به آن اشاره نکرده است. این در حالی است که عثمان بن‌ابی‌العاص نه تنها لشکر داشت و مسئول عزیمت به فارس بود، بلکه این کار را خیلی قبل‌تر از خلیفه عمر به عبارت دیگر تا سال ۶۴۴م/۲۳ق، انجام داد: «شکست در جهت تأسیس یک پایه ایمن و استوار در

<sup>۱</sup> . با اطمینان نسبی عمان و شاید هم الیمامه.

<sup>۲</sup> . خلیفه، صفحه ۱۳۶.

<sup>۳</sup> . طبری، صفحه ۲۸۳۲.

<sup>۴</sup> . J. Wellhausen, *Skizzen und Vorarbeiten*, sechstes Heft: P rolegomenazu . (Berlin, 1899) (13. Die Eroberung von Iran, pp. riltsteng eschichtedes Islams 94-113), p. 103.

<sup>۵</sup> . L. Caetani, *Annali dell' Islam* (Milan, 1905-26), V, pp. 31f. °  
Zeit (Wiesbaden, 1952), pp. 11 B. Spuler, *Iran infriih-islamischer*.<sup>۶</sup>

فارس، باعث شده ایلپاتی‌ها به سمت منطقه امن‌تر بصره عقب‌نشینی کنند و در بصره اساساً به هم قبیله‌ای‌هایی هم طبقه‌ای خود در عربستان شرقی بپیوندند.<sup>۱</sup> هر دو دانشمند به چیزی که برای ولهاسن و کیتانی مبرهن است توجه نکردند،<sup>۲</sup> به عبارت دیگر به این موضوع توجه نداشتند که موضوعات نقل شده توسط سیف‌بن-عمر با نقل طبری - در ارتباط با فارس - با دیگر منابعی که بایستی ذکر شود، بسیار تفاوت دارد.<sup>۳</sup> من ابتدا، در مقایسه با آنچه که از سوی ولهاسن<sup>۴</sup> ارائه گردیده به صورت کامل به این موضوع خواهم پرداخت (چون منابعی که در حال حاضر موجود است، او به آن‌ها دسترسی نداشته است) و سپس سبک ویژه شرح و توصیف سیف‌بن‌عمر را مورد بررسی قرار خواهم داد. به دلایلی که بعداً مشخص خواهد شد، مبحثی که اولویت بالایی دارد، دسته‌بندی توالی و تاریخ‌شماری حکمرانان اولیه بحرین است که از جانب مدینه تعیین شده‌اند.<sup>۵</sup>

#### ۱. العلاء حضرمی

اولین حکمران بود، که او هم پیمان (حلیف) عبدالشمس بود.<sup>۶</sup> بطور کلی این موضوع مورد توافق است که وی توسط پیامبر (ص) در سال ۶۲۹م/۸ق<sup>۱</sup> به عنوان

<sup>۱</sup> M. A. Shaban, Islamic history A.D. 600-750 (A.H. 132) (Cambridge 1971), p. 52.

<sup>۲</sup> Wellhausen, op. cit., pp. 101ff; Caetani, op. cit., IV, p. 153.

<sup>۳</sup> A. Noth, "Der Charakter der ersten grossen Sammlungen von Nachrichten zur friihen Kalifenzeit", Der Islam, XLVII (1971), pp. 168-99.

<sup>۴</sup> ولی ابتدا، فقط به آن بخشی که به ولهاسن مربوط می‌شود، به‌طور کامل پرداخته شده‌است؛ ولهاسن به فتح تمام ایران پرداخته و فقط به فارس نپرداخته است.

<sup>۵</sup> در این ارتباط، منابع بسیار زیادی (ولی بدون بحث) توسط النجم، البحرین فی صدر الاسلام و اثرها علی حرکت خوارج (بغداد ۱۹۷۳م)، صفحات ۵-۱۵۳؛ همچنین Caetani, OP.Cit, IV, PP.147f فراهم آمده‌است.

<sup>۶</sup> ابن‌سعد IV/2، صفحه ۷۶۰۱۶. بلاذری صفحه ۷۸۰۱۱ (دنبال شده توسط یاقوت، II/2، صفحه ۵۰۸) به ما بطور بسیار کلی‌تر می‌گویند که او حلیف عبدالشمس بوده، در حالیکه ذهبی (جلد ۲،

حاکم بحرین تعیین شده بود، ولی اینکه آیا از حکومت او جلوگیری شده و چه موقع حکومت او به پایان رسیده است، جزء موضوعاتی محسوب می‌گردد که در مورد آن اتفاق نظر وجود ندارد. روایاتی وجود دارد که پیامبر(ص) او را عزل و ابان بن سعید<sup>۲</sup> را جانشین او کرد، گرچه طبری این روایات را تأیید نکرده است، ولی نمی‌توان این روایات را نادیده گرفت. با این حال طبری در جایی دیگر اشاره کرده است که العلاء در سال ۶۳۱ م/۱۰ ق<sup>۳</sup> حاکم بحرین بوده است. این مطلب نشان می‌دهد، هرگونه عزلی که صورت گرفته، می‌بایستی اندکی قبل از وفات پیامبر(ص) در سال ۶۳۲ م/۱۱ ق باشد. در هر صورت، ابوبکر، حاکم مدینه، حکمرانی العلاء را بر بحرین تأیید یا او را مجدداً برای این سمت منصوب کرده است<sup>۴</sup> و العلاء می‌بایست در سال‌های ۳-۶۳۲ م/۱۲-۱۱ ق<sup>۱</sup> با شورشیان این منطقه برخورد می‌کرد.

صفحه ۴۳۰۱۰ با نقل از ابن اسحاق) بطور ویژه می‌گوید که پدر او، حلیف جنگ بنی‌امیه بوده- است.

<sup>۱</sup> . ابن سعد ۱۷۱۲، صفحه ۷۶۰۱۹؛ بلاذری صفحه ۷۸۰۱۱؛ طبری. جلد ۱، صفحات ۱۶۰۰.۹، ۱۷۳۷.۱۲، ۱۷۵۰.۱۸، با ای، شوفانی، پیروزی اعراب مسمان (تورنتو، ۱۹۷۳ م) صفحه ۳۵ مقایسه شود.

<sup>۲</sup> . خلیفه، صفحه ۶۲.۱۱ و ابن سعد IV/2، صفحه ۷۷.۹؛ بلاذری صفحه ۸۱۱؛ یاقوت، ۱.۲، صفحه ۵۰۹.۸f با شوفانی همان، صفحات ۸۵ مقایسه شود.

<sup>۳</sup> . طبری، جلد ۱، صفحات ۱۷۳۷، ۱۷۵۰.

<sup>۴</sup> . خلیفه، صفحه ۸۸ (المدائنی) و صفحه ۹۱؛ بلاذری، صفحه ۸۱، در نقل قول سیف نیز، از انتصاب صحبت شده است (طبری، جلد ۱، صفحه ۱۸۸۱)؛ با ای، شوفانی، پیروزی اعراب مسمان (تورنتو ۱۹۷۳) صفحات ۸۶، ۴-۱۳۱ مقایسه شود. خلیفه، روایتی نقل می‌کند (صفحه ۹۱.۶) که ابوبکر، انس (ابن مالک) را برای حکومت بحرین، منصوب کرده بود و همین روایت با همین سند را می‌توان در جای دیگر نیز پیدا کرد (مثل ابن هجر الاسابه (قاهره، 1328 ق)، جلد ۱، صفحه ۷۲)

در سال ۶۳۴م/۱۳ق در شروع خلافت عمر بن خطاب، او به گرفتن دژهای محلی ایران یعنی دژهای الزرا و القبا ادامه داد<sup>۲</sup> و انتصاب پی در پی او در طی آن سال، دوبار در رویدادنامه طبری ذکر شده است<sup>۳</sup>. بالا فاصله بعد از آن - یعنی در سال ۶۳۵م/۱۴ق - بر طبق گفته واقدی، العلاء، هرثمه بن عرقچه باروقی را به یک اردو کشی دریایی (سفر دریایی) فرستاد، در طی این اردو کشی، باروقی جزیره‌ای در نزدیکی فارس را فتح کرد و به منطقه ساحلی یورش برد؛<sup>۴</sup> عمر بن خطاب از این اقدام ناراضی بود، ولی دستور داده بود که هرثمه، در منطقه ابولا، شخصی به نام عتبه بن غزوان، را کمک و یاری کند.<sup>۵</sup> احتمالاً در همین سال بود که عمر بن خطاب،

ولی به نظر می‌رسد که موثق نباشد، احتمالاً انس خیلی جوان بوده و به نظر می‌رسد این روایت، از پسر او منشأ گرفته باشد.

<sup>۱</sup>. خلیفه، صفحه ۸۳؛ بلاذری صفحه ۸۳. همچنین سیف، در طبری جلد ۱، صفحات ۷۵، ۱۹۶۲ را با ای، شوفانی، پیروزی اعراب مسمان، صفحات ۴-۱۳۱، مقایسه کنید.

<sup>۲</sup>. خلیفه، صفحه ۹۳ (ابوعبید)؛ بلاذری صفحه ۸۵ (ابوعبید). این شرح‌ها می‌گویند که محاصره دژ الزرا از زمان خلیفه ابوبکر شروع شد و می‌گویند که شهر در زمان خلیفه عمر بن خطاب، تسخیر شد. با ابن اسعد IV/۲، صفحه ۹-۷۸؛ و یاقوت II/۲، صفحه ۹۰۷ مقایسه کنید.

<sup>۳</sup>. طبری، جلد ۱، صفحات ۲۲۱۲۰۸ و ۲۱۳۶.

<sup>۴</sup>. ابن سعد، IV/۲، صفحه ۷۸، بلاذری، صفحه ۷-۳۸۶، ابن خلدون، العبر (قاهره، ۱۲۷۴ق)، جلد ۱، صفحه ۲۱۱.

<sup>۵</sup>. در حقیقت در کتاب بلاذری نقل شده که عمر بن خطاب به العلاء نامه می‌نویسد و به او دستور می‌دهد تا هرثمه بن عرقچه باروقی را جهت تقویت عتبه بن فرقد سولامی اعزام کند، ولی شواهد و مدارکی که توسط طبری (جلد ۱، صفحه ۲۳۸۲) و در جای دیگر توسط بلاذری (صفحه ۳۴۱) نقل شده است، حاکی از این مطلب است که این موضوع ناشی از یک سردرگمی و آشفتگی می‌باشد. واقدی می‌گوید عمر بن خطاب به العلاء نامه نوشت و به او دستور داد تا هرثمه بن عرقچه را جهت تقویت و کمک عتبه بن غزوان بفرستد، در حالی که در گزارش دوم بلاذری؛ گفته شده، هرثمه به نزد عتبه [ابن قزوان] در بصره رفت و بعد به موصل رفت؛ این موضوع، نکته کلیدی در هم این



العلاء را به جای عتبه منصوب کرد، ولی العلاء قبل از اینکه بتواند این منصب را بدست گیرد، وفات یافت.

مطلب اخیرالذکر، حداقلی مطلبی است که ما می توانیم از دو روایت اصلی که در اختیار داریم بدست آوریم، این دو روایت از لحاظ جزئیات با هم تفاوت هایی دارند. اولین روایت، روایت مدائنی است (که توسط خلیفه و ابن سعد بیان شده است)<sup>۱</sup>. مدائنی می گوید، در سال ۶۳۵ م/۴۱۴ ق خلیفه عمر بن خطاب، به العلاء نامه ای نوشت - که العلاء در بحرین بود - با این مضمون که به پیش عتبه بن غزوان برو، چون من منصب او را به تو دادم. ولی العلاء قبل از رسیدن به نزد عتبه در قلمرو بنی تمیم در منطقه طایس وفات کرد؛<sup>۲</sup> سپس عتبه عازم فتح ابولا، الفرات و ابادقباد شد. بر طبق روایت دوم یعنی روایت ابن مخنف (ذکر شده توسط بلاذری) عمر بن خطاب به العلاء بن حضرمی نامه ای نوشت - که وی در آن زمان حاکم بحرین بود - و به او دستور داد تا به نزد وی بیاید و وقتی العلاء به نزد او در مدینه رفت، عمر بن خطاب وی را به جای عتبه بن غزوان حاکم بصره کرد، ولی العلاء قبل از رسیدن به بصره، وفات کرد. وفات او در سال ۱۴ یا شروع سال ۱۵ ق بوده است.<sup>۳</sup>

سردرگمی و ابهام را فراهم می آورد (طبری، جلد یک، صفحه ۲۴۱.۸؛ و بلاذری صفحه ۲۴۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۸۶). همچنین یاقوت III/۲، صفحه ۸۳۷. را دیده و با اف. ام. دونر فتوحات اولیه اسلام (پرینستون، ۱۹۸۱م)، صفحه f(CA.b.H) ۱۹۶ و (H.b.cA) ۲۱۶ مقایسه کنید.

<sup>۱</sup>. خلیفه. صفحه ۹۶.۳، همچنین صفحه ۱۲۸.۹؛ ابن سعد، IV/۲؛ همچنین ذهبی، جلد دو، صفحه ۴۳.۵f (وقالا ان عمر و لاهو البصره فمتی قبل ان یصیل ایلها).

<sup>۲</sup>. به طور اشتباه Nysa در ویرایش العمری خلیفه (صفحه ۹۶.۵، اما بطور صحیح در ویرایش ذکار، جلد اول (دمشق ۱۹۶۷م)، صفحه ۱۱۳.۱۶؛ بطور اشتباه Lyas در ابن سعد، IV/۲، صفحات ۷۸.۲۷، ۷۹.۶. Naqaïd صفحه ۱۰۲۵ و یاقوت I/۲، صفحه ۹۰۴ را ببینید.

<sup>۳</sup>. بلاذری، صفحه ۸۱ (دنبال شده توسط یاقوت I/۲، صفحه ۵۰۹). در این بخش جملات حفظ شده است "و او عثمان ابن ابی العاص را به عنوان حاکم بحرین و عمان تعیین کرد"؛ در قسمت

موضوعی مشترک در این روایات، این است که نه تنها العلاء در سال ۱۴ اق وفات یافت، بلکه او قبل از عتبه وفات کرده است و دلایل خوبی برای این باور وجود دارد که خود عتبه در سال ۱۵ یا ۱۶ وفات یافته است<sup>۱</sup>. قطعا طبری قبول دارد که العلاء در سال<sup>۲</sup> ۶۳۷م/۱۶ اق حاکم بحرین بوده است و بلاذری روایتی را نقل می کند که در آن روایت گفته شده العلاء تا هنگام وفاتش یعنی سال ۶۴۱م/۲۰ ق پیوسته حاکم بحرین بوده است<sup>۳</sup>؛ ولی خود بلاذری این روایت را مجاب کننده و قانع کننده نمی داند و طبری می گوید، بلاذری توسط تاریخ شماری ناقص سیف بن عمر دچار اشتباه شده است<sup>۴</sup>.

پائین خواهید دید (شماره ۳۵) احتمالا این موضوع بخاطر چاپ بوجود آمده باشد و می بایست نادیده گرفته شود.

<sup>۱</sup>. اطلاعات متناقض تاریخ شماری مربوط به عتبه و بصره، در مقایسه با اطلاعات متناقض تاریخ شماری مربوط به العلاء و بحرین، به همان اندازه مشکل ایجاد می کند و سیف طول عمر عتبه و نیز العلاء را طولانی توصیف می کند. در اینجا کافی خواهد بود که به شرح خلیفه (صفحه ۹۸) و شرح طبری به نقل از المدائنی (جلد ۱، صفحه ۲۳۸۶) اشاره شود. هر دو به طور ضمنی می گویند، خیلی قبل تر از سال ۱۴ بود که عتبه بصره را ترک کرد و بعد وفات نمود؛ علاوه بر این، بلاذری می گوید، عتبه در اواخر سال ۱۵ یا اوایل سال ۱۶، بصره را ترک کرد (صفحه ۳۷۶.۱۸) و او از الوحیدی نقل می کند که عتبه در سال ۱۶ وفات کرد (صفحه ۳۵۰). نیازی به گفتن نیست که در شرح سیف، وفات عتبه را در سال ۱۷ اعلام کردند (طبری، جلد ۱، ۲۵۵۰).

<sup>۲</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۴۸۱.

<sup>۳</sup>. بلاذری، صفحه ۸۱. (همچنین توسط یاقوت نقل شده، صفحه ۵۰۹) که بعید است ادعا شود، العلاء، توج را دیده باشد، ذهبی (جلد ۲، صفحه ۴۳) تاریخ وفات العلاء را در سال ۲۱ می داند؛ علت آن مشخص نیست.

<sup>۴</sup>. در ادامه خواهید دید که هیچ دلیلی برای باور کردن روایت سیف وجود ندارد که در این روایت گفته شده، خلیفه عمر بن خطاب، بعد از اینکه قدام بن مظعون را جایگزین العلاء کرد، مجددا العلاء را به منصب قبلی برگرداند.

## ۲. قدام بن معظون و ابوحریره

بعد از وفات العلاء - در یک دوره کوتاهی قدام بن معظون و ابوحریره حکومت بحرین را در دست داشتند. در مورد این دو تن نیز، گزارش‌هایی از بلاذری و خلیفه نقل شده است که جمعا مجاب کننده هستند. خلیفه می‌گوید پس از وفات العلاء در سال ۶۳۵ م/۱۴ ق، عمر بن خطاب، قدام را به عنوان حکمران بحرین منصوب کرد و نیز می‌گوید، سپس عمر بن خطاب، قدام را از این منصب عزل کرد و عثمان بن ابی العاص را برای این منصب تعیین کرد. او می‌گوید ابوحریره و ابن عیاش جزء حکمرانان بحرین عمر بن خطاب بودند، ولی تاریخ شماری آن خیلی مهم است.<sup>۱</sup> در حال حاضر تا جایی که به عیاش مربوط می‌شود چیزی که می‌توان گفت این است که ممکن است عیاش قبل از قدام<sup>۲</sup> و شاید قائم مقام العلاء بوده است.<sup>۳</sup>

در شرحی که ابو مخنف می‌دهد، نامی از عیاش نبرده است، در عوض در مقایسه با خلیفه یک تصویر کامل تر و روشن تر از قدام و ابوحریره، به ما ارائه می‌دهد: بعد از وفات العلاء، عمر بن خطاب قدام بن معظون را مسئول اخذ مالیات بحرین کرد و ابوحریره را مسئول احداث<sup>۴</sup> و تشریفات مذهبی (صلاة، نماز) تعیین کرد؛ سپس

<sup>۱</sup> . خلیفه، صفحه ۱۲۸.

<sup>۲</sup> . همانطور که النجم (همان، صفحه ۱۵۵) اشاره کرده است. ابن اثیر جلد ۴، صفحه ۱۶۱) گزارش داده که عیاش قبل از وفات قدام، از جانب خلیفه عمر بن خطاب، به عنوان حاکم بحرین، منصوب شده بود. توالی و ترتیب حکمرانی که توسط النجم ارائه گردیده، عبارتند از: العلاء، عیاش، قدام، ابوحریره، الربیع بن زیاد الحریسی، عثمان بن ابی العاص. این قبیل مدارکی که النجم در ارتباط با حکومت الربیع ارائه داده، ممکن است حذف شده باشد، بنابراین من تاکنون در منابع دیگر، چنین مدارکی پیدا نکرده‌ام.

<sup>۳</sup> . ولی در حال حاضر، این نمی‌تواند چیزی بیشتر از یک برداشت سطحی باشد.

<sup>۴</sup> . قسمت مقدمه‌ای که de Goeje در کتاب Glossarium خود در مورد بلاذری صفحه ۲۴ نوشته است را ببینید. گرچه تعریف دقیق کلمه نامشخص است.

وی قدام را از این مقام عزل کرده و مجازات حد را به خاطر شراب خواری بر او اعمال کرد و به جای او ابوحریره را مسئول اخذ مالیات و احداث<sup>۱</sup> تعیین کرد و سپس عمر بن خطاب، ابوحریره را از این سمت عزل کرد و نیمی از دارایی‌های او را گرفت؛ سپس عمر بن خطاب، عثمان بن ابی‌العاص را برای حکمرانی بحرین و عمان منصوب کرد.<sup>۲</sup>

گزارش‌های دیگری که توسط بلاذری نقل شده است (در مورد اختیار و صلاحیت) می‌گوید که قدام مسئول مالیات و احداث بود، در حالی که ابوحریره مسئول صلاة (نماز) و قضاوت (قضا) بود؛ وقتی قدام متهم و از منصب خود عزل شد، ابوحریره، تمام قدرت را به دست گرفت، تا اینکه عزل و عثمان بن ابی‌العاص<sup>۳</sup> جایگزین او شد. واقدی (نقل شده توسط طبری) می‌گوید که عمر بن خطاب، قدام را عزل کرد و به خاطر شراب‌خواری مجازات حد را در مورد او اعمال کرد و ابوحریره را برای بحرین و یمامه<sup>۴</sup> منصوب کرد، ولی در مورد تعیین تاریخ این رویدادها برای سال ۶۴۱م/۲۰ق، او تاریخی که برای این رویدادها ذکر می‌کند، حدود پنج سال دیرتر است، چون همانطور که خواهیم دید، دلایل خوبی برای این باور وجود دارد که عثمان بن ابی‌العاص از سال ۶۳۶م/۱۵ق تا ۶۵۰م/۲۹ق حکمران بحرین بوده باشد. بر

<sup>۱</sup> . این برداشت یاقوت است؛ بلاذری می‌گوید الصلاة و الاحداث که قابل درک نبود، چون شامل، مسئولیت‌های قبلی ابوحریره می‌گردید.

<sup>۲</sup> . بلاذری، صفحه ۸۲؛ یاقوت، جلد ۱، صفحه ۲-۵۰۹.۲۰. این متن تداوم مستقیم روایت ابومخنف است که در بالا به آن اشاره شد؛ به نظر می‌رسد، جمله نهایی بطور تصادفی در بخش اول روایت قرار گرفته است.

<sup>۳</sup> . بلاذری صفحه ۸۲.

<sup>۴</sup> . طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۹۴.

این اساس می توان نتیجه گرفت، مشغولیت قدام و ابوحریره در بحرین در دوره ۶- ۶۳۵م/۱۵-۱۴ق بوده است.<sup>۱</sup>

### ۳. عثمان بن ابی العاص

فردی که چهره اصلی در پیروزی های نخستین اعراب در فارس را دارا بود، عثمان بن ابی العاص ثقفی می باشد. او در بین ثقفی های هم رتبه خود در شهر طائف، به خاطر حمایت و پشتیبانی ای که در سال ۶۳۰م/۹ق<sup>۲</sup> از پیامبر اعظم می کرد، شخصیت برجسته و مشهوری و در سال های بعدی نیز حاکم همین شهر بود.<sup>۳</sup> همانطور که خواهیم دید، خلیفه بر این باور است که عثمان بن ابی العاص پس از عزل قدام، به عنوان حاکم بحرین منصوب شد، ولی خلیفه در کتاب خود مکان ابوحریره در طرح تاریخ شماری را به وضوح مشخص نکرده است. از طرف دیگر ابومخنف در مورد اینکه عثمان جایگزین ابوحریره در بحرین گردیده، هیچ شکی ندارد و واقدی نیز بر این باور است که ابوحریره، بعد از عزل قدام (گرچه تاریخ آن اشتباه است) به جای او منصوب شد، شرح ابومخنف در این مورد چندان واضح نیست. موضوعاتی مانند این که چرا عثمان برای این مقام انتخاب شد و اینکه آیا از قبل با این منطقه ارتباطی داشته یا نه، جزء مواردی هستند که خیلی روشن و واضح نمی باشند.<sup>۴</sup>

ما با توجه به گفته های خلیفه و مدائنی می دانیم (که توسط بلاذری نیز نقل شده است) که عمر بن خطاب، در سال ۶۳۶م/۱۵ق، عثمان را به عنوان حاکم سرزمین

<sup>۱</sup> . اشاره ابن سعد (جلد ۲، صفحه ۲۸) به پیامبر (اعظم) که قدام و ابوحریره را جهت جمع آوری جزیه به بحرین فرستاد.

<sup>۲</sup> . طبری، جلد ۱، صفحه ۱۶۹۱ (ابن اسحاق).

<sup>۳</sup> . به عنوان مثال، خلیفه، صفحات ۹۱ و ۶۱؛ طبری، جلد ۱، صفحات ۱۹۸۳، ۲۱۳۵، ۲۲۱۲.

<sup>۴</sup> . طبری، جلد ۲، صفحه ۸۰۲.

(ارض) بحرین و عمان منصوب کرد و نیز می‌دانیم که خود عثمان به عمان رفت و برادرش الحکم را به بحرین فرستاد.<sup>۱</sup> شرح مشابه ولی کاملی در کتاب انصاب العرب ارائه شده است، این کتاب (شاید در اواخر قرن پنجم/یازدهم) توسط یک شخص عمانی به نام عثمان بن سلمان بن عوتابی<sup>۲</sup> تألیف شده است. ما برای باوریم که عثمان بن ابی العاص در سال ۶۳۶ م/۱۵ ق برای حکومت عمان منصوب شد و سپس او از خلیفه عمر بن خطاب درخواست کرد تا برادرش حکم بن ابی العاص را برای پست خالی حکومت بحرین منصوب کرد (پس از عزل ابوحریره). خلیفه عمر بن خطاب این کار را انجام داد و دو برادر ابتدا به عمان رفتند، به نظر می‌رسد برادر عثمان یعنی الحکم بعداً به بخش‌هایی از بحرین رفت، گرچه الحکم به عنوان نماینده برادرش در عمان عمل می‌کرد.<sup>۳</sup> طبری از این مطلب مطلع است که عثمان

<sup>۱</sup> . خلیفه، صفحه ۱۰۴؛ بلاذری صفحه ۴۳۱. در برداشت بلاذری از این روایت، مستقیماً گفته شده است که عثمان یک لشکر به تانا (نزدیک بمبئی) فرستاد و این باعث ناخشنودی خلیفه عمر بن خطاب شد، گرچه لشکر بدون خسارت و صدمه دیدن برگشت و برادرش الحکم را به بارواس (به عبارت دیگر Broach) فرستاد. برای این عملیات‌ها هیچ تاریخی حتی توسط خلیفه یا طبری نیز ذکر نشده است، ولی با توجه به مطالب بعدی مشخص می‌گردد که این عملیات‌ها احتمالاً قبل از سال ۶۴۲ م/۲۰ ق صورت گرفته شده باشد. (نگاهی گذرا به اولین لشکرکشی‌های اعراب به هندوستان تحت همراهی پیامبر (under the companions of the prophet) فرهنگ اسلامی، جلد X/Y (۱۹۴۵)، صفحه ۱۱۲) براساس ابهام سراسری و نادقیق بودن تاریخ‌شماری حکمرانان تعیین شده از جانب مدینه برای بحرین، سال ۲۳ ق را برگزیده است.

<sup>۲</sup> . برای دوره عتبی، جی. سی. ویلکینسون، در مجموعه نسخه‌های خطی عمانی در مسقط، بخش ۲: کارهای اولیه همچنین مطالعات عربی، جلد چهارم (۱۹۷۷)، صفحه ۱۹۷ را ببینید. نسخه خطی پاریس (B.N) پاریس. Arabes 5019. M ss) در اینجا ذکر شده است.

<sup>۳</sup> . عتبی، ۲۲۳a. ۲۸۱b.

در سال ۶۳۶م/۱۵ق<sup>۱</sup> حاکم بحرین بوده، ولی آنچه که او می گوید، با آنچه که در منابع دیگر نقل شده، تفاوت دارد. به عنوان یک مورد تفاوت می توان گفت، طبری، عثمان را به جای حاکم بحرین و عمان، حاکم بحرین و یمامه<sup>۲</sup> معرفی می کند. به عنوان مورد دیگر طبری می گوید، او در سال های بعدی حاکم شهر طائف بوده<sup>۳</sup> و فقط در سال ۱۷ق حکومت بحرین و یمامه را در دست داشت<sup>۴</sup>. حذف عثمان از بحرین و یمامه در سال ۱۶ق، احتمالاً لازمه این باور است که العلاء در آن سال، حاکم بوده است و دلیلی که طبری، عثمان را در سال های ۱۷-۱۵ق حاکم عمان نمی داند این است که از نظر او حاکم عمان در سال های ۱۷-۱۳ق شخصی به نام حذیفه بن میشن بوده است<sup>۵</sup>. خلیفه و بلاذری درباره این موضوع چیز زیادی نمی دانند و فقط بیان داشته اند که در زمان وفات ابوبکر، حذیفه حاکم (عمان) بوده<sup>۶</sup>، در حالی که به خوبی مشخص است که حذیفه در سال ۱۳ق حاکم عمان بوده است<sup>۷</sup>. با توجه به مطالبی که خلیفه و بلاذری و عتبی در مورد عثمان بن ابی العاص بیان داشته اند، به سختی می توان قبول کرد حذیفه برای دو سال بعدی، چیزی بیشتر از حاکم

<sup>۱</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۴۲۶؛ همچنین توسط ذهبی، جلد ۲، صفحه ۱۳ نقل شده است.

<sup>۲</sup>. فقدان هر گونه منبع مربوط به حکمرانان یمامه، فقط در این دوره می تواند حاکی از این موضوع باشد که، یمامه بخشی از حکومت بحرین را تشکیل داده است.

<sup>۳</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۴۸۱.

<sup>۴</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۷۰.

<sup>۵</sup>. طبری، جلد ۱، صفحات ۲۲۱۲ (۱۳ق: حاکم عمان و یمامه)، (۱۶ق) ۲۳۸۹، (۱۷ق) ۲۵۷۰ طبری نیز می گوید. (جلد ۱، صفحات ۲۵۷۸، ۲۵۷۹) که حکمرانان سال ۱۸ و ۱۹ به ترتیب همان حکمرانان سال ۱۷ و ۱۸ بودند.

<sup>۶</sup>. خلیفه، صفحه ۹۱؛ بلاذری، صفحه ۷۷. همچنین یعقوبی، صفحه ۱۵۶.

<sup>۷</sup>. گرچه ترکیب عمان و یمامه (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۲۱۲) قاطعانه ناقص و غیرعادی است.

غیابی<sup>۱</sup> و نیز به سختی می‌توان قبول کرد که او از سال ۱۵ق به بعد، حاکم عمان بوده‌است. در عوض به نظر می‌رسد که در این مورد نیز طبری به‌خاطر تاریخ شماری ناقص سیف‌بن‌عمر دچار اشتباه شده‌است. در مجموع می‌توان بیان داشت که حذیفه نمی‌تواند در سال‌هایی پس از ۶۳۶م/۱۵ق حاکم عمان بوده باشد. چون عثمان‌بن‌ابی‌العاص توسط خلیفه عمر بن خطاب برای حکومت بحرین و عمان منصوب شد و برادرش حکم نیز او را یاری و کمک می‌کرد و انتصاب عثمان پیوسته و بلا انقطاع بود تا اینکه در ۶۵۰م/۲۹ق به پایان رسید<sup>۲</sup>.

#### ۴. آغاز عملیات‌های نظامی و فتح توّج

با توجه به پیش زمینه‌ای که ارائه شد، حالا در موقعیتی هستیم که بتوانیم به سؤال عملیات‌های نظامی اعراب برگردیم. این عملیات‌ها در بحرین در سال ۶۳۲م/۱۱ق شروع شد، یعنی زمانی که عناصر محلی وفادار به مدینه، بیشتر از عبدالقیس و تمیم، حاکم العلاء را در، شورش بکیر الحاتم حمایت کردند. شورش سرکوب شد و العلاء از طریق گرفتن دژهای محلی فارس در سال ۶۳۴م/۱۳ق و نیز از طریق

---

۱. او گفته است (مسلماً به تبعیت از سیف‌بن‌عمر) که همراه المثنی‌بن‌حریص در عراق در سال ۱۳ق (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۲۰۷) و در سال ۱۴ق، با فارسی‌هایی که سعد بن بی‌وقاص در آنجا با آنها مواجه شده بود، دو مذاکره انجام شد (طبری، جلد ۱، صفحات ۲۲۷۳، ۲۲۹۲).

۲. گزارش بلاذری به نقل از العمری از ابن عدی (صفحه ۸۲) نه تنها به طور غیرمستقیم می‌گوید که انتصاب عثمان برای حکومت بحرین از همان ابتدا شامل عمان هم می‌شود، بلکه همچنین به صورت ویژه‌ای می‌گوید که عمان در زمان وفات خلیفه عمر بن خطاب، همچنان جزء حکومت عثمان بوده‌است؛ هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند که اوضاع در دوران پس از وفات خلیفه عمر بن خطاب در سال ۶۴۲م/۲۳ق تا پایان دوران خلافت عثمان بن عفان در سال ۶۵۰م/۲۹ق تغییر کرده باشد. (البته یعقوبی (صفحه ۱۸۶)) وقتی که می‌گوید حکمرانان عمان و بحرین در زمان وفات خلیفه عمر بن خطاب، به ترتیب ابوحریره و الحارس بن ابی‌العاص بودند، بطور کامل مبهم و سردرگم است.



گسیل کردن هرثمه بن عرقچه باروقی در سال ۶۳۵ م/۱۴ق به یک اردوکشی دریایی، به کامیابی رسید، که اردوکشی دریایی هرثمه باعث شد جزیره ای در ساحل فارس (که بی نام است) را فتح کرده و به منطقه ای در خشکی حمله کند که در این منطقه نیز رودرویی های بسیاری وجود داشت. بنابراین این اولین لشکرکشی دریایی بر علیه فارس در دوره خلیفه مدینه (عمر بن خطاب) بود، که این اقدام شخصی العلاء به جای اینکه پاسخی به دستور مدینه تلقی شود، باعث ناخشنودی عمر بن خطاب شد.

مدارکی مبنی بر واکنش تنبیهی عمر بن خطاب بر علیه العلاء چه در طی دوران باقی - مانده حکومت العلاء (که بلافاصله پس از این اقدام العلاء وفات کرد) یا چه در طی حکومت کوتاه جانشینانش یعنی قدام و ابوحریره، در دست نیست، که وضع قدام و ابوحریره با دقت توضیح داده شده است که این توضیحات نشان می دهد، عمداً از حرب (جنگ) جلوگیری شده است.<sup>۱</sup> فقط در زمان حکمرانی عثمان بن ابی - العاص بود که حمله علیه فارس، ادامه یافت. بلاذری به طور مختصر در مورد شروع حملات اشاراتی کرده است. او می گوید بین عثمان و مرزبان کرمان در جزیره ابرخان (قشم امروزی) درگیری صورت گرفت که در طی این درگیری، مرزبان کشته شد.<sup>۲</sup>

بلاذری تاریخ مشخصی را برای این درگیری ذکر نکرده است، ولی در جای دیگر او می گوید - که ما در اینجا به عنوان مهمترین شرح بلاذری به آن اشاره می کنیم - تسخیر این جزیره<sup>۳</sup>، مقدمات دریایی برای پیشروی اعراب در شهر توچ در فارس را

<sup>۱</sup>. احداث (Ahdath) (شماره ۳۳ بالا را ببینید) و صلاة، به جای حرب (حرب) و صلاة (نماز).

<sup>۲</sup>. بلاذری، صفحه ۳۹۱.

<sup>۳</sup>. یاقوت، جلد ۱، صفحه ۷۹ و جلد ۲، صفحه ۸۳۷؛ و نیز لسترنج، سرزمین های خلیفه شرقی (کمبریج ۱۹۰۵ م)، صفحه ۲۶۱ را ببینید.

فراهم آورد: [عثمان] برادرش حاکم را همراه یک لشکر بزرگ که از عبدالقیس و ازد، تمیم و دیگران تشکیل یافته بود، از طریق دریا به فارس فرستاد. او جزیره ابرخان را تسخیر کرده و سپس به سمت توج در منطقه اردشیرخوره پیش رفت.<sup>۱</sup> در حال حاضر، ما به صورت مختصر خواهیم دید که فتح توج و درگیری با شهرک، مرزبان فارس، هر دو در ۶۴۰م/۱۹ق به وقوع پیوسته است. بنابراین بایستی این گونه نتیجه گیری کنیم که این عملیات یا در سال ۱۸ق یا در سال ۱۹ق به رخ داده است. تاریخ فوق الذکر با شرح عتبی، انطباق بسیار زیادی دارد، که اطلاعات بسیاری نیز فراهم می آورد.<sup>۲</sup> بر طبق گفته عتبی، اندکی پس از جنگ جلولا (اواخر ۶۳۷م/۱۶ق یا ۶۳۸م/۱۷ق)<sup>۳</sup> بود که به عمر بن خطاب خبر رسید، عناصر نظامی ساسانیان در مناطق ساحلی سیراف و فارس جمع شده اند.

عمر بن خطاب براساس این اخبار به عثمان بن ابی العاص دستور داد تا به منظور جلوگیری از تقویت و اتحاد ارتش ساسانی به فارس برود؛ او همچنین به [حاکمان عمانی] یعنی عبد و جعفر - پسران جند دستور داد تا عثمان را با قبایل ازد عمانی حمایت کنند<sup>۴</sup> - بنابراین عثمان توانست ۳۰۰۰ (یا ۲۶۰۰) مرد را که اکثراً از قبیله ازد و همچنین از قبایل راسبی و عبدالقیس بودند را بسیج کند. عثمان از طریق خشکی با این نیرو، به جرفار رفت. (به رأس الخمین امروزی)، که در آنجا عازم جزیره ابرخان شدند و فرمانده پادگان ایران با پرهیز از جنگ و نبرد، با عثمان صلح

<sup>۱</sup> . بلاذری، صفحه ۳۸۶.

<sup>۲</sup> . عتبی، ۱۷. ۲۲۳b - ۲۲۳a. ۱۰، ۲۸۲a. ۸، ۲۸۱b و به صورت خلاصه و مختصر توسط سلیمی در کتاب ترفه العین بی سیرت اهل عمان (قاهره، ۱۹۶۱م) جلد ۱، صفحه ۶۸ نقل شده است.

<sup>۳</sup> . خلیفه، صفحه ۱۰۷؛ بلاذری، صفحه ۲۶۵.

<sup>۴</sup> . یاقوت، جلد ۱، صفحه ۶۳؛ جی.سی. ویلکینسون، شرح جغرافیایی تاریخ عمان تا شروع قرن شانزدهم (پاورقی شماره ۱ را ببینید) صفحه ۳۴۵.

کرد. در این زمان، پادشاه ساسانیان یعنی یزدگرد، دستور مکتوبی با این مضمون به فرمانروای کرمان نوشت که به ابرخان رفته و اعراب را محاصره کند؛ متعاقباً نیروی که تعداد آن ۳۰۰۰، ۴۰۰۰، ۳۰۰۰۰ و ۴۰۰۰۰ ذکر شده، از هرمز عبور کرده و با عثمان و سپاهش درگیر شده و شکست خوردند.<sup>۱</sup>

در شرح عتبی در چند جا آمده است که نام رهبر ایرانی که در این نبرد کشته شد، شهرک بود، اما این مطلب توأم با ابهام است، چون ما می دانیم، شهرک نام مرزبان فارس بود که بعداً با اعراب درگیر و در منطقه‌ای در نزدیکی توج کشته شد. به هر حال این ابهامی که در شرح عتبی وجود دارد، توسط گزارش دیگری رفع شده است، که این گزارش بین عملیات ابرخان (که نامی از شهرک برده نشد) و جنگ بعدی بر علیه شهرک در خشکی تمایز لازم را قائل شده است، در این جنگ لشکر

<sup>۱</sup> . لشکر پارسی از هرمز الی رأس القشم عبور کرده و فی الجزیره القشم، با عثمان ملاقات کرد (عتبی، ۲۲۳b.۸) که الی رأس القشم حذف شده است ۲۸۲a. به عبارت دیگر، از نظر عتبی، قشم نام جزیره‌ای به غیر از جزیره ابرخان است و اگر او در این مورد درست گفته باشد، احتمالاً ما بایستی به جزیره کارک یا جزیره هرمز امروزی پردازیم. ولی این احتمال وجود دارد که خود عتبی به خاطر اسامی، سردرگم شده باشد: جاش، به طور معقول می‌تواند معادل جاسک باشد که جاسک جزیره‌ای در مجاورت ابرخان یا احتمالاً نام دیگری برای ابرخان بوده است (لسترنج، صفحه ۲۶۱)؛ و توصیفی که یاقوت از این جزیره (صفحه ۹، II/I) ارائه می‌کند به طور مشکوکی شبیه جزیره ابرخان است. گرچه او در هیچ جا نگفته است که این دو جزیره، یکی هستند. خیلی سخت است که بفهمیم، جدا لشکر پارسی (ایرانی) که از خشکی عبور کرده تا سپاه عرب را از جزیره الف بیرون براند، بایستی در جزیره ب با این سپاه درگیر شود و احتمال موضوع این است که رأس القشم، در انتهای شرقی بنی کاوان (Bani kawan) در مجاورت شهر قشم امروزی و این جایی بوده که درگیری در آن صورت گرفته است. (می‌توان افزود که جاسک امروزی، شهری در ساحل ایران بوده است).

شهرک متشکل از ۳۰۰۰ یا ۴۰۰۰ مرد جنگی بود.<sup>۱</sup> این گزارش ما را قادر می‌سازد تا ابهامی که در مورد اعداد وجود دارد را حل کنیم: لشکر ایرانی که در ابرخان شکست خورد، بیشتر از ۴۰۰۰ مرد جنگی نبود.

بنابراین شواهد و مدارک نشان می‌دهند که این لشکرکشی به دستور خلیفه در مدینه بود، برخلاف لشکرکشی قبلی که العلاء تحت رهبری هرثمه فرستاده شده بود. از لحاظ استراتژیکی این معنی خوبی دارد. پیروزی اعراب در جلولا، تمام عراق را ایمن ساخت و فرمانروای ساسانی و پیروانش را مجبور کرد، ایالت پایتخت را ترک کنند و به این ترتیب نتیجه خوبی حاصل شد.<sup>۲</sup> برای قبایل عرب که در بصره بودند، حالا دیگر فتح خور یا بخش‌هایی از اهواز در جلگه‌های پرآب خوزستان، کوهپایه‌های زاگرس یک هدف قابل دسترس به نظر می‌رسید.<sup>۳</sup> در همین زمان بسیار ذکر شده‌است که هر جا که امکان داشت، اعراب بر روی فارس‌ها، فشار می‌آوردند و به نظر می‌رسد لشکری که عثمان بن‌ابی‌العاص به فارس فرستاد، (یا رهبری کرد) مصمم به محقق ساختن دو هدف اصلی بوده است که عبارتند از: مانع شدن از عبور کشتی‌های ایرانی به داخل و خارج خلیج به وسیله کنترل تنگه

<sup>۱</sup> . عتبی، ۲۲۳b (که عبارت بودند از اساویرا، مرازیبا و اجیل العجم).

<sup>۲</sup> . احتمالاً یزدگرد، ابتدا از اصفهان و سپس از استخر عقب نشینی کرده‌است، (بلاذری، صفحه ۳۵۱، ۳۱۵ ۳۷۴ (المدائنی)؛ طبری جلد ۱، صفحه ۲۵۶۱ (المدائنی)). ولی سیف‌بن‌عمر می‌گوید، او قبل از اصفهان به ری رفته و نامی از استخر نمی‌آورد (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۸۱)، روایت مربوط به صلاحیت پایانی عبیدالله بن سلیمان (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۸) می‌گوید وی به جور (Jur) رفته است و دینوری می‌گوید، او قبل از رفتن به استخر درقم بوده‌است (صفحات ۱۴۱، ۱۴۸).

<sup>۳</sup> . یکی از این اهداف به طور مؤثری در سال ۶۴۱م/۲۰ق با تسخیر شوشتر، محقق شد (خلیفه، صفحات ۱۱۶؛ بلاذری صفحات ۳۸۰ و ۳۷۳؛ طبری، جلد ۱، صفحات ۲۵۵۱، ۲۵۶۲)

هرمز از طریق ابرخان<sup>۱</sup> و ممانعت از حمایت نیروهای فارسی در اهواز از طریق ایجاد پادگان در جلگه ساحلی فارس که پادگان آن در توج بود.<sup>۲</sup>

بلاذری اطلاعات دقیقی در مورد ایجاد پادگان عرب در توج ارائه می‌دهد. او به نقل از ابومخنف می‌گوید: عثمان بن ابی العاص به صورت شخصی از دریا عبور کرده و وارد فارس شد، سپس در توج توقف کرده و آن را تسخیر نموده، مساجدی در آنجا ساخته و در آنجا منزلی برای اقامت مسلمین بنا کرد<sup>۳</sup> که عبدالقیس و دیگران در آنجا ساکن شدند و از آنجا گروه‌های شورشی به مرزهای ارجان، بیرون رانده شدند و سپس عثمان بن ابی العاص در پاسخ به نامه‌ای که عمر بن خطاب به وی نوشته بود، از فارس به عمان و بحرین رفت. عمر بن خطاب در این نامه به او دستور داده بود تا به عمان و بحرین رفته و برادرش حکم را به عنوان نماینده خود معرفی کند. نویسندگان دیگر غیر از ابومخنف و بلاذری می‌گویند، توج توسط حکم

<sup>۱</sup> . عتبی با اشاره به فرمانروای کرمان می‌گوید که ابارکاوان (ابرخان)، بخشی از کرمان را تشکیل می‌دهد است و در واقع عملیات ابرکاوان، اولین موردی بوده که توسط بلاذری در بخش مربوط به کرمان، توصیف گردیده (صفحه ۳۹۱). با لسترنج صفحه ۲۶۱ مقایسه شود که در این کتاب، کرمان به عنوان بخشی از فارس در نظر گرفته شده است.

<sup>۲</sup> . لسترنج در ارتباط با توج در کتاب سرزمین‌های خلیفه شرقی خود (صفحه ۲۵۹) آورده است: مکان آن (منظور توج) هرگز مشخص نشد، ولی مکان شهر در نزدیکی شهر شاپور در تنگه‌ای که دوازده لیگ (هر لیگ معادل ۴/۸ کیلومتر است) با گنابه در ساحل فاصله داشت و از گذرگاهی که از داریز عبور می‌کرد، ۴ لیگ فاصله داشت. او در جای دیگر گفته است؛ مکان شهر (توج) احتمالاً ده کوهناب (Dihkuhanb) امروزی (روستای قدیمی) باشد، شهر اصلی زیربخش شبانکاره امروزی بخش دشتستان است (بخش جغرافیایی نزهت القلوب نوشته حمدالله مستوفی (لیدن، ۱۹۱۹م) صفحه ۱۱۵).

<sup>۳</sup> . فنزل تاج ففتحها و بناها المساجد و جعلها دارا للمسلمین (بلاذری، صفحه ۳۸۹). با دینوری (صفحه ۱۴۱) مقایسه شود: فنزل مکانا یسما تواج فسیره دار هجر و بنا مساجدا جمیعا.

(برادر عثمان) تسخیر شد. او مسلمین را در سال ۶۴۰م/۱۹ق<sup>۱</sup> در توج ساکن کرد. بلاذری در شرحی در مورد این لشکرکشی می‌گوید، شهرک مرزبان فارس از طریق بسیج کردن یک لشکر بزرگ و پیش روی به سمت قلمرو سابور که در نزدیکی توج<sup>۲</sup> بود، به رسیدن اعراب واکنش نشان داد.

حکم عزم شد تا با او درگیر شود، سواربن حمام پیش قراول حکم بود و در جنگ بعدی، شهرک توسط سوار کشته شد و سوار نیز توسط پسر شهرک، کشته شد. ایرانیان شکست خوردند و این ناحیه توسط نیروی اعراب تسخیر شد. قسمت اصلی شرح بلاذری می‌گوید، سپس عثمان بن ابی‌العاص در پاسخ به کاری که عمر بن خطاب به او دستور داده بود، به فارس رفت<sup>۳</sup> و از توج به‌عنوان پایگاهی برای لشکرکشی استفاده کرد. عمر بن خطاب به ابوموسی اشعری حاکم بصره دستور داد تا عثمان را یاری کند و بر این اساس، ابوموسی به فارس حمله کرد. در همین زمان خود عثمان بن ابی‌العاص فارغ از نیروی کمکی، پیشروی‌هایی داشت و متعاقباً پیروزی‌های بسیاری را بدست آورد.<sup>۴</sup>

## ۵. نکات کلیدی در فتح

<sup>۱</sup> . بلاذری، صفحه ۳۸۶. نیازی به گفتن نیست که یعقوبی در گفتن این مطلب اشتباه کرده است که

عثمان ابن ابی‌العاص توسط خلیفه ابوبکر به توج فرستاده شده بود (صفحه ۱۵۱)

<sup>۲</sup> . من ارض سابور (sabur) و هی بقرب توج (بلاذری صفحه ۳۸۷).

<sup>۳</sup> . برای اولین بار.

<sup>۴</sup> . بلاذری، صفحه ۳۸۶ شرح خیلی مشابهی (ولی با مقداری تفاوت) توسط یاقوت ارائه شده است. (جلد ۲، صفحه ۸۸۷ و ۸۳۷). دینوری (صفحه ۱۴۱.۷) و یاقوت (جلد ۲، صفحه ۸۳۷) گفته‌اند نام مرزبان، شهرک (Shuhrak) بوده است که به نظر می‌رسد شکل اصلی آن باشد:

F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Vienna 1881), p. 33 T. NI1deke, *Persische Studien* (Marburg 1895), p. 292

در این مرحله مفید است که آنچه بلاذری شرح داده است را به صورت پنج نکته اصلی بیان کنیم: (۱) عثمان، به طور کلی فرمان عملیات‌ها را داد و در غیاب او، برادرش حاکم نماینده او بود. (۲) پس از تسخیر توج در سال ۶۴۰م/۱۹ق، در همین سال یک جنگ دیگر بر علیه شهرک انجام شده و شهرک کشته شد. (۳) بعد از این جنگ، توج کاملاً تسخیر شد. (۴) عثمان پیروزی‌هایی در این منطقه بدست آورده که گاهی اوقات با کمک گرفتن از ابوموسی حاکم بصره به فارس حمله می‌کرد. (۵) لشکر عثمان اساساً از عبید تشکیل یافته بود. ما می‌بایست در حال حاضر حدودی را مشخص کنیم که تا آن حد نکات فوق‌الذکر توسط گفته‌های منابع دیگر، تأیید، یا تکذیب شوند.

در مورد نکته اول، در ارتباط با دستور عملیات، هیچ شکی وجود ندارد که عثمان به طور کلی، فرمانده بوده است، چیزی که کمتر واضح است، این می‌باشد که آیا او واقعا حضور داشته یا خیر؟ بنابراین در موارد عملیاتی در ابرخان و در فتح توج ما با شرح‌های متضادی مواجهه هستیم. از طرف دیگر، ابومخنف و عتبی بیان داشته‌اند که عثمان در هر دو رویداد به‌عنوان فرمانده حضور داشته است. خود بلاذری از این واقعیت آگاه است که فقط ابومخنف بر این باور است که عثمان به جای برادرش (حاکم) توج را تسخیر کرد. از طرف دیگر، شرح اصلی بلاذری وجود دارد که می‌گوید، عثمان برادرش حاکم را به ابرخان و توج روانه کرد و او در آن دو رویداد، فرمانده بود و طبری روایتی در مورد اختیار نهایی عبیدالله بن سلیمان<sup>۱</sup> مطرح کرده است، وی همچنین می‌گوید، عثمان برادرش حاکم را به توج فرستاد. در این مورد هیچ راه حلی وجود ندارد و می‌بایست ما به این سؤال پردازیم که فرمانده نیروی عرب در جنگ بر علیه شهرک چه کسی بود؟ در اینجا جواب

<sup>۱</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۸.

مشخص است: فرمانده، حاکم برادر عثمان بود. مطلب فوق الذکر، برداشت گزارش اصلی بلاذری از گزارش طبری از جانب عبیدالله بن سلیمانو گزارش مدائنی است.<sup>۱</sup> ابومخنف می گوید، عثمان پس از اینکه توج را تسخیر کرد و پس از اعزام گروه های مهاجمش بر علیه ارجان به عمان و بحرین برگشت. او مطلب خاصی در مورد جنگ با شهرک نمی گوید<sup>۲</sup>، فقط غسان بن مدرّا می گوید در زمان جنگ عثمان و حاکم بر علیه شهرک<sup>۳</sup>، عثمان در جنگ حضور داشته و این که او نام هر دو برادر را ذکر می کند در واقع این مطلب را می رساند که او در مورد این که کدام برادر فرماندهی جنگ را برعهده داشته، دچار تردید است.

بنابراین می توان این گونه نتیجه گیری کرد، در حالی که مشخص نیست که آیا عثمان قبل از شروع نبرد در فارس حضور داشته است یا نه، او قطعاً در جنگ حضور نداشته و در این جنگ، حاکم به عنوان فرمانده عمل کرده است. فرض دیگری<sup>۴</sup> نیز وجود دارد که نشان می دهد تا سال ۶۴۲م/۲۱ق عثمان در فارس حضور نیافته و بنابراین سؤالی که مطرح می شود این است که او در سال های ۲۱-۱۹ق در محلی دیگر (منظور محلی غیر از فارس) چه کاری انجام می داده است؟ در مورد مطلب اخیرالذکر هم پاسخ واضحی وجود ندارد. یک احتمال این است که عثمان در عمان و بحرین بوده است. ابومخنف می گوید او در آن زمان از فارس برگشته بود، ولی شرحی که می دهد، به طور غیرمستقیم می گوید او در آنجا اقامت گزیده و بر ایالت حکمرانی و حاکم را در فارس پشتیبانی می کرده است و شاید هم برای

<sup>۱</sup> . خلیفه، صفحه ۱۱۳.

<sup>۲</sup> . دینوری (صفحه ۷-۱۴۱) پیوسته به تکرار (بازگویی) ابومخنف ادامه می دهد (با شماره ۷۰ مقایسه شود).

<sup>۳</sup> . خلیفه، صفحه ۱۱۳.

<sup>۴</sup> . آن ها در زیر، در ارتباط با نکته سوم در نظر گرفته شد.



لشکرکشی های دریایی آینده به سمت هندوستان، آماده شده است. احتمال دیگری که ابن اسحاق (به نقل از طبری) بیان می کند این است که عثمان در سال ۶۴۰م/۱۹ق توسط سعدبن ابی وقاص به جزیره فرستاده شده بود و نیز می گوید او به لشکرکشی در ارمنستان رفته بود.<sup>۱</sup> به هر حال به نظر می رسد هیچ دلیلی برای تردید داشتن در مورد این مطلب وجود ندارد که عثمان حتی با وجود عدم حضور در فارس، به طور کلی فرماندهی عملیات در این منطقه را بر عهده داشته است. در مورد نکته دوم که به تسخیر توّج و جنگ بر علیه شهرک مربوط می شود به نظر می رسد که هیچ تردیدی وجود ندارد که هر دو رویداد در سال ۶۴۰م/۱۹ق به وقوع پیوسته است. سال ۶۴۰م/۱۹ق سالی می باشد که در شرح اصلی بلاذری برای تسخیر توّج ذکر گردیده و این همان سالی است که در روایات خلیفه ذکر شده و فتح و جنگ در این سال انجام گرفت؛ حتی مدائنی، ماهی را که جنگ در آن صورت گرفته است را می گوید، یعنی ماه ذی الحجه.<sup>۲</sup>

به هر حال، مشکلی که وجود دارد این است که در حالی که در شرح اصلی بلاذری گفته شده، فتح توّج قبل از جنگ صورت گرفته بوده است. در شرحی که خلیفه ارائه می دهد، تا بعد از شرحی که در مورد جنگ می دهد، هیچ اشاره ای به توّج نشده است<sup>۳</sup> و همین مطلب در مورد عتبی نیز صادق است.<sup>۱</sup> با اشاره به این موضوع

<sup>۱</sup> . طبری، جلد ۱، صفحات ۲۵۰۵، ۲۶۰۶؛ همچنین ذهبی، جلد ۲، صفحه ۲۷۰۵. گرچه، این غیرمحمّل است، ولی با این وجود این مطلب صحیح است که فتح جزیره، مهمترین اولویت اعراب در سال های ۲۰-۱۷ق بوده است. همچنین می توان اشاره کرد که در تاریخ سیستان آمده- است که خلیفه عمر بن خطاب، عثمان ابن ابی العاص را برای فتح نواحی آذربایجان فرستاد.

۱. خلیفه، صفحه ۱۱۳ (به عبارت دیگر دسامبر ۶۴۵).

۲. خلیفه، صفحه ۱۱۳ (به عبارت دیگر دسامبر ۶۴۵).

۳. خلیفه، صفحه ۱۴-۱۱۳.

می‌توان بر این مشکل فائق آمد که آنچه ذکر گردیده خلاصه است و اشاراتی که این دو نویسنده بیان داشته‌اند فقط به اقامت آنان اشاره دارد، نه به فتح. بنابراین، به صورت متعادل، شرح کامل‌تری که توسط بلاذری ارائه شده را بایستی ترجیح داد. مسأله مشکل برانگیزی دیگر، مکان وقوع نبرد است. بلاذری محل وقوع نبرد را ریشهر معرفی و نیز غسان بن مدرّا<sup>۲</sup> محل وقوع نبرد را ریشهر بیان می‌کند، که هر دو یکی هستند، ولی دانشمندان امروزی نمی‌توانند قبول کنند که نبرد در ریشهر (Rashahr/Rishahr) به وقوع پیوسته باشد.<sup>۳</sup> در حالی که به نظر می‌رسد ریشهر واقع در شبه جزیره بوشهر، به احتمال زیاد محل وقوع نبرد بوده است، مشکل به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بر طبق گفته مدائنی نبرد در سوهاب<sup>۴</sup> به وقوع پیوسته که

<sup>۱</sup>. عتبی، ۱۵-۸، ۲۲۴a، ۲۸۲a، از نظر او توجّح در عراق بوده است.

<sup>۲</sup>. خلیفه، صفحه ۱۱۳ (شهرک (b.n.y.s.h.r)، در ویرایش دمشق (ویرایش ذکار (۱۹۶۷) صفحه ۱۳۴، ۱۳۴) آمده است، fa-laqushahrak b.r.y.sh.t. برداشت واضح آن شهرک بریشهر (fa-laqu shahrak bi-Rishahr) است.

<sup>۳</sup>. H. Gaube (Die siidpersische Provinz Arragdn/Kuh Giluyeh von der arabischen Eroberung bis zur Safawidenzeit (Vienna, 1973), pp. 34: جزء جدیدترین افرادی است که این گونه استدلال کرده است که ریشهر (Rishahr) مورد بحث در پانزده مایلی شمال ساحل و هشتاد مایلی شمال غرب محل فرضی توجّح واقع است. در مورد Rishahr، اخیراً توسط وایت هوس و ویلیام سن ("تجارت دریایی ساسانیان" ایران، XI(1973)، صفحات ۴۱-۳۵) گفته شده است، این Rishahr مورد بحث در مکانی بوده است که هنوز نام آن در ساحل شبه جزیره بوشهر وجود دارد. Rishahr لنگرگاه‌هایی دارد و حدود چهل مایلی جنوب-جنوب غرب محل فرضی توجّح قرار دارد. یکی از جذابیت‌های این تشخیص این است که سپاه عرب که از جرفار، از دریا عبور کرده بودند، توانستند برای کشتی‌های خود در مکانی لنگرگاه پیدا کنند که این مکان، فاصله زیادی با پایگاه جدید نداشت و کشتی‌های آن‌ها، هدف واضحی برای مرزبان بوده است (درواقع سیف بن عمر می‌گوید که کشتی‌های آن‌ها غرق شده بود).

<sup>۴</sup>. خلیفه، صفحه ۱۱۳.

مکان قرارگیری سوهاب، نامعین است؛<sup>۱</sup> عتبی نام دیگری را ذکر می‌کند که مبهم است.<sup>۲</sup> بنابراین، در حالیکه تاریخ و توالی فتح و نبرد، واضح و روشن به نظر می‌رسد، مکان دقیق نبرد مشخص نیست. در نهایت بایستی افزود که قاتل شهرک نیز بیش از یک هویت دارد. از نظر بلاذری قاتل عبدی اسوار بوده<sup>۳</sup>، در حالیکه خلیفه نام‌های مختلفی را ذکر می‌کند.<sup>۴</sup> در این مورد نیز نمی‌توان بطور قطع گفت قاتل چه کسی بوده است.

در مورد نکته سوم یعنی تاریخ فتح، شواهد و مدارک نشان می‌دهند که در واقع فتح در سال ۶۴۲م/۲۱ق بوده است که در این سال توج به یک دست نشانده تبدیل شده است؛ بلاذری می‌گوید، فتح بعد از جنگ بر علیه شهرک به وقوع پیوسته است، و خلیفه آن را با رسیدن عثمان بن ابی العاص در سال ۲۱ق، مقارن می‌داند.<sup>۵</sup> وظیفه الحکم، ایجاد پایگاهی بود که بتواند به بهترین نحو مانع از تلاش‌های پارسیان در جهت حمایت و دفاع از خور اهواز شود؛ این موضوع به سال ۱۹ق برمی‌گردد، که در آن زمان نیروهای ابوموسی همراه با او (منظور عثمان) پیشروی‌های مهمی در

<sup>۱</sup> . یاقوت، (صفحه ۴۳۶) می‌گوید، این نام یک مکان است، ولی نمی‌داند جای آن کجا می‌باشد. منابع دیگر گفته شده، سوهاب نام روستایی در فارس است. (البکری، معجم مامستعجم، ویرایش السقا (قاهره، 1947-51م) صفحه ۸۸۴؛

C. Barbier de Meynard, Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse et contrées adjacentes (Paris, 1861), p. 373.

<sup>۲</sup> . عتبی، ۱۶. ۲۲۳b.

<sup>۳</sup> . برخلاف روایت بلاذری که گفته، سوار خودش در نبرد کشته شده، ما روایت خلیفه (صفحه ۱۲۲) را داریم که گفته است، سوارین هرب عبدی تا سال ۲۱ق زنده بوده است؛ یک گزارش تقریباً مشابه توسط ذهبی (جلد ۲، صفحه ۳۹۰۷) ارائه گردیده، در این گزارش نام سوارین مثنی آمده است.

<sup>۴</sup> . عتبی، ۱۹. ۲۲۳b - ۲۸۲a. ۲۲۴a.

<sup>۵</sup> . خلیفه، صفحه ۱۰. ۱۲۲: نزالا... توج و مسرها.

اهواز داشتند و شروع به محاصرهٔ توستر مهمترین دژ نظامی اهواز کردند. در واقع در سال ۶۴۱/م ۲۰ق با فتح توستر، تسخیر اهواز توسط اعراب، تکمیل شد، و در سال ۶۴۲/م ۲۱ق اعراب در منطقه نهاوند یک پیروزی چشمگیر در برابر پارسیان بدست آوردند پیروزی ای که به اعراب اجازه داد تا سیاستی تهاجمی در پیش گیرند، من الجمله آنها از توج به عنوان پایگاهی جهت لشکرکشی‌های منظم استفاده کردند.<sup>۱</sup> سپس عثمان بن ابی العاص به فارس رسید.<sup>۲</sup> (یا به فارس برمی‌گردد) و در این زمان شهر توج، تبدیل به یک منطقه مفتوحه می‌شود.<sup>۳</sup>

نکته سوم مستقیماً به نکته چهارم منجر می‌شود، یعنی سازمان‌دهی لشکرکشی‌های اولیه که بلاذری می‌گوید وقتی عثمان در توج مستقر شد، لشکرکشی‌ها به صورت جدی دنبال شد و ابوموسی به دستور عمر بن خطاب با عثمان همکاری کرد. خلیفه اطلاعات دقیق‌تری ارائه می‌دهد. او می‌گوید، در سال ۶۴۲/م ۲۱ق یعنی وقتی که عثمان در توج سکنی گزید وی (عثمان) اسوار را احضار کرد، که اسوار در (عقبه التین) شهید شد. عثمان گروه‌های مهاجم را به نواحی ساحلی فرستاد. او فردی به نام جارود بن مولی عبدی را فرستاد که او شهید شد.<sup>۴</sup> در روایت دوم که توسط خلیفه در همین سال بیان شده و مربوط به صلاحیت و اختیار ولید بن هیثم می‌باشد، گفته شده که عمر بن خطاب یک نسخه از نامه را به ابوموسی (در بصره) فرستاد و

<sup>۱</sup> . به همین دلیل، بعید به نظر می‌رسد قبل از اسلام ۶۴۲/م ۲۱ق که لشکرکشی‌هایی به سمت هندوستان صورت گرفته باشد.

<sup>۲</sup> . دینوری می‌گوید، عثمان پس از فتح اهواز به فارس رسید (صفحه ۱۴۰).

<sup>۳</sup> . ابن منظور، لسان العرب را ببینید. جلد هفتم، صفحه ۲۳.

<sup>۴</sup> . خلیفه، صفحه ۱۲۲. مانند خلیفه، ابن اثیر (جلد ۳، صفحه ۱۶) زمان وفات جارود را سال ۲۱ق می‌داند، در حالی که ابو عبید سال وفات جارود را سال ۲۲ می‌داند (بلاذری، صفحه ۳۸۹). از طرف دیگر، ابن سعد (جلد ۱، صفحه ۶۱) می‌گوید، او در جنگ بر علیه شهرک کشته شد.

ابوموسی آن را برای عثمان ارسال کرد و در نامه به عثمان گفته شده بود که او بایستی به ابوموسی کمک کند و نیز گفته شده بود که اگر هر دو با هم متحد شوند، عثمان امیر خواهد بود.<sup>۱</sup>

روایت دیگری توسط خلیفه در مورد صلاحیت و اختیار ولید بن هیثم مطرح شده- است که عثمان چندین سال برای خلفا عمر بن خطاب و عثمان بن عفان از توجج لشکرکشی و مبارزه انجام داده و نیز می گوید که این لشکرکشی ها، لشکرکشی های تابستانه بودند که دوره های استراحت زمستانه در خود توجج بود.<sup>۲</sup> با توجه به این روایات این گونه به نظر می رسد که سال ۶۴۲م/۲۱ق سالی بود که فعالیت بصران در فارس شروع شد. در یکی از گزارش های خلیفه یعنی گزارش (از ابوموسی) که در مورد موجاشی بن مسعود [السولامی] یعنی یکی از اعضاء مشهور و برجسته لشکر بصران می باشد، موجاشی به عنوان فاتح توجج معرفی شده است که بایستی با شک به آن نگریست.<sup>۳</sup>

نکته پنجم، از شرحی که بلاذری در مورد تسخیر و فتح، توجج می دهد و به تجزیه لشکر اعراب در آنجا مربوط می شود، منشأ می گیرد. در این مورد، بلاذری در نکته ای اطلاعاتی را به ما می دهد: (۱) عثمان برادرش حکم را از طریق دریا با یک لشکر بزرگ متشکل از عبدالقیس، ازد، تمیم، بنی ناجیه و دیگران به فارس فرستاد و (۲) عبدالقیس و مسلمانان دیگر پس از فتح کردن توجج در سال ۶۴۲م/۱۹ق در توجج ساکن شدند. این گزارش ها را می توان با قسمت های اطلاعاتی متنوعی که توسط گزارش های عتبی ارائه شده است، مقایسه کرد: (۱)

<sup>۱</sup> . خلیفه، صفحه ۱۲۳.

<sup>۲</sup> . خلیفه، صفحه ۱۲۶.

<sup>۳</sup> . خلیفه، صفحه ۱۱۳. با اظهار نظر یاقوت [جلد ۲، صفحه ۸۹۰] مقایسه شود که توجج توسط موجاشی فتح شده است.

سپاهی که جرفار را به قصد بنی‌کاوان ترک کرد، از ۳۰۰۰ یا ۲۶۰۰ نفر تشکیل یافته بود که غالباً از ازد بودند، ولی افرادی از راسبی، ناجیه و عبدالقیس نیز در آن‌ها دیده می‌شد. (۲) در روایت دیگر گفته شده: نیرویی که بنی‌کاوان را به تصرف درآورد، از ازدی‌ها تشکیل یافته بود و تعداد ناچیزی از عبدالقیس نیز در میان این افراد بود و چون ازدها رغبت نداشتند که با دسته‌های دیگر ترکیب شوند، وقتی سپاه به سمت فارس حرکت کرد، عبدی‌ها در بنی‌کاوان باقی ماندند. (۳) در نبردی که در آن شهرک کشته شد، لشکر اعراب از ۳۰۰۰ ازدی تشکیل یافته بود که ۲۰۰۰ تن از آن‌ها متعلق به ازد عمان و هزار نفر از آن‌ها متعلق به ازد بحرین بودند.<sup>۱</sup> علاوه بر این طبری (در مورد صلاحیت و اختیار اصلی عبیدالله بن سلیمان) روایت می‌کند که، حکم توسط برادرش عثمان به همراه یک لشکر متشکل از ۲۰۰۰ نفر<sup>۲</sup> به توج فرستاده شد، عبیدالله به شخصه نزد حکم رفت تا بگوید که در جنگ بر علیه شهرک از لحاظ وضعیت جنگی چه کند، او جارود عبدی را در جناح راست و ابوصوفرا [العتاکی از ازد] را در جناح چپ قرار داد.<sup>۳</sup>

از اطلاعات فوق‌الذکر، چه چیزی می‌فهمیم؟ تا جایی که به تعداد (افراد) مربوط می‌شود، نتیجه‌گیری واضح است: در زمانی که عثمان به منظور شروع لشکرکشی‌ها به توج رسید، لشکر در توج از ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ تن تشکیل یافته بود؛ اینکه آیا او افراد بیشتری با خودش آورده بود یا نه مشخص نیست. هویت قبیله‌ای افراد سپاه نیز خیلی مشخص نیست: بلاذری به‌طور تلویحی می‌گوید که افراد سپاه عمدتاً از قبیله عبدی بودند، در حالی که عتبی به‌طور ویژه‌ای عبدی‌ها

<sup>۱</sup>. عتبی، ۲۲۳b.

<sup>۲</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۸.

<sup>۳</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۹.

را کنار گذاشته و می گوید افراد سپاه تماما ازدی بودند. در حالی که این دو دیدگاه در نگاه اول، به شدت یکدیگر را نفی (رد) می کنند، اما ممکن است عنصری از حقیقت در هر یک وجود داشته باشد. در وهله اول، شرح اصلی بلاذری اذعان می کند که لشکری که توسط عثمان برای حکم فرستاده شده بود، شامل ازدی ها و دیگران و نیز عبدی ها بود و بلاذری اذعان می کند که لشکری که جرفار را ترک کرده بود، از عبدی ها تشکیل یافته بود، گرچه او نقش آن ها را کمتر از حد واقعی بیان کرده است و به ما می گوید آن ها در بنی کاوان به جای اینکه با بقیه سپاه به سمت فارس حرکت کنند، سپاه را ترک کردند. دوما واضح است که عتبی در اظهاراتش در مورد این مطلب که کسانی که در فتح شهر توج مشارکت داشتند منحصرآ ازدی بودند، اشتباه کرده باشد. علاوه بر اشاراتی که بلاذری در مورد مشارکت عبدی ها داشته است ما با توجه به روایت طبری می - دانیم که جارود عبدی در جنگ بر علیه شهرک، فرماندهی جناح راست را بر عهده داشته و نیز با توجه به گفته های خلیفه می دانیم که عثمان در سال ۶۴۲م/۲۱ق سوار العبدی و جارود را برای حمله اعزام کرد. ولی اگر بلاذری در مورد این مطلب که سپاه منحصرآ ازدی ها تشکیل یافته بود، اشتباه می کند، وی این ایده را از کجا گرفته است؟ می توان چنین پاسخ داد که گرچه سپاهی که در فتح شهر توج مشارکت داشت اما منحصرآ ازاد تشکیل نیافته بود و ممکن است پس از وفات عمر بن خطاب در سال ۶۴۴م/۲۳ق این مطلب به جریان به وقوع پیوسته باشد (منظور افرادی که در توج بودند منحصرآ ازادها بوده باشند).

مدارک و شواهد مربوط به این مطلب در روایتی هم که توسط فرزدق و هم توسط طبری نقل شده، وجود دارد که در این روایت آمده است: ابو عبید [معمار بن مثنی] بیان داشته: محمد بن حفص، یونس بن حیب، هویبر بن هودیر

(جودیر) و زهیربن هونید ادعا کردند که تعداد افراد مدرا از تعداد ربیعا در بصره بیشتر بوده است و نیز ادعا کرده‌اند که گروه ازد آخرین افرادی بودند که در زمان پایه‌گذاری بصره در آن ساکن شدند. وقتی عمر بن خطاب مسلمین را به بصره فرستاد گروه ازد در بصره ماندند و حرکت کردند و پس از آن، یعنی در انتهای دوران خلافت معاویه و شروع خلافت یزید بن معاویه آن‌ها خودشان به بصره رفتند...<sup>۱</sup>

البته تفسیر مشکل بالا، عبارت است از ویراستاران اثر طبری که در مورد این عبارت دچار سردرگمی شدند و در نهایت عبارت «من تناخا» را برگزیدند که معنی آن این است آنهایی که ساکن شدند<sup>۲</sup>. سوال کلی جا به جایی ازد به بصره، سوالی است که به کار بیشتری نیاز دارد و ممکن در مورد دیگر نام‌هایی که فکر کنید که می‌توان جایگزین عمر کرد (مثل عثمان بن عفان، عبیدالله بن معمار التیام، عبدالله بن امیر و غیره). ولی با این وجود دلایلی برای پذیرش این مطلب وجود دارد که متن فوق‌الذکر - یا حداقل بخشی از آن که به بحث حاضر مربوط می‌شود - صحیح است و نیز عرب‌هایی که از سال ۶۴۴م/۲۳ق به بعد در توج اقامت گزیدند، همگی از دی بودند. غسان بن مدرا می‌گوید، عرب‌هایی که لشکر را تشکیل می‌دادند در توج ماندند و سپس از آنجا انتقال یافتند...<sup>۳</sup>. (تحاولو)، و استفاده از لغت تحاولو، دقیقاً به (حواله ابو عبید) نزدیک است و در کتاب سیف-بن‌عمر - که تحریف شده است - در ارتباط با حرکت مردان جنگجوی عرب از فارس به بصره، قبل از وفات عمر، مطالبی آمده است و روایت عتبی حفظ شده

<sup>۱</sup>. طبری جلد ۲، صفحه ۴۴۹.

<sup>۲</sup>. Introductio, Glossarium, Addenda et Emendanda, p. DCLXII: "lectio tandkh corrupta esse debet, nam de tribu Jamanica Tanfikh quaestio esse nequit.

<sup>۳</sup>. خلیفه، صفحه ۱۴-۱۱۳.



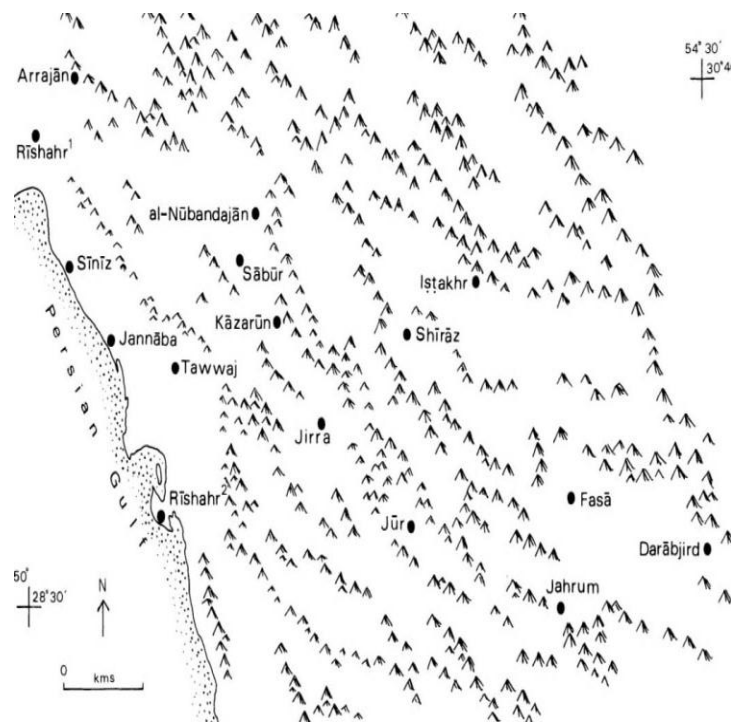
است، چون ما می‌بینیم که لشکر اولیه شامل عبدی‌ها است و بعداً فقط از ازدی‌ها تشکیل می‌گردد.

اینکه چرا عمر بن خطاب به عبدی‌ها (و شاید دیگر عناصر غیر ازدی ذکر شده در منابع دیگر) دستور داد تا از توجّ نقل مکان کنند، موضوعی است که نمی‌توان چیزی بیشتر از حدس و گمان در مورد آن گفت. قبلاً اشاره شد که فتح اهواز توسط اعراب و پیروزی اعراب در منطقه نهاوند باعث گردید تا سرزمین‌های جدیدی برای فتح باز شود؛ تا آنجایی که به عثمان بن ابی‌العاص و ابوموسی مربوط می‌شود، قلمروی آن‌ها بخشی از فارس بود که با اهواز مرز داشت، ابوموسی احتمالاً به افراد بیشتری نیاز داشت و احتمالاً از قبل با خود افرادی از عبدی‌ها را آورده بود، چون بحرین نزدیک بصره بود؛ از طرف دیگر، ما می‌دانیم که در آن زمان تعداد خیلی کمی از ازدی‌های عمان در بصره وجود داشت...<sup>۱</sup>.

چه عبدی‌ها برای جبران عدم تعادل بین مدرا و راسبی، از توجّ به سمت بصره حرکت کرده باشند و چه حرکت نکرده باشند - که با توجه به روایت ابوعبید چنین استنباط می‌شود - این سوالی است که پاسخ مشخصی برای آن وجود ندارد؛ عتبی بر این عقیده است (که در مورد بنی‌کاوآن در اشتباه است) که ازدی‌ها رغبت نداشتند با گروه‌های دیگر ترکیب شوند. هیچ دلیل واضحی برای این تفکر وجود ندارد که عدم رغبت آن‌ها در این زمینه، از عدم رغبت دیگران بیشتر بوده باشد. در غیاب مدارک و شواهد، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که

<sup>۱</sup> . عتبی (۷-۲۲۴b.۵)، نقل شده توسط السلیمی، صفحه ۶۹) می‌گوید که اولین عمانی‌هایی که به بصره رفته بودند، هجده نفر بودند در بین آن‌ها کعب بن ثور وجود داشت. کعب در زمان وفات عمر بن خطاب از توجّ آمده و عمر بن خطاب او را به عنوان قاضی بصره تعیین کرده بود. عتبی به‌طور غیر مستقیم می‌گوید اگر قبل از خلافت عثمان بن عفان، ازدی‌های عمانی دیگر به بصره رفته باشند، تعدادشان اندک بوده است.

عثمان در سال ۶۴۲م/۲۱ق به همراه خود ازدی‌های بیشتری از شرق عربستان به توج آورده بود و این موضوع این امکان را به ابوموسی می داد تا با عبدی‌های توج امداد رسانی شود، بدون اینکه میزان قبلی افراد در آنجا کاهش یابد.



نقشه فارس در زمان فتوحات عرب

## ۶. فتح کامل فارس

چیزی که در این بخش باقی مانده، تکمیل شرح عملیات‌های نظامی اعراب در منطقه فارس در سال‌های ۶۴۲م/۲۱ق تا ۶۵۰م/۲۹ق است. تکمیل این بخش بسیار مختصر و خلاصه است، چون منابعی که ما داریم، جزئیات زیادی را ارائه نمی‌دهند، در شرح بلاذری، جزئیات هر دو پیشروی و کامیابی عثمان که بدون کمک گرفتن از ابوموسی این پیشروی‌ها را انجام داده بود عملیات‌هایی شامل شهباز، قلعه

الشیوخ،<sup>۱</sup> جیرا، کازرون و نیز جزئیات عملیات‌های مشترکی که عثمان و ابوموسی (مثل ارجان، شیراز) در انتهای دوران خلافت عمر بن خطاب، انجام داده بودند، آمده است. عثمان جهت گرفتن استحکامات نظامی گنابه، حرکت کرد و با هربرد دارا بیجارد<sup>۲</sup> پیمان صلح بست، قلمرو جهرم را فتح کرد، با امیر فسا<sup>۳</sup> پیمان صلح بست و در سال ۲۳ (یا ۲۴) و ۲۶ق، شهر سابور را تصرف کرد. در آغاز او یک پیمان صلح با برادر شهرک بست، ولی بعداً شروط این پیمان نقض شد و شهر سابور توسط نیروهای لشکر ابوموسی مجدداً تسخیر شد، در این جنگ عثمان فرماندهی سپاه پیش قراول را بر عهده داشت.<sup>۴</sup> تاریخ ۶۴۷م/۲۶ق برای تسخیر مجدد سابور توسط خلیفه تأیید شده است، گرچه در منابع او، عثمان به عنوان امیر ذکر و هیچ

<sup>۱</sup> . بر طبق نظر خلیفه (صفحه ۱۳۳). و تاریخ سیستان (صفحه ۷۹) در جیرا (Jirra) بوده است.

<sup>۲</sup> . بلاذری صفحه ۳۸۸، خلیفه (به نقل از المدائنی، شماره ۱۲۲ را ببینید) براساس آیین زروانی هربرد، یک معلم مذهبی بوده است. همچنین:

M.-L. Chaumont, "Recherches sur le clerge zoroastrien: le herbad", RHR, CLVIII (1960), pp. 55-80, 161-79; cf. A. Christensen, L'Iran sous les Sassanides (Copenhagen, 1944), pp. 119, 136, 302. If indeed it was a hirbad who made the peace agreement there, this would suggest that the more appropriate dignitaries had fled.

اگر واقعا این هربرد بوده است که پیمان صلح را بسته است، در این صورت می‌توان این‌گونه گفت که عالی مقامان (اشخاص بزرگ) خیلی شایسته تر فرار کرده بودند.

<sup>۳</sup> . بلاذری، صفحه ۳۸۸. یک واژه که هربرد (herbad) فوق‌الذکر را با عظیم (Azim) جایگزین می‌کند (ویقولان ان الهربز صلحا علیها ایحنا).

<sup>۴</sup> . بلاذری، صفحات ۳۸۹-۳۸۸. توجه کنید که هایل بطور اشتباه بر این باور است که شهرک بجای برادرش، در این (جنگ) حضور داشت:

D. R. Hill, The termination of hostilities in the early Arab conquests, (London, 1971), pp. 126, 136.

اشاره‌ای به ابوموسی نکرده‌است.<sup>۱</sup> روایات خلیفه در مورد عملیات‌های انجام شده در قلعه الشیوخ و کازرون نیز در همین سال یعنی سال ۶۴۷/م ۲۶ ق است،<sup>۲</sup> در حالی که در شرح بلاذری، به‌طور ضمنی تاریخی پیش از آن (یعنی قبل از ۶۴۷/م ۲۶ ق) ذکر شده‌است؛ به‌طور مشابه تاریخی که خلیفه در مورد بستن پیمان‌های صلح در ارجان و دارابگرد اعلام می‌کند، سال ۶۴۸/م ۲۷ ق است،<sup>۳</sup> در حالی که در شرح بلاذری یک تاریخ (قبل از ۶۴۸/م ۲۷ ق) ذکر شده‌است. بلاذری می‌گوید، تا زمان ورود عبدالله بن امیر به بصره در سال ۶۵۰/م ۲۹ ق، تمامی فارس تسخیر و استخر و جور<sup>۴</sup> تسخیر نشده بود.

در هیچ منبع دیگری (به غیر از سیف‌بن‌عمر) ذکر نشده است که عثمان حتی برای فتح جور اقدام کرده باشد و مشخص است (با وجود ادعاهای متناقض) که عملیات‌هایی که عثمان و ابوموسی در سال ۶۴۴/م ۲۳ ق در استخر انجام دادند، ناکام بوده‌است.<sup>۵</sup> به عبارت دیگر، برای همه مشخص است که عثمان و لشکر حاضر در

---

<sup>۱</sup> . خلیفه، صفحه ۱۳۳. (به نقل از الولید ابن هشام و المدائنی)؛ با بلاذری، جلد ۲، صفحه ۷۸-۸، یعقوبی (جلد ۲، صفحه ۱۹۰)، دینوری (صفحه ۱۴۸) مقایسه شود و تاریخ سیستان (صفحه ۷۸) نیز در این ارتباط فقط به عثمان، اشاره کرد: یعقوبی و تاریخ سیستان هر دو تاریخ ۲۶ ق را بیان کردند و در تاریخ سیستان ذکر گردیده که در رویداد دوم بود که سابور توسط اعراب فتح شد؛ دینوری به اشتباه به‌طور تلویحی می‌گوید که این واقعه در سال ۲۹ ق، روی داده‌است.

<sup>۲</sup> . خلیفه، صفحه ۱۳۳. در تاریخ سیستان نیز تاریخ تسخیر کازرون به دست عثمان، سال ۲۶ ق ذکر شده است (صفحه ۷۸).

<sup>۳</sup> . خلیفه، صفحه ۱۳۴. (المدائنی (ارجان، دارابگرد) و ولید ابن هشام (دارابگرد))؛ ذهبی، جلد ۲، صفحه ۷۸ (به نقل از منبع مدائنی) و تاریخ سیستان صفحه ۷۹).

<sup>۴</sup> . بلاذری، صفحه ۳۱۵.

<sup>۵</sup> . خلیفه، صفحه ۱۲۶ (بکر از ابن اسحاق)، صفحه ۱۸۰ (ابن جنبل)؛ بلاذری، صفحه ۳۱۵؛ طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۴ (ابومعشر و الوفیدی)؛ الیعقوبی، صفحه ۱۸۰؛ همچنین Caetani صفحه ۱۹

توَج، پیشروی مهمی در فتح فارس داشته و نیز مشخص است که این پیشروی عمدتاً در جلگه ساحلی و این موضوع مبرهن است که تسخیر دو دژ کوهستانی استخر و جور، با شکست مواجهه شد و این موضوع باعث شد اعراب نتوانند تمام فارس را تسخیر کنند و فرصت باز کردن یک مسیر امن جهت گسترش فتوحات به سمت شرق را از دست بدهند. به همین دلیل در سال ۶۵۰م/۲۹ق، این استحکامات کوهستانی (استخر و جور) به عنوان اهداف اصلی مد نظر قرار گرفتند.

لازم به ذکر است که در سال ۶۵۰م/۲۹ق به عبدالله بن امیر، منصب جدیدی داده شد که شامل حکومت بصره و مسئولیت‌های قبلی عثمان بن ابی العاص بود: این دژهای کوهستانی (یعنی استخر و جور) در همین سال<sup>۱</sup> ۶۵۰م/۲۹ق به تصرف درآمدند و عبدالله بن امیر از آنجا به سمت کرمان، سیستان و خراسان حرکت کرد. ظهور ابن امیر باعث خاتمه بخشیدن به ارتش عمان با بحرین به عنوان یک ارتش مجزا شد. همچنین به نقش توَج به عنوان پایگاهی برای ایجاد جبهه و لشکرکشی پایان داد.<sup>۲</sup>

را ببینید. این ابومعشر بوده است که گفته، استخر در آن سال فتح گردیده و همین ادعا توسط Elias opus chronologicum) of Nisibis (لویس ۱۹۱۰) صفحه ۱۳۵، به نقل از المدائنی نیز شده است؛ ولی همانطوری که ولهاسون مشاهده کرده، احتمالاً اطلاعات Elias of Nisibis در نهایت از ابومعشر منشأ می‌گیرد (صفحه ۱۱۲).

<sup>۱</sup> . خلیفه، صفحات ۱۳۹، ۱۳۷ (تفسیر Jur برای Khwz)؛ بلاذری صفحه ۳۸۹، دینوری (صفحه ۱۴۸.۱۰) تصدیق می‌کند، عثمان بن ابی العاص و عبدالله بن عامر، مشترکا در استخر پیروز شدند (مشترکا استخر را فتح کردند)؛ از طرف دیگر، الوقیدی فتح استخر را به هشام ابن عامر در سال ۲۸ق نسبت می‌دهد (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۸۲۷؛ ولهاسون، صفحه ۱۱۲).

<sup>۲</sup> . پاورقی شماره ۹۸ را ببینید. بر طبق گفته عتبی (۲۲۴b.۸-۱۱) عبدالله بن عامر، بعد از انتصابش، برخی از ازدی‌ها را در توَج گذاشت، ولی بقیه را به بصره برد. اگر ما باور کنیم که ابو عبید آخرین ازدی بوده که توَج را به قصد بصره ترک کرده است، این قضیه مربوط به اواخر سال‌های ۵۰ یا اوایل سال ۶۰ق بوده است.

همچنین باعث پایان یافتن شغل نظامی عثمان بن ابی العاص گردید و در حقیقت خلیفه عثمان بن عفان، مقرری او را قطع کرد و به او به عنوان پاداش زمین های زیادی داد، که بعداً تحت عنوان شط عثمان معروف شد که شط عثمان بین ابولا و بصره قرار دارد.<sup>۱</sup>

#### ۷. نقد گفتار سیف بن عمر

حالا که متوجه شدیم، سایر منابع در مورد نخستین پیروزی های اعراب در فارس چه می گویند، بررسی و تعیین مواد (موضوعات) نقل شده توسط سیف بن عمر درباره این موضوع، آسان خواهد شد. دو متن مرتبط وجود دارد، بر طبق اولین متن<sup>۲</sup> که توسط طبری ۶۳۸ م/۱۷ ق نقل گردیده، العلابن حصرمی، طبق فرمان خلیفه ابوبکر، حاکم بحرین بوده و بعداً توسط خلیفه عمر بن خطاب از مقامش عزل شده و

<sup>۱</sup> . این حداقل چیزی است که یاقوت گفته است (جلد ۳، صفحه ۲۹۰) یاقوت چیزی را نقل می کند که مربوط به نامه عثمان به ابن ابی العاص در این ارتباط است (تاریخ ۲۲ جمادی الثانی سال ۲۹ = ۲ مارس سال ۶۵۰)؛ متن سند مشخص می سازد که به خاطر جبران (۱) مایملک و دارایی او در حجاز به او (ابن ابی العاص) پاداش داده شد بود که این مایملک و دارایی توسط عثمان بکار گرفته شده بود و (۲) این پاداش به خاطر از دست دادن حکومت او (ابن العاص) داده شده بود: در شرحی که بلاذری داده (صفحه ۳۶۲، ۳۵۱) فقط به مورد اول اشاره شده است. از طرف دیگر، یکی از ویژگی های بارز یادداشت بیوگرافی ابن سعد در مورد ابن ابی العاص (VII/I، صفحه ۲۶-۲۷) این است که او به هر آنچه که ابن ابی العاص را با بحرین و فارس مرتبط کند هیچ اشاره ای نداشته و او به طور ساده می گوید، عمر بن خطاب، او را به بصره فرستاده، که در بصره او یک منزل (دار) ساخت و زمین هایی من جمله شط عثمان را زیر کشت برد (و استخر جا فیها اولاً منها شط عثمان). بنابراین، این یک سؤال است که آیا عثمان بن ابی العاص قبل از سال ۶۵۰ م/۲۹ ق، در بصره دارایی و منافع داشته است یا خیر؟

<sup>۲</sup> . طبری، جلد ۱، صفحات ۲۵۵۰-۲۵۴۵؛ شرح خیلی مشابهی (بدون سند) توسط مقریزی (قاهره، ۱۲۷۰ ق)، خیاط، جلد ۲، صفحات ۱۸۹-۱۹۰ ارائه شده است.

منصب او به قدام بن معظون داده شده است و سپس طبق فرمان عمر بن خطاب العلابن حضرمی، به منصب سابقش برگشت (یعنی العلابن حضرمی جایگزین قدام شد). العلابن به خاطر رشک بردن (غبطه خوردن)، به پیروزی های سعد بن ابی وقاص در برابر پارسیان در عراق و به خاطر بی اعتنایی به دستور عمر بن خطاب مبنی بر خودداری از درگیر شدن وی (العلاء) در هرگونه عملیات دریایی، لشکری متشکل از سه تن را از راه دریا به فارس فرستاد، که این سه تن به ترتیب عبارت بودند از الجارود بن المعلا، السوار بن همام و خویلد بن منذر که فرماندهی کل برعهده خویلد بود.

این نیروها وارد فارس شده و در جهت استخر حرکت کردند که با مخالفت مردم فارس مواجه شدند. رهبری مردم فارس را هرید برعهده داشت. کشتی های آنها متوقف شد، در منطقه طائس (طاووس) و نبرد کردند که در این نبرد السوار و الجارود جانشان را از دست دادند، سپس به سمت بصره حرکت کردند که متوجه شدند کشتی های آنها غرق شده و مسیر آنها توسط ارتش پارسی ها به رهبری شهرک محاصره شده است. وقتی خلیفه عمر بن خطاب اخبار این مخمصه را شنید، العلاء را از حکومت بحرین عزل کرد و به عتبه حاکم بصره دستور داد تا نیرویی برای نجات افراد بفرستد؛ بر طبق این فرمان، عتبه لشکری متشکل از ۱۲۰۰۰ تن به رهبری ابوصبر ابن ابی روحم را اعزام کرد. این لشکر بود که با شهرک جنگید و او را شکست داد و بازماندگان عرب نبرد را در امنیت به بصره رساند، که در بصره این افراد ساکن شده و به آنها اهل طائس گفته می شد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> . در نسخه مقریزی (که نامی از شهرک برده نشده است) در این نکته تفاوت دارد که مقریزی به سادگی می گوید: ففتح الله علی المسلمین و قتل المشرکین و عدالمسلمین بالغنائم الی البصره و رجعا اهل البحرین الی منازلهم (جلد ۲، صفحه ۱۹۰).

در شرح سیف بن عمر در مورد این لشکرکشی که توسط نیروی بصره انجام گرفت، آماده است، در این لشکرکشی، نیت (nabita) بصره، شرف خود را بدست آورد.<sup>۱</sup> بعدا عتبه به حج رفت؛ و از خلیفه عمر بن خطاب درخواست کرد تا مقامش را ترک کند و پس از برگشت از سفر حج، وفات کرد. حالا، به وضوح روشن است، درحالی که این یک داستان خوبی است، ولی ابهاماتی در آن وجود دارد، مثلا العلاء و عتبه هر دو عمر طولانی داشتند، در مورد العلاء باید گفت، او بعد از قدام مجدداً به عنوان حاکم منصوب می شود؛ این لشکرکشی به خاطر حسادت بردن به لشکرکشی سعد بن ابی وقاص صورت گرفت و خلیفه عمر بن خطاب به شدت لشکرکشی های دریایی را منع کرده است؛<sup>۲</sup> حالا لشکر توسط تمیم<sup>۳</sup> فرماندهی می شود. که این لشکر با مردم فارس مواجه و فرماندهی مردم فارس را هرید دارابگرد برعهده دارد که به گفته مدائنی او صلح دوست بوده و در مکانی وارد جنگ می شود که نام این مکان را در هیچ جا ندیده ایم.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۴۹: هی الغزۃ التي شروفت فیها نیت البصره...

<sup>۲</sup> البته خود سعد دستور مشهور عمر بن خطاب را دریافت کرده بود که او نبایستی از طریق آب، از مسلمین جدا شود (بلاذری، صفحات ۲۷۶-۲۷۵؛ طبری جلد ۱، صفحات ۲۴۸۳، ۲۳۶۰: لاتعجل بینی و بینها المسلمین بحرین) و لشکرکشی آخر تانا (Tana) (پاورقی شماره ۴۲) باعث این اظهار نظر مشهور عمر بن خطاب شد: "یا اخا تقیف، قد حملت دودا علی عود" (بلاذری، صفحات ۳-۴۳۲).

<sup>۳</sup> به نظر می رسد خویلد ناشناس است، ولی البته پدر او منذر (al-Mundhir) در زمان حضرت محمد(ص) در حجر چهره سرشناس و نیز حمایت کننده علی العلاء در زمان اهل رده بوده است.

W. Caskel, Gamharat an-nasab: das genealogische Werk des Hiidm ibn Muhammad al-Kalbf (Leiden, 1966), II, p. 430

<sup>۴</sup> J. Markwart, A catalogue of the provincial capitals of Erdnshahr (Rome, 1931), p. 94:

سیف یا نویسندگان دیگر با کلمه طاووس (tawus) به عنوان یک اسم خاص و به عنوان یک اسمی که به معنی یک پرنده (منظور طاووس) است آشنا بودند؛ که tawasi، می شود tawus و



السوار و الجارود به جای این که بعد از رویارویی با شهرک کشته شده باشند، قبل از مواجهه با شهرک کشته شدند. شهرک به جای مبارزه با آنها، به راحتی مسیر آنها را محاصره و مسدود و زنده مانده است. العلا، مدت ها بعد از این که توسط عمر بن خطاب منصوب شد، توسط خود ایشان از منصبش عزل شد؛ لشکر بصرانی توسط یک قریشی رهبری می شد که ارتباطات بصرانی او، فقط برای خود سیف،<sup>۱</sup> معلوم است و در بین شخصیت های اصلی این لشکر،<sup>۲</sup> چندین نفر از تمیمی ها نیز وجود داشت، این لشکر برای نجات دادن، آماده شده بود و یک نیروی نظامی نبود، که شهرک را شکست دهد (که شهرک هنوز زنده است) و مأموریت این لشکر این بود که بازماندگان را در امنیت به بصره برساند.

تناقض ها و ناسازگاری های ترتیبی و تاریخ شماری، مشهود است و به نفع بصره و تمیم سوگیری شده است. مشخص است که این متن، سوگیری شده است و عناصر مربوط به منابع دیگر را به صورت پدیده های مجزایی مطرح کرده است: (۱) احتمالاً در سال ۶۳۵م/۱۴ق لشکری تحت فرماندهی هرثمه توسط العلا، به فارس اعزام شد. (۲) توسط عثمان بن ابی العاص، سپاهی به فارس اعزام شد که در این سپاه افرادی مانند سوار و الجارود حضور داشتند، که این سپاه در سال ۶۴۰م/۱۹ق شهرک را شکست داده و کشتند و عازم فتح شهر توج شدند.

tawus؛ ولی بایستی توضیح داده شود که چرا فقط در شرح سیف، این فرم (منظور طاووس)

انتخاب شده است، در حالی که دیگر منابع عربی، همگی توج را انتخاب کردند.

<sup>۱</sup> . اطلاعاتی که طبری در رابطه با این ارتباطات دارد، از شرح سیف منشأ می گیرد: ابن سعد (III/I، صفحه ۲۹۳، ۳۲۸) چیزی در مورد این ارتباطات نمی داند.

<sup>۲</sup> . عاصم بن عمر، الترجمان ابن فلات [الهوجیمی] الحسين ابن ابی الحر الحنف ابن قیس، سعسع ابن معاویه و احتمالاً دیگران (طبری، جلد ۱، صفحات ۲۵۴۹-۲۵۴۸)

مطلبی که سیف در ارتباط با سرپیچی العلاء مطرح می‌کند، در گزارش واقدی و سایرین نیز مطرح گردیده، که گفته شده خلیفه عمر بن خطاب از لشکرکشی هرثمه ناخشنود بوده است، به هر حال، فقط خود سیف این مطلب را مطرح کرده که هرثمه در جریان فارس، یکی از شرکت کنندگان در سپاه نجات (سپاه امداد) بصرانی‌ها بوده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد، از یک طرف نیروی نجات و نقل مکان اهل طاووس به بصره و از طرف دیگر نقل مکان در این سال (۶۴۲/م ۲۱ق) یا اندکی پس از نقل مکان عبدی‌ها و سایرین از توج به بصره،<sup>۲</sup> جزء بازتاب‌های تحریف شده مشارکت بصرانی‌ها در فارس پس از سال ۶۴۲/م ۲۱ق می‌باشد.

دومین متن مرتبط با نقل قول سیف، توسط طبری ارائه گردیده،<sup>۳</sup> همچنین گفته شده است بصرانی‌هایی که قبلاً به عنوان امیر<sup>۴</sup> به فارس اعزام شده بودند، از یکدیگر جدا و هر یک به منطقه‌ای که به او اختصاص داده شده بود رفتند. همچنین آمده است، فارس‌هایی که در توج گرد آمده بودند نیز از هم جدا شدند و به محل خودشان بازگشتند؛ این موضوع پایان هرگونه گرد آمدن و جمع شدن مؤثر قدرت فارسی‌ها در منطقه فارس را نشان می‌دهد. موجاشیع بن مسعود، در اردشیر خورا و سابور<sup>۵</sup> رهبری را به عهده داشت و در توج با لشکر فارسی‌ها درگیر شد و آن‌ها را

<sup>۱</sup> . طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۴۸.

<sup>۲</sup> . می‌توان افزود که اشاره به طاووس به عنوان یک لشکرکشی که در آن نبیت (nabita) بصره شرف بدست آورد (پاورقی شماره ۱۳۰ را ببینید) احتمالاً بایستی با تاخت و تازهای بصره ای ابوموسی بر فارس پس از ۶۴۲/م ۲۱ق ارتباط داشته باشد. برای موارد دیگر، طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۴۰.

<sup>۳</sup> . طبری، جلد ۱، صفحات ۲۶۹۸-۲۶۹۴.

<sup>۴</sup> . اسامی و منصب‌های آنها توسط طبری مشخص شده است؛ به نقل از سیف در سال ۱۷ق (جلد ۱، صفحه ۲۵۶۹).

<sup>۵</sup> . آن نواحی ای که قبلاً به او اختصاص داده شده بود (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۶۹)

شکست داد. پیروزی که در شرح صیف به عنوان «تَوَجِّجِ الاخیره، و تَوَجِّجِ الاولی» توصیف گردیده، درگیری ای می باشد که در آن، نیروهای اعزامی توسط العلاء، در زمان طاووس نجات یافته بودند<sup>۱</sup>. بنابراین شرح به سمت فتح استخر پیش می رود. توجه داشته باشید هنوز در صوبان هستیم که تصویر می شود، فتح استخر پس از تواج الماخِر<sup>۲</sup> (Tawwaj al-akhira) صورت گرفته باشد. در این ارتباط گفتیم، عثمان بن ابی العاص که رهبری حمله به استخر<sup>۳</sup> را بر عهده داشت، با مردم استخر در منطقه جور رویارو شد و آن ها را مغلوب کرد و به این ترتیب هم استخر و هم جور را فتح کرد. پس شهرک در انتهای دوران خلافت عمر بن خطاب، از اطاعت سرپیچی کرد و در شروع خلافت عثمان بن عفان، پارسی ها را تحریک می کرد که پیمان و عهدنامه خود با اعراب را نقض کنند. عثمان بن ابی العاص برای دومین بار برای مقابله با او (شهرک) اعزام شد (بار ثانی، ولی برداشت قطعی نیست)<sup>۴</sup> و به همین منظور عثمان بن ابی العاص توسط سربازانی (ابن الاثیر اضافه می کند: این سربازان اهل بصره بودند) تقویت شد که این سربازان را عبیدالله بن معمار و بجلی رهبری می کردند. نبرد در منطقه فارس در نزدیکی ریشهر<sup>۵</sup> انجام شد و شهرک و

<sup>۱</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۵: والاولی التي تتوقیضا فیها جنود العلی ایام طاوس الوقی اللتی قتلوا فیها.

<sup>۲</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۴.

<sup>۳</sup>. که قبلا به او اختصاص داده شده بود (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۶۹).

<sup>۴</sup>. طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۷: مهمترین واژگونه، بابه (bi' bnihi) است، ولی در هیچ جای دیگر، در ارتباط با لشکرکشی های فارس، هیچ اشاره ای به پسر عثمان نشده است.

<sup>۵</sup>. طبری، جلد ۱، ۲۶۹۷.

پسرش در این نبرد کشته شدند؛ شخصی که شهرک را کشت، الحکم بن ابی العاص، برادر عثمان بود.<sup>۱</sup>

در اینجا چند نکته در مورد ترجمه سیف بن عمر وجود دارد که به وضوح با منابع دیگر تفاوت دارد. همانطور که ولهاسون مشاهده کرد، در حال حاضر، افتخار فتح فارس مربوط به بصرانی‌ها می‌شود.<sup>۲</sup> عثمان بن ابی العاص، یکی از امیران بصرانی (بصره‌ای) بود که به بخش‌های متفاوت فارس اعزام شد. (۱) هیچ ارتباطی بین عثمان بن ابی العاص و توج وجود ندارد، که در توج، بجای موجاشی ابن مسعود، او (یعنی عثمان) پیروز شده است. او در عوض مشغول فتح استخر و جور بود و این موضوع به سال ۶۴۴/م ۲۳ ق مربوط می‌شود و فقط پس از اینکه استخر و جور را فتح کرد (یعنی بعد از اینکه توسط سربازان کمکی بصره ای تقویت شد) به شهرک متمرکز و سرپیچ پرداخت، که شهرک در نبردی در نزدیکی ریشهر کشته شد. (۲) لشکرکشی ناموفق عثمان و ابوموسی بر علیه استخر در سال ۶۴۴/م ۲۳ ق. (۳) فتح مجدد شهر سابور توسط عثمان (یا توسط ابوموسی و عثمان) در سال ۶۴۷/م ۲۶ ق پس از اینکه برادر شهرک پیمان صلح را می‌شکند<sup>۳</sup> و (۴) تصرف

<sup>۱</sup> . طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۹۸. (و ولی قتل شهرک ...); ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۳۱ (ولدهی قتل شهرک ...).

<sup>۲</sup> . ولهاوسن، همان، صفحه ۱۰۳. می‌توان افزود که به عنوان یک عراقی است که کوفان سیف، پیروزی - بصره‌ای‌ها به بهای نیروهای عمان و بحرین را بزرگ جلوه می‌دهد: با نحوه عمل او در ارتباط با فتح جزیره مقایسه شود که وی فتح جزیره را به جای سوریه‌ای‌ها به عراقی‌ها نسبت می‌دهد. (طبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۰۰ (عیاض ابن قنم که اهل عراق بود)); ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۴۱۶. (و علی هذا القول تکونوا الجزیره من فتوح العراق و الامافت علی انها من فتوح اعلل الشم).

<sup>۳</sup> . گرچه در شرح سیف، هیچ اشاره‌ای به لشکرکشی قبلی عثمان بر علیه شهرک نگردیده، این فتح مجدد است که باعث می‌شود تفسیر تهینتا (تبریک) (پاورقی ۱۴۸ را ببینید) قابل فهم باشد و ما آن

دژهای (استحکامات نظامی) استخر و جور توسط عبدالله بن امیر در سال ۶۵۰م/۲۹ق.

به طور خلاصه، شرح سیف در مورد فتوحات اولیه اعراب در فارس، ویژگی های او را نشان می دهد؛ تاریخ شماری اشتباه است و توالی و ترتیب رویدادها، عجیب است؛ شکل شرح، متمایل و سوگیری شده است (مثلا قصد داشته نقش بصرانی ها و تمیم را بیش از حد واقعی بزرگ جلوه دهد) و پر از جزئیات خیال پردازانه است (مثلا ارتش فارسی ها توسط هرید رهبری می شده است). چیزی که در مورد فارس، غیرعادی است، میزانی است که تا آن میزان خصیصه های آن ها ظاهر شده است؛ در نتیجه در حالی که غالبا می توان در اطلاعات بیان شده سیف در مورد، موضوعات دیگر، داده هایی یافت که از لحاظ تاریخی قابل استفاده هستند،<sup>۱</sup> ولی در اینجا به نظر می رسد که در موادی که سیف در مورد فارس ارائه داده است، بسیار اندک بتوان داده های قابل استفاده و مفیدی از آن بدست آورد. گفته های سیف به تأیید این برداشت کمک می کند که تعدادی از سربازان عرب که در توج مستقر بودند، با وفات خلیفه عمر بن خطاب، به بصره انتقال یافتند و به طور تلویحی به کشتی های آن سربازان عرب اشاره دارد؛ همچنین این مطلب را تأیید می کند که بین توج و موحاشی بن مسعود نوعی ارتباط وجود داشته است ولی کل مطلب همین بوده است.

## ۸. نتیجه گیری

را ترجیح دهیم. در ارتباط با اشتباه گرفتن برادر شهرک با خود شهرک، همین اشتباه سیف را می کند.

<sup>۱</sup>. برای مثال های مشابه نگاه کنید به:

M. Hinds, "Sayf b. Umar's sources on Arabia", Studies in the history of Arabia, I/2 (Riyad, 1979), p. 4.

فارس یکی از سرزمین‌هایی بود که بصره در آن اردو (اردوی لشکری) داشته‌است، به همین دلیل فارس توسط سپاه بصره فتح گردید. بنابراین در فارس نامه<sup>۱</sup> همین گونه گفته شده‌است. ولی ما اکنون در موقعیتی هستیم که متوجه شویم، داستان از آن چیزی که گفته شده، بسیار پیچیده‌تر است. گرچه تسخیر فارس توسط حاکم بصره در سال ۶۵۰م/۲۹ق تکمیل شد، عملیات‌های نظامی اعراب در قبل از آن سال - در ابتدا تماما و بعدها اکثریت عملیات‌ها - توسط هم‌قبیله‌ای‌هایی صورت پذیرفت که از عربستان شرقی عبور کرده بودند و هیچ ارتباطی با بصره نداشتند. این چیزی است که در شرح سیف‌بن‌عمر سعی شده تا کم‌اهمیت جلوه داده شود (به عبارت دیگر کمتر از حد واقعی جلوه داده شود)، ولی منابع دیگر به ما این اجازه را می‌دهد تا در مقایسه با آنچه که سبک نویسندگی سیف می‌تواند به ما بگوید بررسی خیلی دقیق‌تری انجام دهیم. چنین ارزیابی در وهله اول، به‌گروه‌گشایی اطلاعات متناقضی می‌پردازد که این اطلاعات توسط منابع دیگر در ارتباط با تاریخ شماری حکمرانان اولیه منصوب شده برای بحرین و عمان از جانب مدینه، فراهم آمده‌است.

در نتیجه مطلب اخیرالذکر به نوبه خود این امکان را به ما می‌دهد تا عثمان‌بن‌ابی‌العاص را تعیین مکان کنیم، که او علاوه بر اینکه از سال ۶۳۶م/۱۵ق تا ۶۵۰م/۲۹ق حاکم بحرین و عمان بوده، از سال ۶۴۰م/۱۹ق تا ۶۵۰م/۲۹ق فرمانده عملیات‌های اعراب در منطقه فارس بوده‌است. این عملیات‌ها که بعد از درگیری در جزیره ابرخان بوده - با مستقر شدن در توج واقع در جلگه ساحلی فارس، پیروزی در برابر مرزبان فارس و تعیین توج لشکرکشی‌های تابستانی انجام می‌شد. سپاه توج گاهی اوقات همراه با نیروهای بصره‌ای، لشکرکشی می‌کردند. مهمترین دستاورد،

<sup>۱</sup> . توصیف ولایت فارس، واقع در ایران، در شروع قرن دوازدهم بعد از میلاد، ترجمه نسخه ابن بلخی به زبان انگلیسی ترجمه شده توسط لسترنج، (۱۹۱۲م) موزه انگلیس، صفحه ۱۸.

تسخیر مجدد شهر سابور در سال ۶۴۷م/۲۶ق بود؛ تنها شکستی که اعراب داشتند این بود که نتوانستند استحکامات نظامی جور و استخر را تسخیر کنند. مهمترین دلیل این شکست هم احتمالاً این بود که رفتن به کوه‌ها در مقایسه با جلگه‌های ساحلی، خیلی سخت‌تر بود و نیز عثمان بن ابی‌العاص نیروی کافی در اختیار نداشت. به نظر می‌رسد تعداد افراد سپاه در سال ۶۴۲م/۲۱ق، ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ تن بوده و هیچ مدرکی وجود ندارد که حاکی از این باشد که تعداد افراد بعد از آن افزایش یافته باشد. فقط از سال ۶۵۰م/۲۹ق امکان پیشروی بیشتر در فارس بوجود آمد، یعنی وقتی که ابن‌امیر، مقام جدیدش را گرفت که شامل حکومت بصره و مسئولیت‌های قبلی عثمان بن ابی‌العاص بود. انتصاب ابن‌امیر بیانگر پایان نیروی توج به‌عنوان یک نیروی مجزا و موفقیت‌های بعدی او و متعاقباً پایان توجه به توج به‌عنوان یک پایگاه برای لشکرکشی را نشان می‌دهد.





## مدارس عصر صفوی

محمد درخشانی<sup>۱</sup>

### چکیده

توجه و تأکید تعصب مآبانه به امر تعلیم و تربیت در عصر صفویان، سبب دعوت و جذب عالمان و مدرّسان شیعی مذهب از سایر بلاد اسلامی چون «جبل عامل» به ایران آن زمان شد. به دنبال سکنی گزیدن این فرهیختگان در این سرزمین، آثار متعدّدی به دست آنان تصنیف گردید. مطالعه و بررسی اسناد و مدارک عصر صفوی که در این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی دنبال شد، مشخص ساخت که تحصیل علوم در سطوح عالی و تخصصی، فقط در «مدارس» آن دوره در جریان بود. هم‌چنین آموزش و تدریس شاخه‌های متعدّدی از علوم که در شهرها و مدارس که به شکل پانسیون اداره می‌شدند، با حضور استادان حاذق شیعی استمرار داشت. هر استاد و طالب علم نیز بر اساس علاقه، تبحر، استعداد، تمکن مالی و سایر شرایط فردی و شخصی خود، محلّ تدریس و تحصیل خویش را که در شهرهایی چون استرآباد، شیراز، اصفهان و ... دایر بودند، انتخاب می‌کرد.

**کلید واژه ها:** مدارس، صفویان، مدرسه خیرآباد، مدرسه آقا کمال، مدرسه فیضیه.

---

۱. استادیار دانشگاه فرهنگیان خوی - سلماس. Md\_108249@Yahoo.com

## Schools during the Safavid era

### Abstract

Attention and emphasis on education in the Safavid era caused attraction and invitation of Shiite scholars and Ulama from other Islamic lands like "Jabal Amol" to Iran in that period.

Following settlement of those intellectuals in Iran, many works were launched by them. Studying of Safavid document which was done with an analytical and descriptive method, showed that carrying out study at high level allocated to Madressa. Teachings of several majors of science by Shiite qualified teachers underway in schools and cities that were run in form of boarding house. Every scholar and student based on interest, demand, skill, talent, financial ability and other individual circumstance chose his teaching place in cities like "Astarabad", "Shiraz", "Esfahan and other ones.

**Keywords:** Madressa, Safavids, Kheir Abad School, Agha kamal school, Feiziheh school.

### مقدمه

اماکن خاصی در گذشته‌های تاریخی ایران برای تعلیم و تربیت شیفتگان امر تعلیم و تربیت ایجاد شده بودند که از این میان می‌توان به مکاتیب، مساجد، رباط‌ها، مجالس عمومی و در رأس آن‌ها به مدارس اشاره داشت. این اماکن در نقاط مختلف کشور پراکنده شده و در امر تعلیم و تربیت در سطوح عالی ادوار گذشته فعالیت داشتند.

شناخت و شناسایی محل احداث و شکل‌گیری چنین اماکن ویژه می‌تواند از جنبه‌های مختلف علمی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک عصر مفید واقع شده و از آن‌ها برای تحقق اهداف و برنامه‌های امروزی استفاده بهینه به عمل آورد.

این نکته قابل تأمل است که از هنگام ایجاد اولین مدرسه اسلامی تاکنون، مدارس متعددی در ایران تأسیس شده که متأسفانه بسیاری از آن‌ها طی حوادث طبیعی نظیر

سیل، زلزله، باد و باران و ... منهدم شده و یا بسیاری دیگر بر اثر حوادث سیاسی مختلف و درگیری‌های نظامی بیگانگان با ایرانیان از بین رفته است؛ لذا، امروزه حتی نام و نشانی نیز از بانیان آن‌ها و حتی تاریخ احداث یا محلّ احداث‌شان در دست نیست. با این وصف، هنوز مدارس بسیاری را در گوشه و کنار کشور و حتی در نقاط پرت و دور افتاده کشور ایران می‌توان یافت که یا هنوز پویا و فعال هستند و یا این‌که به عنوان ابنیه تاریخی از آن‌ها محافظت و مراقبت به عمل آمده و جز آثار و بناهای باستانی محسوب می‌شوند.

این‌که چه مدرسی و در چه محل‌هایی اختصاص به دوره صفوی داشته، نکته مهمی است که این تحقیق در راستای رسیدن به این هدف است. آگاهی از این امر بسیاری مجهولات را در خصوص نوع و شیوه اداره کرد مدارس، تحصیل، اساتید، روش تدریس، نوع رشته‌های تحصیلی، مباحث علوم و جریان فکری حاکم را روشن خواهد ساخت که به روش توصیفی - تحلیلی دنبال می‌شود.

### استرآباد یا گرگان

مدرسه آقا محسن، مدرسه سادات، مدرسه حاجی محمد صالح، مدرسه حاجی محمدتقی خان، مدرسه دارالشفاء، مدرسه حضرت مستطاب اشرف ارفع والا آقای امیرخان سردار سپهسالار اعظم دامت شوکت، مدارس هستند که در استرآباد وجود داشته‌اند. مدرسه اخیر، از مدارس قدیم و متعلق به مرحوم «حاجی ملا رضا» بوده که به واسطه نداشتن موقوفه، به کلی ویران و خراب شده است (ذبیحی، ۱۳۸۶: ۳۴). از دیگر مدارس استرآباد، می‌توان به مدرسه عمادیه اشاره داشت.

### مدرسه عمادیه

مدرسه عمادیّه گرگان یا همان استرآباد هم اکنون، با ۱۵۵۰ متر زمین (با ابعاد ۴۵ در ۳۴/۵ متر) در محله درب نو<sup>۱</sup> (دروازه نو) شهر گرگان (استرآباد سابق) واقع شده است که به همراه آب انبار، گورستان، حمام، دکان‌های متعدّد، مسجد گلشن، مجموعه چند تکیّه، بافت و عناصر عمده محله درب نو و نیز بخشی از بافت بازار کهنه استرآباد، محدوده این مدرسه را تشکیل می‌دادند. مدارس «مفیدیّه» (احتمالاً همان سادات)، «یوسفیّه» و «آقا محسن» نیز در یک محدوده حدود ۲۰۰ متری از این مدرسه قرار می‌گرفتند؛ اما تحلیل ساختمان عمادیّه از نظر پلان و نما، شامل شاخصه‌های عمده‌ای است که می‌توان در کتاب «معرفی دو مدرسه قدیمی ایالت تاریخی استرآباد (گرگان) مدارس عمادیّه (صفوی) و قلیچ ایشان (قاجاری)» از آن‌ها آگاهی یافت (معطوفی، ۱۳۸۷: ۹۶-۱۱۶).

#### مدارس اصفهان

اصفهان به دلیل آن‌که سال‌ها پایتخت صفویان بوده، یقیناً مدارس زیادی داشته که متأسفانه اطلاع دقیقی از مدارس قدیمه آن در دست نیست. با این حال، مدارس قدیمه موجود در استان اصفهان بیش‌تر شامل مدرسه‌هایی است که به دلیل معماری ویژه با نفایس کاشی‌کاری‌هایشان مورد حمایت و حفاظت قرار گرفته‌اند، این مدارس عبارتند از:

#### ۱- مدرسه جدّه بزرگ

این مدرسه از ابنیه زمان شاه عباس دوم صفوی است که در سال ۱۰۵۸ ه. ق. در دو طبقه با صحنی کاشی‌کاری شده ساخته شده است. بر روی کتیبه سردرش علاوه بر تاریخ ایجاد بنا، امضای خطاط معروف «محمد رضا امامی» نیز دید می‌شود (موسوی، ۱۳۸۷: ۳۱۰).

---

۲- محله درب‌نو، در گذشته یکی از گذرهای محله بزرگ «میدان استرآباد» به شمار می‌رفت. (همان)

## ۲- مدرسه جدّه کوچک

این مدرسه که یک سال قبل از ایجاد مدرسه جدّه بزرگ (یعنی در سال ۱۰۵۷ ه.ق.) و در دوران شاه عباس دوم صفوی ساخته شده، با دو طبقه به بانی‌گری زنی به نام «دلارام خانم» خود نمایی می‌کند. بانی مدرسه که ظاهراً از زنان دربار صفوی بوده است، از کتیبه موجود بر سر در مدرسه قابل استناد است (موسوی، ۱۳۸۷: ۳۱۰).

## ۳- مدرسه جلایه

این بنا که به سال ۱۱۱۴ هجری قمری ساخته شده، در مشرق شهر و ضلع شمالی خیابان حافظ واقع گردیده است. بنایی ساده و بی‌پیرایه که حیاطی در وسط دارد. در ضلع شمالی آن مقابل در ورودی، ایوانی کوچک مزین به کاشی و گچ‌بری واقع است. این بنا هنوز هم به عنوان مدرسه منطقه مورد استفاده قرار می‌گیرد (لکهارت، ۱۳۶۴: ۵۴۳).

## ۴- مدرسه چهارباغ

مدرسه چهارباغ یکی از مهم‌ترین و زیباترین بناهای اواخر عصر صفوی و نگین آن آثار می‌باشد که در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، آخرین پادشاه صفوی ساخته شده است.

مدرسه چهارباغ چون به نوعی دائرة المعارف و دربرگیرنده انواع سبک‌های معماری زمانه خود هست، به این علت به نام‌های «مدرسه سلطانی»، «مدرسه مادرشاه»، «مدرسه چهارباغ» و «مدرسه علمیّه امام صادق (ع)» نیز نامیده شده است. لکن در حال حاضر، در بین اکثریت مردم به مدرسه چهارباغ مشهور است (دیولافوا، ۱۳۹۰: ۳۰۴-۳۰۱؛ موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۹؛ وکیلان، ۱۳۹۰: ۵۸-۵۹؛ پرسی مولزورث، ۱۳۸۱: ۲/۲۸۹).

## ۵- مدرسه شمس آباد

این مدرسه از ابنیهٔ زمان شاه سلطان حسین صفوی است که در سال ۱۱۲۵ ه. ق. توسط شخصی به نام «محمد مهدی تاجر عباس‌آبادی» ساخته شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۱؛ لکه‌هارت، ۱۳۶۴: ۵۴۳).

#### ۶- مدرسهٔ کاسه‌گران

بانی این مدرسه «حکیم الملک اردستانی» به سال ۱۱۰۵ ه. ق. (در زمان شاه صفوی) است. در این بنا مجموعه‌ای از تزئینات کاشی‌کاری و کتیبه‌های مختلف به چشم می‌خورد (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۱).

#### ۷- مدرسهٔ ملا عبدالله

این مدرسه که در شرق بازار قیصریه واقع شده از ابنیهٔ زمان شاه عباس اول صفوی است. از نظر کاشی‌کاری و ساختمان، حجره‌های دو طبقه اطراف صحن را با دور نمای بسیار جالبی احاطه کرده است. بر لوح سنگی ایوان هم کتیبه‌ای شامل اسامی موقوفات مدرسه و تاریخ سال ۱۰۸۸ ه. ق. را که ظاهراً سال ساخت بناست، نشان می‌دهد. در سر در مدرسه نیز کتیبه‌ای با خط ثلث بر روی کاشی خشت لاجوردی دیده می‌شود که حکایت از مرمت بنا در زمان فتحعلی شاه قاجار دارد. (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۰؛ وکیلان، ۱۳۹۰: ۵۸-۵۹).

#### ۸- مدرسهٔ نیم‌آورد

این مدرسه در زمان شاه سلیمان صفوی و به وسیله زنی به نام «زینت بیگم» ساخته شده است. مدرسه جز مدارس مشهور طلبه نشین اصفهان است که دارای تزئینات فراوان کاشی‌کاری، قطار گچ‌بری و مقرنس‌کاری در سرب در می‌باشد. در این مدرسه مشهور که متأسفانه سال ایجادش معین نشده، چند کتیبه منظوم در داخل قطارهای گچ‌بری شده وجود دارد (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۱-۳۱۰).

البته باید یادآوری ساخت غیر از مدارس مذکور، به علت استقرار مرکز حکومتی (پایتخت) در اصفهان به دست سلاطین مختلف در طول تاریخ، این شهر از کثرت

فراوان مدارس (۴۸ باب)، به ویژه در عهد صفویان برخوردار بوده است که در کتاب «اصفهان دارالعلم شرق» به تفصیل این مدارس معرفی شده‌اند؛ بنابراین، برای ممانعت از اطالۀ کلام در این نوشتار، صرفاً به ذکر اسامی این مدارس بسنده می‌شود (شاردن، ۱۳۷۵: ۴/۱۵۸۶).

«مدرسه شاهپوریه، مدرسه شاه حسن، مدرسه شاهزاده‌ها، مدرسه شاه طهماسب، مدرسه شاه عباس کبیر، مدرسه شفیعیه، مدرسه شمسیه، مدرسه شوری، مدرسه شیخ علی خان زنگنه، مدرسه شهرستان، مدرسه شهشهان، مدرسه شیخ الاسلام، مدرسه شیخ لطف‌الله، مدرسه شیخ یوسف بنا، مدرسه محمد صالح بیک، مدرسه افتخار الملک، مدرسه صدر اعظم، مدرسه صدر بازار، مدرسه صدر عام (وزیر موقوفات)، مدرسه صدریه، مدرسه صفویه، مدرسه طاهریه، مدرسه طیبیه، مدرسه عربان (مدرسه آیت‌الله خادمی)، مدرسه عصمتیه، مدرسه علی بن سهل، مدرسه عمر بن عبد‌العزیز، مدرسه علایی، مدرسه فاضل هندی، مدرسه فاطمیه، مدرسه فخریه، مدرسه قاسمیه - هاشمیه، مدرسه قرچقای بیک، مدرسه قطبیه، مدرسه کاسه‌گران، مدرسه کران، مدرسه کسر، مدرسه کمر زرین، مدرسه کوچه جماله کله، مدارس کوچه عربان و قیصریه کهنه، مدرسه گچکنان، مدرسه گلگوز، مدرسه مبارکه، مدرسه مبارکیه، مدرسه محرمیه، مدرسه مرتضویه، مدرسه مسجد حکیم، مدرسه مشعلدار باشی، مدرسه ملکه خاتون، مدرسه مریم بیگم، مدرسه مقصودیۀ ناظریه، مدرسه ملک شاه، مدرسه میرزا باقر، مدرسه میرزا تقی دولت‌آبادی، مدرسه میرزا حسین، مدرسه میرزا خان، مدرسه مسجد میرزا رضی، مدرسه میرزا شاه حسین (هارونیه)، میرزا قاضی، مدرسه نادر شاه (مادر شاه)، مدرسه ناصریه، مدرسه نجف‌قلی‌بیک، مدرسه نجفیه - توشمال باشی، مدرسه خواجه صدرالدین علی طبیب، مدرسه نظامیه، مدرسه نقاشان - هارون، مدرسه نوریه، مدرسه نیم‌آورد، مدرسه وزیر اوقاف - کوچه جماله کله، مدارس هفتگانه خواجه (۱- مدرسه اسفندیار بیک ۲- مدرسه پری خان خانم ۳-

مدرسه خواجه محبت ۴- مدرسه دده ۵- مدرسه زینب بیگم ۶- مدرسه ساروتقی  
۷- مدرسه مریم بیگم)، مدارس هفتگانه مستهلک<sup>۱</sup> (۱- مدرسه نور رحیم خان ۲-  
مدرسه آقا کمال خازن ۳- مدرسه شمس آباد ۴- مدرسه قرچقای بیک ۵- مدرسه  
قطیبه ۶- مدرسه مادر شاه)، مدارس خمسه (۱- مدرسه الماسیه ۲- مدرسه مسجد  
شاه ۳- مدرسه اسماعیلیه ۴- مدرسه شیخ محمدعلی ۵- مدرسه عریان)، مدرسه  
ابراهیم بیک، مدرسه احمد آباد (جلالیه)، مدرسه آقا نور، مدرسه الغدیر، مدرسه امام  
صادق (ع) یا مدرسه چهار باغ، مدرسه امامیه، مدرسه امیرالمومنین علی (ع)، مدرسه  
انیس (اسفندیار بیک)، مدرسه علمی باقر العلوم، مدرسه ستاره صبح، مدرسه  
سمیرمی، مدرسه سن پیر و سن پل، مدرسه مسجد جامع عباسی (مدرسه شاه)، مدرسه  
شمسیه، مدرسه شه، مدرسه شیخ بهائی، مدرسه صارمیّه - مدرسه شاه حسن، مدرسه  
و مسجد علیقلی آقا، مدرسه عمر، مدرسه عباس آباد، مدرسه عیدیه (سعیدیه)، مدرسه  
کشه، مدرسه کوچک در محله سر نیم آورد، مدرسه مسجد جامع (جمعه)، مدرسه  
میرزا حسین خان، مدرسه نظام الملک، مدرسه نواب، مدرسه هارونیه - مدرسه میرزا  
شاه حسین، مدرسه صدر» از زمره این مدارس قلمداد می‌شوند (مهدوی، ۱۳۸۶:  
۴۸۳۲۹).

## ایروان

به غیر از مساجدی که در داخل قلعه مرکزی ایروان قرار داشتند، مساجد نیز در  
داخل خود شهر مستقر بودند که از آن جمله می‌توان به «مسجد زال خان» در محوطه  
فعلی میدان ساخاروف، «نوروزعلی بیک» در خیابان آرام فعلی، «حاجی امام‌وردی»  
در خیابان تیگران فعلی، «حاجی جعفر بیک»، «محمد سرتیپ خان» در خیابان

۳- گرچه این مدارس به «مدارس هفتگانه مستهلک» معروف شده و بایستی منطقاً تعداد این  
مدارس هفت باب می‌شد، لیکن در متن اصلی کتاب (صفحه ۲۷۸)، تنها اسامی شش باب مدرسه  
از این مدارس ذکر شده است.



جمهوری فعلی و بالاخره «مسجد حسین علی خان یا کبود» که هنوز هم سرپاست، اشاره کرد.

تعدادی از این مساجد دارای مدارس مذهبی نیز بودند که علمایی هم چون «عبدالکریم ایروانی»، «عبدالقاسم ایروانی»، «علی اصغر ایروانی» و «عبدالحسین ایروانی» را تحویل جامعه مسلمانان دادند (هوسپیان، ۱۳۸۵: شماره ۳۷).

### بغداد

به دنبال استیلای ایران بر بغداد، دولت عثمانی به رهبری «سلطان مراد» چهارم در سال ۱۰۴۸ ه. ق. بغداد را از چنگ ایرانیان درآورد. وی دستور داد زیارتگاه‌ها به ویژه آرامگاه‌های ابوحنیفه و گیلانی را تعمیر کنند.

«اولیا چلبی» کسی بود که بعد از این دوران، از نه مسجد، دو باب مدرسه؛ یعنی، «مدرسه مرجانیه» و «مدرسه الخلفا مستنصریه» که از همه بزرگ‌تر بود، نام می‌برد (دوری و دیگران، ۱۳۷۵: ۶۵۶-۶۵۷).

### بهبهان

قلعه «مدرسه خیرآباد» در ۲۰ کیلومتری بهبهان و در جاده شیراز - بهبهان در روستایی به نام خیرآباد قرار دارد. با وجود موقعیت خوب و مرمت شدن آن در سال ۱۳۸۵ ه. ش. و آمادگی برای بهره برداری، لکن این مدرسه به حال خود رها شده و به خاطر معرفی نشدن، خالی از بازدید کننده است.

خیرآباد منطقه‌ای در جنوب شرقی بهبهان بر کنار رودخانه‌ای به همین نام از چند آبادی تشکیل شده است. این منطقه به واسطه وجود رودخانه خیرآباد، بسیار حاصل‌خیز و آباد است. در کتاب «فارسنامه ناصری» تألیف «میرزا حسن حسینی فسایی» آمده است، ایالات بهبهان و کهگیلویه در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۸۶ هجری قمری) «حسین علی‌خان زنگنه» فرزند «شیخ علی‌خان زنگنه کرمانشاهی»، وزیر دانشمند سلاطین صفوی عنایت شد.

در سال ۱۸۰۹ ه. ق. «حسین علی‌خان زنگنه» با آن که مردی صحرا گرد و ایلاتی بود و از علوم رسمی زمان، به خصوص علم فقه آشنایی کامل داشت، برای ترویج علم و کمال، در کنار رودخانه خیرآباد، مدرسه‌ای به وسعت ۹ هزار و ۹۴۳ متر مربع بنا کرد که جنس آن از آجر پخته و گچ پیش ساخته، دارای طاق‌های کوتاه و بلند، مسجد، حجره برای معلّمان، آشپزخانه و حیاط داخلی بود.

در کنار این قلعه و در زمان آبادانی آن، برای تأمین نیازهای ضروری دانش‌آموختگان، بازارچه‌ای متشکل از چند دکان برای عرضه کالا با حمّامی برای استحمام، مهیا و بنا شده بود.

تاریخ بنای مدرسه را که با حروف ابجد و با عبارت «منزل علم و دانش است و ادب» که نگاشته‌اند، معادل ۱۰۸۹ هجری قمری است. مدرسه علمیه خیرآباد از همان تأسیس تا سال‌های بعد دارای اهمیت ویژه بود و جمعی از علما در آن به تدریس اشتغال داشتند که در نتیجه آن، گروهی از فضلا از آن برخاستند.

دانشمند نامی «سید عبدالله جزایری»، در تألیف خود به نام اجازه کبیر که در سال‌های ۱۱۶۸ هجری قمری نوشته است، از دانشمندان و فضایی که با آن‌ها ملاقات کرده، از جمله «آقا محمدرضا» فرزند «ملا هادی» که فاضلی محقق بلند پایه و مدرس بود، نام برده است.

قلعه مدرسه خیرآباد مربوط به دوره صفوی و به شماره ۳۸۴۰ در سال ۱۳۸۰ در فهرست آثار ملی کشور ثبت شد (روحی‌پور، ۱۳۹۱: ۱-۹۰).

### تبریز

در پایتخت اولیه صفویان (تبریز)، «مدرسه نصریه» وجود دارد که به دست اوزون حسن بنا شده است. در این بنا، بانی و پسرش یعقوب در آن مدفون هستند. غیر از این مدرسه، مدرسه جعفریه، مدرسه طالبیه، مدرسه قاضی شیخ علی، مدرسه نظام، مدرسه حسن پادشاه، مدرسه حسین میرزا و مساجد شاه طهماسب، مسجد حسن

پادشاه و مسجد جامع»، برای تعلیم و تربیت شیفتگان علم آن زمان بنا شده بود. (مینورسکی، ۱۳۸۸: ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۹، ۸۸، ۴۸؛ منشی، ۱۳۵۰: ۳۸۸، ۳۲۰، ۳۱۸، ۲۸۷، ۲۸۶).

### خرگرد

در نزدیکی خوفاً در مرز ایران و افغانستان مدرسه خرگرد قرار گرفته که بنا به مندرجات کتیبه‌های آن، در زمان «شاهرخ» ساخته شده است. این بنای مستحکم و قطور که تقریباً در حدود یک پنجم جریب (معادل ۴۰۴۶۸۷۲۶۱ مترمربع) جمعاً مساحت دارد، تاکنون خیلی خوب خود را حفظ کرده است، به طوری که کاشی‌کاری الوان آن هنوز هم صحیح و سالم هستند. در عین حال، قسمت‌های موزائیک به طور تأسف آوری آسیب دیده‌اند. رنگ کاشی‌ها آبی آسمانی، سبز، زرد و سفید، با طراحی‌های خط کوفی چشمان ناظرین را می‌نوازد. این بنای مجلل اکنون متروک و در شرف خرابی است؛ با این حال، مشاهده آثار بر جا مانده معلوم می‌دارد این بنا و زمان اتمام و استفاده در سال ۸۴۸ ه.ق. (۱۴۴۵ م.)، تا چه اندازه با شکوه و پر عظمت بوده است (کسائی، ۱۳۷۴: ۲۳۹-۲۳۸).

### ری

جغرافی‌دانان ایران می‌گویند: «در زمان خلافت محمد مهدی دوانیقی» که در قرن نهم میلادی حیات داشت، شهر ری به نود و شش بخش تقسیم می‌شد. هر بخش چهل و شش خیابان داشته و هر خیابان دارای صد خانه و ده مسجد بوده است. هم‌چنین در این شهر شش هزار و چهارصد مدرسه، شانزده هزار و شش صد گرمابه، پانزده هزار مناره مسجد، دوازده هزار آسیاب، هزار و هفت صد کاریز، سیزده هزار کاروان‌سرا وجود داشته است.» (شاردن، ۱۳۷۵: ۱۶/۴).

### سلطانیّه

مدرسه «سلطان حسینیّه» یا «مدرسه آقا کمال» مدرسه‌ای در سلطانیّه بوده است که محققان عصر صفوی، وقف‌نامه مفصل آن را به همراه کتاب‌های موجود در کتابخانه این مدرسه، در کتاب خویش به تحریر در آورده‌اند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۶۵-۲۶۶؛ اولثاریوس، ۱۳۸۵: ۱۴۸-۱۴۹؛ جعفریان، ۱۳۸۹: ۲/۹۴۷-۹۲۹).

### شماخی

مدرسه‌ای در شماخی وجود داشت که شبیه آکادمی‌های اروپا بوده است. شخصی که مدرس نامیده می‌شد در محوطه باز مشغول تدریس بود. در این مدرسه دروس ریاضیات و حساب اقلیدس به زبان عربی برای چند تن از حاضران تدریس می‌شد. ملاً «محب علی» نامی به همراه رفیقش، «اونباشی یا کاپیتان امام قلی» جز کسانی بودن که به علم اخترشناسی و اسطرلاب و جغرافیا تسلط داشتند. اولثاریوس جز معدود کسانی است که با چند صباحی بیتوته در این شهر، از مدرسه و مدرس‌ان آن دیدن کرده و با آنها به بحث و مناظره پرداخته است (اولثاریوس، ۱۳۸۵: ۷۲-۶۹).

### شیراز

#### ۱- مدرسه بابله

این مدرسه در اصل با نام «باهلیّه» در محله «سردزک» در جنب صبوی بقعه شاه عبدالعظیم بنا شده که هم اکنون با مدرسه مقیمیه یکی گردیده است. (حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۹۴؛ حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۲).

#### ۲- مدرسه حکیم

در محله بازار مرغ شیراز در جنب صبوی عمارت و بقعه امامزاده حضرت سید محمد، مدرسه‌ای قرار دارد که بانی آن «دستغیب شیرازی»، در زمان سلطنت سلاطین صفوی آن را ساخته است.

این مدرسه را «مهرعلی شجاع‌الملک نوری» بعد از خرابی زلزله، آن چنان تعمیری اساسی کرد که تا هنوز در کمال آبادی مورد استفاده قرار می‌گیرد (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۲/۱۲۲۴؛ حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۷۹).

### ۳- مدرسه خان

مدرسه خان از مدارس بزرگ، معروف و قدیمی شیراز است که در زمان «الله‌وردی خان» کار ساخت آن آغاز و در زمان پسرش «امام‌قلی خان» پایان پذیرفت. این مدرسه هنگام آبادانی یک‌صد حجره برای اقامت یک‌صد طلبه، در چهار طرف آن با چهار باغ برای تفریح طلاب بوده است. بنای مدرسه شامل سر درب بلند و مقرنس سازی شده با راهروی خشتی، مزین به کاشی‌کاری‌های معرق بسیار زیباست. در اطراف صحن این مدرسه حجرات دو طبقه‌ای ساخته شده که ایوان‌های وسیع و با شکوه عظمت خاصی به آن بخشیده‌اند (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۵؛ دانش‌پژوه، ۱۳۸۰: ۲۲۱؛ وکیلان، ۱۳۹۰: ۵۸-۵۹؛ دیولافوا، ۱۳۹۰: ۵۱۶-۵۱۷).

الله‌وردی خان در وقف‌نامه این مدرسه به ملاحظه تصریح کرده، اختیار تدریس را به شما واگذار می‌کنم تا این‌که شما هر درسی را که می‌خواهید در برنامه دروس مدرسه قرار دهید.

درخشان‌ترین دوره زندگی ملاحظه از لحاظ اثر گذاری علمی بر روی جامعه، دوره‌ای است که او پس از بازگشت از «کهک» در شیراز شروع به تدریس کرد. او طی آن دوره کتاب‌های فراوان و ارزشمندی تألیف نمود،

الله‌وردی خان با این اقدام خود، دانشگاهی به مفهوم واقعی آن روز بنیان گذاشت که در آن افزون بر حکمت، فقه، ادب، نجوم، علم حساب، هندسه، زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی و شیمی تدریس می‌شد (بهریزی، ۱۳۵۴: ۲۲۵؛ حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۹۵؛ حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۲/۱۲۲۲؛ دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۰: ۲۸۵).

#### ۴- مدرسه صالحیه

در محله بالا کفت، نزدیک دروازه قصاب‌خانه، مدرسه صالحیه یا مدرسه مشهور به «دختر» بنا شده است که بانی و سال ساخت این مدرسه به طور دقیق معلوم نیست. این مدرسه در زمان سلطنت کریم خان زند، تبدیل به قورخانه شده بود که پس از مدتی با انتقال قورخانه به جای دیگر، دوباره به حالت اولیه خود برگشت (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۲۵).

علاوه بر مدارس مذکور در شهر شیراز، در کتاب «طیف الخيال» به تألیف سال ۱۱۱۶ ه. ق.، اسامی تعداد دیگری از مدارس این شهر به قرار زیر نام برده شده است: «امامیه، ایمانیه، تقویّه، خنجیه، دشتکيه، زینبیه، شریفیه، مومنیّه، محسنیه، محمدیه و مدرسه بابلیه در محله باغ سر». (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۲۵؛ حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۹۴).

#### ۵- مدرسه مقیمیه :

این مسجد و مدرسه در اواخر دوران صفویه به دست «محمد مقیمی» با یک مسجد در ضلع شرقی و دو قسمت مجزا، بنا گذاشته شده است. قسمت وسط مدرسه فعلاً با سیزده حجره پا بر جا است. بخش غربی مدرسه نیز که شامل سیزده حجره دیگر از بیست و شش حجره وقفی می‌باشد، در زمان حکومت پهلوی به اداره شهربانی واگذار شد که هم اکنون به صورت زمین متروکی باقی مانده است (حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۹۷؛ حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۲۵/۲؛ گل‌زاری، ۱۳۹۱: ۲۵).

#### ۶- مدرسه منصوریه

از بناهای تاریخی مهم دیگر شیراز که به دست «امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی» در سال ۸۸۳ ه. ق. به نام فرزند خود «امیر غیاث‌الدین منصور»، در محله

دشتک شیراز بنا گردیده، می‌توان یاد کرد. این محله اکنون جز محله «سردزک» و محله «لب آب» تلقی می‌شود.

این مدرسه تاکنون به شکل آباد باقی مانده به طوری که تمام حجرات آن مسکن طلاب علوم دینی، با امرار معاش مطلوب از منافع املاک موقوفات تعیین شده تأمین می‌شود. اما در نهایت تأسف باید اذعان داشت، بخشی از موقوفات این مدرسه توسط غاصبان از اختیار تولیت مدرسه خارج گشته است. (بهریزی، ۱۳۵۴: ۲۳۰-۲۲۹؛ حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۷۹؛ حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۲۰/۲).

#### ۷- مدرسه میرزا علی‌اکبر

نام اصلی این مدرسه به نام «محبیه» به دست «میرزا محب‌الله حسینی حسینی دستغیب» در سال ۱۰۰۱ ه. ق. در جنب قبله بقعه حضرت سید محمد (ع) ساخته شده است. این مدرسه را بعدها «میرزا علی‌اکبر» تعمیر نمود که به همین علت به نام وی نیز شهرت یافت.

«میرزا محمدعلی مشیرالملک» شخص دیگری است که این مدرسه را در سال ۱۲۷۹ ه. ق. تعمیر کرده است (حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۹۸؛ حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۲۵/۲).

#### ۸- مدرسه نظامیه (سیدعلالدین) :

مدرسه نظامیه که نام اصلی آن مدرسه سید علالدین است، در محله بالا کفت در جنب غربی عمارت و بقعه حضرت «سید علالدین حسین» قرار دارد. بانی این مدرسه، «میرزا نظام‌الملک ثانی» پسر «میرزا حسین بیگ جابری انصاری» در سال ۱۰۷۵ ه. ق. بود که با وجود تخریب‌های مکرر بر اثر زلزله، هنوز بر اثر مرمت‌ها و نگهداری‌های مداوم پا برجاست (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۲۱/۲؛ حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۹۸).

## طیس

مدرسه دو منار طیس، مدرسه‌ای است که درباره آن هیچ اطلاعی جز این که مناره‌های آجری‌اش، از لحاظ ساختمانی و تزئینات، شباهت کلی به مناره‌های «مسجد امام حسن» در «اردستان» (از توابع استان اصفهان) دارد، در اختیار نیست. به این ترتیب می‌توان حدس زد که در قرن پنجم ه. ق. و در عهد سلاجقه ساخته شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۶-۳۱۵).

## قزوین

این شهر یک خطه علم پرور هست که توانسته عدّه زیادی از حکما و دانشمندان را در خویشتن بپروراند. یکی از معاریف منسوب به این شهر، «لقمان حکیم» شخصی مورد تصدیق قرآن کریم که حکایات، امثال و حکم زیادی از او برای آیندگان چون ذری بر جای مانده، می‌توان عنوان کرد. اگر این سخنان نغیظ و لطیف گردآوری شوند، به یقین کتابی حجیم چون کتاب ازوپ (Esopo) خواهد بود (شاردن، ۱۳۷۵: ۵۱۱/۲).

بعد از مساجد «جامع» توسط هارون الرشید (۱۷۰ ه. ق.) و «مسجد شاه» (آغاز بنا به دست شاه اسماعیل اول و زمان اتمام آن در سلطنت شاه طهماسب)، مهم‌ترین و مجلل‌ترین عمارات قزوین، مدارس است که طلاب علوم دینی در آن تحصیل می‌کنند.

کثرت تعداد این مدارس به چه تعداد بوده، دقیقاً معین و معلوم نشده است، لکن بزرگ‌ترین و معروف‌ترین این مدارس، «مدرسه خلیفه سلطان» بوده است.

### ۱- مدرسه خلیفه سلطان

مهم‌ترین مدرسه قزوین، «خلیفه سلطان» نام دارد که به نام بانی آن، خلیفه سلطان صدراعظم ایران خوانده می‌شود. قدمت این بنا بیش از پنجاه سال پیش‌بینی می‌شود (دانش‌پژوه، ۱۳۸۰: ۲۴۶).



## ۲- مدرسه حیدریه قزوین

در استان قزوین یک مدرسه تاریخی به نام «مدرسه حیدریه» بنا شده که تاریخ احداث آن به تشخیص باستانشناسان متعلق به اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم ه.ق. هست. با این وجود، تاکنون نشانه‌ای دال بر تعیین تاریخ صحیح ایجاد بنا یا نام بانی آن به دست نیامده است.

از بنای اصلی این مدرسه، فقط یک شبستان آجری بدون سقف باقی مانده که داخل آن منقش به خطوط کوفی و اشکال هندسی می‌باشد (دانش‌پژوه، ۱۳۸۰: ۳۱۵-۳۱۴).

## قم

در قم عصر صفوی مدارس زیادی فعالیت داشتند که شاردن فقط به حجره‌های طلاب و کتاب‌های نفیس موجود در بارگاه ملکوتی حضرت معصومه (س) اشاره‌ای داشته است (شاردن، ۱۳۷۵: ۵۲۴/۲-۵۱۹). اما مشخص است که از قدیم الایام قم شهر مذهبی و علمی برای اهل علم و معرفت بوده است؛ بنابراین، کثرت وجود مدارس و اماکن علمی برای کسب تحصیل در این شهر، یک امر کاملاً طبیعی و ضروری جلوه می‌کند. چنانچه «شیخ عبدالجلیل» به صراحت نمونه‌هایی از این مدارس همانند: «مدرسه ملا محمدصادق، مدرسه استاد ابوالحسن کمیج، مدرسه دارالشفاء، مدرسه آیه‌الله گلپایگانی، مدرسه سعد صلت، مدرسه اثیرالملک، مدرسه سیدعزالدین مرتضی، مدرسه سید زین‌الدین، مدرسه ظهرالدین عبدالعزیز، مدرسه شمس‌الدین مرتضی، مدرسه مرتضی کبیر، مدرسه جنب مشهد مطهر ستی فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع)» را یاد کرده است (کوچک‌زاده، ۱۳۸۰: ۳۰-۲۹). اما غیر از مدارس سده‌های گذشته، در عصر صوفی نیز مدارس دیگری به قرار زیر در این شهر در سیراب سازی تشنگان جویای علم و دانش کوشا و فعال بوده‌اند، مانند:

## ۱- مدرسه غیاثیه

سر در و مناره‌های مدرسه غیائیه از آثار نیمه قرن نهم هجری قمری، یعنی سال ۸۳۰ است. سر در مدرسه به بلندی ۱۲ و دهانه و پهنای ۷ در ۴ متر به سوی شرق بنا شده است که در دو طرف آن بر پایه‌های خارجی ایوان (هر طرف دو طاق نما - یکی پایین و دیگری بالای آن) برافراشته شده‌اند. در کمر بند ایوان، کتیبه‌ای سراسری بوده که فرو ریخته و هیچ اثری از آن باقی نمانده است.

این مدرسه در اثر سیل سال ۱۰۴۵ ه.ق. ویران گردید و همان طور که بیان گردید از مجموع آثار آن، به غیر از ایوان و سردر و دو مناره، آثاری دیگر باقی نمانده است (کوچک‌زاده، ۱۳۸۰: ۸۵-۸۳).

## ۲- مدرسه فیضیه

مدرسه فیضیه در زمان صفویه (۹۳۹ ه.ق.) بنا نهاده شده و محلی که اکنون حوض در آن واقع است، انتهای مدرسه قبلی، و به جای حوض کنونی، بالاخانه مروچی بوده است که آن را «مشرق الشمسین» می‌نامیده‌اند. وجه تسمیه آن بالاخانه به مشرق الشمسین به این علت بوده است که در هر بامداد چون خورشید از مشرق بالاخانه طلوع می‌کرده است، گنبد مطهر هم در جنوب بالاخانه مانند خورشیدی می‌درخشید و آن‌جا مشرق دو خورشید بوده است. روایت است این بالاخانه محلّ ریاضت مرتاضین بزرگ از جمله میرداماد، شیخ بهایی، میرفندرسکی و ملاصدرای شیرازی بوده است (کوچک‌زاده، ۱۳۸۰: ۳۱-۳۰).

## کاشان

کاشان شهری است که حومه آن که بسی زیباتر از خود شهر است. شش هزار و پانصد خانه، چهل مسجد، سه مدرسه و بیش از دویست باب امامزاده در این شهر جای دارند (شاردن، ۱۳۷۵: ۵۳۵/۲).

## کرمان

طبق اسناد مدون تاریخی، شهر کرمان نیز دارای مدارسی برای شیفتگان تعلیم و تربیت بوده است. از بین مدارس این شهر، از آنچه بر صفحات تاریخی آثار آنها بر جا مانده، می‌توان به مدرسه گنجعلی‌خان اشاره کرد:

مدرسه یا سرای «گنجعلی‌خان» که بخشی از یک مجموعه شامل بازار، حمام و ... بوده، از بناهای قرن یازدهم ه. ق. و به استناد کتیبه‌هایی که به خط «علی‌رضا عباسی» و با معمارگری «محمد سلطانی یزدی» بر روی کاشی معرق نقش بسته، می‌توان تشخیص داد که در سال ۱۰۰۷ ه. ق. ساخته شده است.

بانی این مدرسه «قوجعلی‌خان» حاکم کرمان در دوره صفویه بوده است. اهمیت مدرسه غیر از نظام تعلیم و تربیتی حاکم بر آن، کاشی‌های تزئینی سر در و صحن مدرسه و هم چنین سردر حجرات می‌باشد.

این مدرسه و آثار متعلق به آن در هجوم آقامحمدخان قاجار صدمات فراوانی به خود دید، به شکلی که فقط از کتابخانه آن حدود ۵۰۰۰ نسخه خطی نفیس به غارت رفت. بر در مدرسه حدیث شریف « اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا » خود نمایی می‌کند (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۵).

#### مراغه

«مدارس قاضی محیی‌الدین، مدرسه محییّه، مدرسه اتابک، مدرسه عزیه، مدرسه صدریه، مدرسه مجاهدیه، مدرسه قاضی»، کلاً تمامی مدارسی هستند که از قرن پنجم تا ششم در مراغه بر پا بودند.

«رصدخانه مراغه، مدرسه سیواسی، مدرسه رشیدیّه، مدرسه معزیه و مدرسه غفاریّه» نیز از جمله مدارسی بودند که از سده‌های هفتم تا نهم هجری پا به عرصه نشر و اشاعه علم گذاشته بودند. غیر از این مدارس، مدارس «مسجد جامع، مدرسه امامزاده محمد و مدرسه شیخ بابا» از جمله مدارسی هستند که از سده نهم هجری به بعد شروع به فعالیت داشته‌اند (طیار مراغی، ۱۳۷۵: ۷۴-۸۱).

## مشهد

مجموعه مدارسسی که دکتر شریعتی موفق به شناسایی و فهرست برداری از آنها شده به شرح زیر است :

### ۱- مدرسه ابدال خان

درباره این مدرسه که صاحب «مطلع الشمس» آن را «عبدل خان» نیز نامیده، هیچ‌گونه سند و مدرکی در دست نیست. تنها سند موجود همان است که ذکر شد. در این سند سفارش شده بانی آن دستور داده بود تا در اتاق‌هایش طاقچه نسازند. (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۷-۳۰۸).

### ۲- مدرسه باقریه

این مدرسه که در سال ۱۰۸۳ ه. ق. ساخته شده، کتیبه‌ای سنگی به خط رقاع قرار دارد که مشخص می‌سازد مدرسه در زمان شاه سلیمان صفوی با سرمایه «مولا محمد بدیع» ساخته شده و بانی آن «ملا محمدباقر سبزواری»، از علمای معروف شیعه و شیخ الاسلام آن زمان بوده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۶).

### ۳- مدرسه بالاسر

این مدرسه در سال ۸۰۰ ه. ق. احداث و از آنجایی که در بالای سر امام قرار دارد، به این اسم شهرت یافته است. بانی این مدرسه چند تن از شاهزادگان ازبک (از اخلاف امیر تیمور گورکانی) بوده‌اند. این بنا در سال ۱۰۹۱ ه. ق. و در زمان سلطان سلیمان صفوی به امر «میرزا محمد» وزیر خراسانی ترمیم یافته است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۴).

### ۴- مدرسه بهزادیه

این مدرسه که به «مدرسه حاج حسن» نیز شهرت دارد، بر مبنای اسناد مکتوب در سال ۱۰۸۵ ه. ق. به دستور «ملک بهزاد خان» (ظاهراً از امرای خراسان) ساخته شده است. اما باید یادآوری کرد کتیبه مدرسه به خط رقاع حکایت از ساخت بنا به سال

۱۰۹۰ ه.ق. است. دکتر شریعتی اختلاف تاریخ روایت شده و روی کتیبه را ناشی از تاریخ شروع و اتمام بنا می‌شمرد (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۷).

#### ۵- مدرسه بیهقیه

این مدرسه را «امام ابوالحسن محمدبن شعیب بیهقی» (فقیه شافعی) در اوایل قرن چهارم ه.ق. در کوی سیار نیشابور بنا کرده و «اسعدبن مسعود عتبی نیشابوری»، فقیه مشهور را در آنجا ساکن کرد. این مدرسه را مدرسه کوی سیار نیشابور نیز گفته‌اند. از استادان این مدرسه «امام ابوالحسن علی بن الحسن بیهقی» را نیز می‌توان نام برد. وی اوقات طلاب مدرسه را به سه قسمت کرده بود. یک قسمت برای تدریس، یک قسمت برای املائی حدیث و یک قسمت برای تذکیر و وعظ مسلمانان اختصاص داشت.

این مدرسه یک بار نیز در ابتدای قرن پنجم ه.ق. به وسیله «جمال الاسلام حسین بن محمد بن حسن الفوران» تعمیر گشته که در نهایت خود وی نیز در همین مدرسه به خاک سپرده شد. هم‌چنین امام الحرمین «الوالمعالی عبدالملک بن عبدالله جوینی» (استاد غزالی) در همین مدرسه نزد «ابوالقاسم الاسکاف اسفراینی» اصول را آموخته است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۸).

#### ۶- مدرسه پریزاد

در سال ۸۲۰ ه.ق. و در شرایطی که «گوهرشاد خاتون» (همسر شاهرخ میرزا) زن بلند همت ایرانی به بنای مسجد گوهرشاد مشغول بود، کنیز وی نیز در نزدیکی مسجد اقدام به ایجاد مدرسه‌ای کرد که هم اینک به نام خودش خوانده می‌شود. مدرسه پریزاد که از سوی بانوی آن موقوفات زیادی نیز برایش تعیین شده در سال ۱۰۹۱ ه.ق. به امر «نجف قلی‌خان» (بیگلر بیگی قندهار) مرمت گردید. نیت پریزاد از بنای این مدرسه، تامین محل سکونت علما و فضلائی که برای زیارت یا تدریس وعظ به مشهد می‌آمدند، بود. هدف از این نیت هم این بود که آنان هنگام اقامت در

مشهد از نظر سکونت و پذیرایی با مشکلی روبرو نشوند. چیزی که هم اکنون نیز طلاب بدان عمل می‌کنند؛ یعنی، بنا به وصیت وی، ساکنین حق ندارند بیش از سه ماه حجره‌هایشان را در اشغال خود نگاه دارند. آن‌ها بعد از این مدت ناچارند جای خود را به سایر طلبه‌ها بدهند (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۴).

#### ۷- مدرسه خیرات‌خان

این مدرسه در سال ۱۰۵۸ ه. ق. و در زمان شاه عباس دوم صفوی به وسیله «خیرات حسان» ساخته شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۵).

#### ۸- مدرسه دو در

مدرسه دو در در سال ۸۴۳ ه. ق. و در زمان «شاهرخ میرزای تیموری» توسط «غیاث‌الدین یوسف خواجه بهادر» (یکی از امرای خراسان) ساخته شده و در سال ۱۰۸۸ ه. ق. به امر شاه سلیمان صفوی مرمت و بازسازی شده است. این مدرسه که در بازار بزرگ مشهد قرار دارد، یکی از قدیمی‌ترین مدارس موجود در مشهد است که هنوز هم فعالیت‌های آموزشی در آن جریان دارد (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۴).

#### ۹- مدرسه سعدالدین

این مدرسه که ظاهراً در سال ۱۰۷۸ ه. ق. و توسط شخصی به نام «سعدالدین» ساخته شده، داستانی تقریباً شبیه داستان مدرسه میرزا جعفر دارد. به طوری که گفته می‌شود، بانی آن گدای بینوایی بوده که بر اثر اتفاق به ثروتی کلان دست می‌یابد و با بخشی از آن ثروت، به ایجاد مدرسه مورد اشاره می‌پردازد (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۴).

#### ۱۰- مدرسه عباس قلی‌خان

این مدرسه در یکی از سال‌های ۱۰۷۷ یا ۱۰۷۸ ه. ق. و در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی با ضمیمه مسجدی به دست عباس قلی‌خان بیگلری احداث شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۶).

#### ۱۱- مدرسه غیاثیه

مدرسه غیائیه از بناهای قرن نهم هجری قمری به تاریخ ساخت ۸۴۸ ه. ق. است که بر روی کتیبه منصوب آن، این تاریخ مشخص شده است. اسامی این مدرسه و مدارس صاعدیه و بیهقیه در نیشابور، در فرهنگ معین نیز یاد شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۸-۳۰۷).

### ۱۲- مدرسه فاضل خان

مدرسه «فاضل خان» یا «فاضلیه»، یکی از مدارس معتبر و قدیمی شهر مشهد بوده که در نیمه دوم سده یازدهم هجری قمری توسط برادران «فاضل تونی»، «ملا عبدالله» و «ملا احمد» که خود از علمای دینی و مدرسان نامی خراسان بوده‌اند، ساخته شده است. این مکان آموزشی مدتی پس از بنا، دارای موقوفات و کتابخانه قابل توجهی نیز برای خود شده است.

براساس کتیبه مدرسه، گویا بنای آن در سال ۱۰۷۵ هجری قمری و در زمان زمامداری شاه عباس دوم صفوی به اتمام می‌رسد. این مدرسه تا اوایل سده حاضر پا بر جا بود و در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ه. ش. در جریان نوسازی اطراف حرم و ایجاد فلکه حضرت، به کلی ویران شد (جهانپور، ۱۳۸۷: ۱۴۳-۱۳۷؛ موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۶).

### ۱۳- مدرسه میرزا جعفر

این مدرسه از یک سو به دلیل سبک معماری و کاشی کاری‌های معرق بسیار مرغوبش و از سوی دیگر به دلیل وسعتش که در سال ۱۰۵۹ ه. ق. بر پا شده، شهرت فراوانی برای خود جلب کرده است.

درباره بنای این مدرسه که بانی آن ظاهراً شخصی به نام «میرزا جعفر» بوده، داستانی نقل می‌شود که خلاصه آن چنین است: بعد از مرگ یکی از بزرگان هند، مستخدمش اثاثیه او را به حراج می‌گذارد. در این میان میرزا جعفر که از نفایس موجود در یکی از صندوق‌ها خبر داشت، آن را به بهایی ارزان خریداری نموده و از

محتویات آن صندوقچه، سرمایه‌ای برای خویش دست و پا می‌سازد. او سال‌ها در هند به تجارت پرداخته و پس از بیست سال اقامت در هند، به ایران باز می‌گردد. در این زمان بود که وی تصمیم به احداث مدرسه مورد اشاره می‌نماید. پس از ساخت نیز، برای این مدرسه موقوفاتی تعیین می‌شود.

مدرسه میرزا جعفر در سال ۱۲۸۵ ه. ق. یک بار به دستور «ظهیرالدوله» (وزیر خراسان) مرمت اساسی شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۵).

#### ۱۴- مدرسه نواب

یکی از مدارس فعال و معتبر مشهد که در سال ۱۰۷۶ ه. ق. و در زمان شاه سلیمان صفوی ساخته شده مدرسه نواب است. بانی این مدرسه، «نواب میرزا صالح»، نقیب (مهتر قوم) سادات رضوی بوده است. (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۰۵؛ وکیلان، ۱۳۹۰: ۵۸-۵۹).

متأسفانه به غیر از این مباحث، اطلاعات دیگری درباره مدارس قدیمه مشهد و سایر مدارس پیرامون در شهرستان‌های استان خراسان رضوی و استان‌های حومه وجود ندارد. فقط در کتاب راهنمای بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، اشاره به وجود «مدرسه غیاثیه» در خارج از شهر گناباد (در روستای خرگرد) شده است.

#### مهاباد

مدرسه سلیمان مهاباد که در ۲۵ آبان سال ۱۳۴۸ با شماره ثبت ۸۸۲ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده، مدرسه‌ای است که از دوره شاه سلیمان صفوی باقی مانده است. ظاهراً نیز به همین دلیل «مدرسه سلیمان» یا «مدرسه شاه سلیمان» خوانده می‌شود. بر سردر این مدرسه، کتیبه‌ای با خط رقاع و به قلم «سهراب المکری» در روی سنگ نقش شده که حاکی از اتمام ساختمان مدرسه به فرمان شاه سلیمان صفوی در سال ۱۰۸۹ ه. ق. می‌باشد (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۶؛ صمدی، ۱۳۸۸: ۲۴؛ پدرام، ۱۳۷۳: ۱۱۱-۱۱۲؛ فرنود، ۱۳۵۵: ۲۵-۱۰).



## هرات

مدارس هرات انباشته شده از گنجینه‌های کتابخانه، حلقات درس استادان و هزاران دانشجو از اطراف و اکناف جهان بود که برای نشر و اشاعه علم دور هم تجمع کرده بودند (اسفزاری، ۱۳۳۹: ۳/۱).

از مدارس مشهور آن عصر، مدارس «غیاثیه، خواجه کمال‌الدین، سلطانی، اخلاصیه، جمالیه، مدرسه خواجه ملک زرگر، مدرسه حسین میرزا بایقرا، مدرسه خواجه کمال‌الدین گیرنگی، مدرسه خواجه اسمعیل حصاری، مدرسه سر مزار خواجه محمد مرغزی، مدرسه خواجه آفرین، مدرسه امیر محمود، مدرسه محله طفلکان، مدرسه پل فیروزآباد، مدرسه خواجه نظام الملک طوسی، مدرسه فصیحیه، مدرسه خواجه جلال‌الدین، مدرسه پلبنده، مدرسه و خانقاه سلطان شاهرخ میرزا، نظامیه، مدرسه، خانقاه و مسجد گوهرشاد بیگم، مدرسه سبز بریان، مدرسه سر مزار سادات، مدرسه و خانقاه امیر فیروز شاه، مدرسه سر پل انجیل، مدرسه بدیعیه، مدرسه چهارمنار، مدرسه سید غیاث‌الدین باغبان، مدرسه مولانا لطف‌الله، مدرسه امیر شیخ، مدرسه و خانقاه امیر علاء‌الدین را می‌توان نام برد (اسفزاری، ۱۳۳۹: ۱/۱۰۰-۹۹ و ۲/۲۸-۲۶). این مدارس با استادانی نظیر «خواجه عبدالله مروارید»، «خواجه معین‌الدین محمد فراهی» و «مولی کمال‌الدین حسین خوارزمی» اداره می‌شدند. (اسفزاری، ۱۳۳۹، ۲/۲۶۹) هر یک از این اساتید نیز دارای تألیفات بی‌شماری بودند که در کتاب دو جلدی «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» به تفصیل بیان شده‌اند.

## یزد

داستان سال‌های احداث و بنیان مساجد یزد، تاریخچه‌ای بس عظیم و کهن دارد، لذا فقط به ذکر مساجد باستانی این شهر از ادوار گذشته چون «مسجد جمعه قدیم، مسجد جامع خارج یزد، مسجد جمعه مصلائی عتیق، مسجد جمعه سرآب‌نو، مسجد جمعه نوغاباد با دری به سوی خانقاه مجانب، مسجد مولانا معین‌الدین، مسجد جمعه

یعقوبی، مسجد مری آباد، مسجد جمعه نو» بسنده می‌شود (کاتب‌یزدی، ۱۳۵۷: ۹۴-۱۰۳).

### مدارس داخل و خارج یزد

بررسی در تاریخچه یزد و مقایسه آن با وضع کنونی از ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... این نکته را اثبات می‌کند که یزد از یک گذشته غنی در تمامی ابعاد برخوردار بوده که بر آن اساس توانسته چنین ابهت و وقاری را برای خود حفظ کند؛ یعنی، اقتدار علمی - فرهنگی امروز دال بر گذشته روشن و درخشان آن هست. نمونه مستند بر این ادعا، داشتن مدارس بی‌شمار در داخل و خارج شهر از زمان‌های بسیار دور هست. این مدارس عبارت بودند از: «مدرسه رکبیه با رصدخانه و مسجد و داروخانه، مدرسه محمود شاه، مدرسه شمسیه، مدرسه و خانقاه رشیدیّه، مدرسه وردانروز، مدرسه کمالیه، مدرسه ضیائیه، مدرسه غیائیه سر ریگ، مدرسه غیائیه مشهور به گنبد شیخ کبیر، مدرسه غیائیه چهار منار مشهور به بقاع ثلاث (مدرسه و خانقاه و مسجد)، مدرسه باوردیه، مدرسه کوچه حسینیان، مدرسه میر آخریه، مدرسه عبدالقادریه، مدرسه قطبیه قاسمیه سرپلک، مدرسه ضیائیه سرپلک، مدرسه صاعدیه مشهور به بسحاقیه، مدرسه خواجه شهاب‌الدین قاسم طراز، مدرسه خانزاده بنت محمد بن مظفر، مدرسه اصیلیه دهوک، مدرسه نصرتیه کنار خانقاه شاه نصرت‌الدین یحیی، مدرسه حصار، مدارس اتابکان، مدرسه خاتونیه، مدرسه امیر آخوریه، مدرسه خواجه ابوالمعالی، مدرسه دهوک، مدرسه یوسف چهره، مدرسه قطبیه مشهور به حاجی عماد، مدرسه حافظیه اهرستان، مدرسه مخدومی معینی در تازیان» (کاتب‌یزدی، ۱۳۵۷: ۱۳۴-۱۰۳ و ۲۵۴-۲۴۹).

اما چرا از این همه مدارس موجود در یزد از زبان سیاحان و تاریخ‌نویسان گذشته سخنی به میان نیامده است؟! این مهم شاید به دو علت باشد:

الف- عدم مسافرت و بازدید از این شهر به دلیل حاکمیت اقلیم گرم و خشک آن در تمامی فصول سال

ب- بعد مسافت آن و به دور بودن از نقطه ثقل کشوری  
لکن مشروح تعدادی از این مدارس به قرار زیر هستند :

#### ۱- مدرسه حسینیان

این مدرسه در نزدیکی باروی قدیم شهر یزد واقع شده و بر مبنای شواهد و قراین موجود از ابینه اواخر قرون هفتم و اوایل قرن هشتم ه.ق. می باشد.  
گنبد خشتی بزرگی که از درون به وسیله لاجورد و آب طلا تزئین شده، بر بالای ساختمان مدرسه دیده می شود. به طوری که نوشته اند، بانی آن «شرف الدین حسین» و فرزندش «معین الدوله اشرف» (از سادات حسینی یزد) بوده اند (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۲).

#### ۲- مدرسه رکنیه

این مدرسه که در جوار بقعه امیر «رکن الدین محمد قاضی» قرار دارد، در سال ۷۲۵ ه.ق. با بخشی از مجموعه بزرگی شامل مدرسه، کتابخانه، رصدخانه و خانقاه و ... ساخته شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۲).

#### ۳- مدرسه سید شمس الدین

این بنا تاریخ سال ۷۶۷ ه.ق. را دارد که در گذشته شامل خانقاه، مدرسه، دارالسیاده (رواق تجمع سادات)، آب انبار، گرمابه، بازار و غیره بوده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۲).

#### ۴- مدرسه ضیائیه

این مدرسه در سال ۶۳۱ ه.ق. به همّت «مولانا شرف الدین علی رضی» بنا گردیده است. البته، بنای کامل مدرسه در سال ۷۰۵ ه.ق. به وسیله فرزندش «ضیاء الدین حسین» تکمیل شده است.

گنبد این بنا که با خشت خام ساخته شده دارای تزئینات، گچ‌بری و نقاشی رنگ‌آمیزی شده لاجوردی با آب طلا است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۱).

#### ۵- مدرسه کمالیه

این مدرسه که در قسمت غرب «مسجد جامع کبیر» یزد واقع شده، دارای گنبدی با روکش آجری می‌باشد. قسمت درونی مدرسه هم با آب طلا و لاجورد تزئین گردیده است. مدرسه کمالیه در سال ۷۲۰ ه. ق. توسط «کمال‌الدین ابوالمعالی» ساخته شده است (موسویان، ۱۳۸۷: ۳۱۱-۳۱۲).

سیاحان مختلف خارجی بازدید کننده از ایران عصر صفوی، آثار و نوشته‌های مختلفی را از خود دال بر وجود مدارس و مکاتب به یادگار گذاشته‌اند. منتهی بعضی از سیاحان و جهانگردان متأسفانه یا مذاقه نداشتند، یا گاهاً فقط به این امور اشاره جزئی کرده و از شرح بسیط آن خودداری کرده‌اند و یا این که از روی اغراض مطالبی را نوشته‌اند. مانند «سفرنامه کاری» که در صفحه ۳۳ کتاب خود فقط به ذکر مدرسه‌ای در کنار بازار اشاره کرده است. یا «سفرنامه دن گارسیا ای دسیلوا فیگیروا» که فقط در نوشته‌های خود به شرح مسافرت خود در زمان شاه عباس اول می‌پردازد (دسیلوا فیگیروا، ۱۳۶۳: ۳۳؛ کاری، ۱۳۸۳: ۳۳).

#### نتیجه‌گیری

مطالعه و بررسی اسناد و مدارک در خصوص مدارس عصر صفوی که از لحاظ اداری و آموزشی با مدارس دولت عثمانی دارای وجه تمایزاتی بود، بیانگر این حقایق است که تحصیل علوم در سطوح عالی و تخصصی، مختص مدارس آن دوره بود. از سوی دیگر، شاخه‌های متعددی از علوم در شهرها و مدارس مختلف آموزش داده می‌شد که هر طلبه یا جوینده علم بر اساس علاقه، استعداد، گرایش تحصیلی و وسع مالی، شهر و مدرسه محل تحصیل خود را انتخاب می‌کرد، بر این اساس می‌توان اظهار داشت:

- ۱- قبل از دوران صفوی مدارس هم‌چون سایر ممالک متمدن روز، در ایران نیز دایر بوده و حیات خود را در عصر صفوی نیز ادامه داده‌اند؛ بنابراین، وجود مدارس به عنوان مراکز آموزش عالی آن عصر به دوران صفوی مختص نبود.
- ۲- عصر صفوی عصری بوده است که در اقصی نقاط ایران مدارس هم‌چنان در امر تعلیم و تربیت و آموزش علاقمندان علوم فعالی داشتند.
- ۳- وجود مدارس به اسامی مختلف در شهرهای گوناگون، بیانگر تعدد بانیان این نوع مراکز بوده است.
- ۴- تداوم حیات این مدارس بستگی به تمکن مالی بانی واقف و میزان طلاب شاغل به تحصیل در آن داشت، به طوری که اگر بانی مدرسه‌ای از بین می‌رفت، مدرسه رو به خرابی و ویران می‌نهاد.
- ۵- یکی از دلایل اصلی تأسیس مدارس عهد صفوی بی‌تردید حضور علمای مهاجر شیعه خارج از ایران عصر صفوی بود.
- ۶- اکثر مدارس بنا شده در دوران صفوی، اختصاص به دوران حکومت شاه عباس اوّل و دوران پس از او هست. این نکته بیانگر روشن فکری و علاقمندی این شاه به تعلیم و تربیت و علم اندوزی بوده و از سوی دیگر نشان تمایل او به ارتقا فرهنگ مردمان عصر خود دارد.
- ۷- در طی حکومت حاکمان صفوی بر ایران زمین، هیچ گونه آثاری مبنی بر تلاش آنان برای سامان بخشیدن تشکیلات اداری و مالی مدوّن وجود ندارد در صورتی که، سازمان‌دهی و سامان‌دهی مدارس از بُعد اداری توسط کشور عثمانی در آن عصر اجرا شده بود. این علت شاید نشأت گرفته از رقابت مذهبی و یا سیاسی بین دو دولت باشد.
- ۸- گسترش مدارس با کثرت بی‌شمار آن در سطح کشور، نشان از محوریت تأسیس مدارس جهت اهتمام برای رواج مذهب تشیع می‌تواند باشد.

۹- فضای پانسیون و معماری خاص و مشابه مدارس، بیانگر گرایش به تحصیل طلاب از شهرها و اماکن دور دست هست.

۱۰- شهرهای بزرگ بنا به وسعت جمعیت و وجود امکانات بیش‌تر، از کثرت مدارس برخوردار بودند؛ بنابراین، علاقمندان به تحصیل علوم در عصر صفوی به طور حتم از کمیت بیش‌تری برخوردار بوده‌اند. این امر نیز دلالت بر وجود استادان متبحر و متخصص فراوان برای آموزش علاقمندان تحصیل و ارتقا سطح فرهنگی مردم آن دوره دارد.

۱۱- وجود مدارس به اسامی مشترک احتمالاً به دلایل بانی مشترک مدرس مشترک و یا تدریس علوم مشترک بوده که در کل اهداف مشترکی را دنبال می‌کردند.

۱۲- در مدارس علوم مختلفی چون حکمت، فقه، ادب، نجوم، علم حساب، هندسه، زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی و شیمی تدریس می‌شد، لذا تکثر این همه علوم بی‌ارتباط به تنوع رشته‌های تحصیلی، تبخر استادان، علاقه مردم به افزایش سطح آگاهی نبود.

#### منابع و مأخذ

۱. اسفزاری، معین‌الدین محمد، (۱۳۳۹)، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱ و ۲، تصحیح و حواشی محمد کاظم امام، تهران: انتشارت دانشگاه تهران.

۲. اولثاریوس، آدام (۱۳۸۵)، سفرنامه آدام اولثاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران: انتشارات ابتکار نو.

۳. بهروزی، علی‌نقی (۱۳۵۴)، بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز از دوره هخامنشیان تا عصر پهلوی، شیراز: انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس.

۴. پدرام، محمود (۱۳۷۷)، تمدن مهاباد، تهران: نشر هور.

۵. پرسى مولزورث، سایکس (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه فخرالدین محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: انتشارات افسون.
۶. جعفریان، رسول (۱۳۸۹)، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، قم: نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۷. حسینی فرصت‌الدوله شیرازی، سید محمدنصیر (۱۳۶۲)، آثار العجم، ترجمه هیات مؤلفان، تهران: انتشارات فرهنگسرا.
۸. حسینی فسائی، حسن بن حسن (۱۳۶۷)، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسائی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۹. دانش پژوه، منوچهر (۱۳۸۰)، سفرنامه، ج ۱، تهران، انتشارات ثالث.
۱۰. دانشگاه کمبریج (۱۳۸۰)، تاریخ کمبریج (تاریخ ایران دوره صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی.
۱۱. دسیلوا فیگویروا، دن گارسیا (۱۳۶۳)، سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگویروا، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
۱۲. دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. دوری، عبدالعزیز و دیگران (۱۳۷۵)، بغداد، چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی بغداد، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و ایرج پروشانی، تهران: انتشارات بنیاد دائرةالمعارف.
۱۴. دیولافوا، ژان (۱۳۹۰)، سفرنامه مادام دیولافوا، ترجمه همایون فره‌وشی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۱۵. ذبیحی، مسیح و افشار، ایرج، دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۵۶)، استرآبادنامه، سه سفرنامه، وقف‌نامه و سرگذشت، تهران: انتشارات ایران زمین، امیرکبیر.

۱۶. روحی‌پور، زهره‌الزهرا (۱۳۹۱)، قلعه مدرسه (مدرسه خیر آباد)، قم: انتشارات هدی.
۱۷. شاردن، ژان (۱۳۷۵)، سفرنامه شاردن، ج ۲ و ۴، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: انتشارات توس.
۱۸. صمدی، سیدمحمد (۱۳۸۸)، تاریخچه مهاباد، چاپ دوم، مهاباد: انتشارات ایزرتو.
۱۹. طیار مراغی، محمود (۱۳۷۵)، مدارس و مراکز علمی مراغه، وقف میراث جاویدان، سال ۴، ش ۲.
۲۰. فرنود، ناصر (۱۳۵۵)، فرهنگ و هنر مهاباد در پنجاه سال نخست شاهنشاهی، مهاباد، انتشارات اداره فرهنگ و هنر.
۲۱. کاتب یزدی، احمدبن حسین بن علی (۱۳۵۷)، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین (امیرکبیر).
۲۲. کارری، جملی و جووانی، فرانچسو (۱۳۴۸)، سفرنامه کارری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: انتشارات فرانکلین.
۲۳. کسائی، نورالله (۱۳۷۴)، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۴. کوچک‌زاده، محمدرضا (۱۳۸۰)، تاریخچه قم و مساجد تاریخی آن، قم: انتشارات انشراح.
۲۵. گل‌زاری، مهدی (۱۳۹۱)، مدارس شیعی در شیراز از بر آمدن صفویه تا انقراض قاجاریه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد: دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.
۲۶. لکه‌هارت، لارنس (۱۳۶۴)، انقراض سلسه صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی‌عماد، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.



۲۷. معطوفی، اسدالله (۱۳۸۷)، معرفی دو مدرسه قدیمی ایالت تاریخی استرآباد (گرگان) مدارس عمادیه (صفوی) و قلیچ ایشان (قاجاری)، تهران، نشر مختومقلی فراغی.
۲۸. منشی، اسکندر بیگ ترکمان (۱۳۵۰)، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۹. موسوی اردبیلی، فخرالدین (۱۳۴۷)، تاریخ اردبیل و دانشمندان، جلد اول، بی جا.
۳۰. موسویان، سید محمد (۱۳۸۷)، اصول و مبانی در طراحی معماری و شهرسازی، چاپ سوم، تهران: انتشارات آذرخش.
۳۱. مهدوی، مصلح‌الدین (۱۳۸۶)، اصفهان دارالعلم شرق - مدارس دینی اصفهان، اصفهان: انتشارات سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
۳۲. مینورسکی، ولادیمیر فئودوروویچ (۱۳۸۹)، تاریخ تبریز، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز: انتشارات آیدین.
۳۳. وکیلان، منوچهر (۱۳۹۰)، تاریخ آموزش و پرورش در اسلام و ایران، چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۳۴. هوسپیان، شاهن (۱۳۸۵)، فصلنامه فرهنگی پیمان، سال دهم، شماره ۳۷.



## نقدی تاریخی بر کتاب «خواجه نظام الملک»

### اثر سید جواد طباطبائی

دکتر محمد حسن بیگی<sup>۱</sup>

دکتر فرهاد صبوری فر<sup>۲</sup>

#### چکیده

کتاب «خواجه نظام الملک» از آثار ارزشمند سید جواد طباطبائی است. موضوع این کتاب بررسی شخصیت خواجه نظام الملک طوسی می باشد. محور تالیف کتاب بر اساس خوانشی است که نویسنده از کتاب سیاست نامه یا سیر الملوک نوشته نظام الملک بدست می دهد. این اثر یکی از نوشته های مفیدی است که در این زمینه تالیف شده است که نگارنده تلاش می کند برخی از مبانی اندیشه سیاسی در ایران را در قالب بیان اندیشه خواجه نظام الملک طوسی تبیین نماید. با این حال از نگاه یک نوشته تاریخی یا نثری که در بستر تاریخی نگاشته شده است می توان نقدهایی در زمینه تئوریک (نظری)، متدلوژیک (روش شناسی)، فاکتولوژیک (واقعہ شناسی) و اخلاقی بدان وارد ساخت. جدی ترین نقد تئوریک آن عدم تعریف دقیق چارچوب نظری بحث است. در یک نگاه نقادانه متدلوژیک نیز باید گفت او از مفاهیم مطرح شده در کتاب تعریف دقیقی ارائه نمی سازد. بعلاوه نویسنده آشنائی کافی با تاریخ ایران ندارد و همین موضوع جدی ترین نقد فاکتولوژیک بدین اثر می باشد. در زمینه اخلاقی نیز عدم ارجاع کافی به منابع و صاحبان برخی از اصطلاحات و نظریات، اخلاق علمی آن را زیر سوال می برد. لذا پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی کوشیده است ضمن ارائه گزارشی مختصر از محتویات کتاب به این پرسش اصلی پاسخ دهد که چه نقدی هایی را می توان در زمینه های تئوریک، متدلوژیک، فاکتولوژیک و اخلاق پژوهش تاریخی بدین کتاب وارد ساخت؟ در پاسخ

<sup>۱</sup> . استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. Mohaamad.beigi@gmail.com

<sup>۲</sup> . استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک.

باید گفت؛ یافته های پژوهش حکایت از آن دارد که کتاب «خواجه نظام الملک» در اصل اثری بر پایه خوانش نویسنده از کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک است و می توان نقد هائی در زمینه های تئوریک، متدولوژیک، فاکتولوژیک و اخلاق پژوهش تاریخی بدان وارد ساخت. بعلاوه در حد توان تلاش شده است راهکارهایی به منظور رفع اشکالات مطرح شده ارائه گردد.

کلید واژه ها: نظام الملک، نقد تئوریک، نقد متدولوژیک، نقد فاکتولوژیک، اخلاق پژوهش تاریخی.

### **Cash historical book, "Khaja Nizam al-Mulk" by Javad Tabatabai**

#### **Abstract**

The khaje Nezamol Almolck's book is one of the valuable works of Sayed javad Tabatabayi. The writers in this book has studied Nezam Almolck's character. The writer has compiled this book based on his interpretation of it. This book is one of the useful works, which has compiled to show some of the basic political thought in Iran in the Nezam Almolck's formation. In spite of all that, from historical perspective it can be criticized for its method, theory, fact and ethic. The most important theoretical criticism of this book is, not defining the theoretical framework of the subject. Overall it can be said that the writer did not explain the definition of some conception which is in the book exactly and also he does not know the Iran history accurately and it has caused the strongest factorial criticism. From ethical perspective, he has not referenced to sources and authors of some views in that book, so it has destroyed the value of that. This paper is going to give a summary of that book and answers to this question that, which

ethical, methodical, theoretical and factorial criticisms can be given for it. To answer it might be said that, write has compiled the book based on his interpretation and it can be criticized for various reasons. This paper is going to express some solutions to getting over those difficulties.

**Keywords:** Nezam Almolck, theoretical criticism, methodical criticism, factorial criticism, ethical criticism.

#### مقدمه

کتاب «خواجه نظام الملک» تالیف آقای طباطبائی شرح زندگی نامه خواجه نظام الملک و بیان اندیشه های سیاسی او است. از نگاه طباطبائی و بسیاری از مورخین خواجه نظام الملک یکی از برجسته ترین عناصر دیوانی ایران بوده است و تاثیر فراوانی بر سیر اندیشه سیاسی در ایران داشته است؛ در طراز اهمیت خواجه نظام الملک همین بس که او را به تنهایی همه پایه و وزن همه برمکیان در تاریخ اسلام دانسته اند. برای او القابی مانند خواجه بزرگ: برای آموزگاری ملکشاه در زمان ولیعهدی؛ تاج‌ال‌حضرتین: برای وزیری دو پادشاه و قوام‌الدین: به واسطه انسجام مذهب شافعی ذکر کرده اند.

مهمترین اثر خواجه نظام الملک کتاب سیاست نامه است که کتاب حاضر (خواجه نظام الملک) بر اساس خوانش و برداشت های نویسنده (سید جواد طباطبائی) از آن کتاب تالیف شده است و البته هدف غائی این تالیف علاوه بر پرداختن به حیات سیاسی خواجه نظام الملک، بررسی سیر اندیشه سیاسی در ایران بوده است که کتاب سیاست نامه بخش مهمی از این حرکت محسوب می شود و که در تالیف کتاب «خواجه نظام الملک» نیز جایگاه محوری دارد.

موضوع پژوهش حاضر نقد کتاب «خواجه نظام الملک» است که تلاش ده است با به کار گیری معیار های یک نقد خردمندانه، نقاط قوت و ضعف آن بیان شود. البته انجام نقد صحیح نیازمند پیشینه‌ای کامل در تحلیل انتقادی و مهارت لازم در فرآیندهای استدلالی است که ناگزیر در این زمینه نیز تلاش هایی صورت گرفته است. بعلاوه افراد منتقد می بایست دارای ذهنی فعال و اندیشه های عدالت جو با افق دید باز و دوراندیش باشند و ضمن استقلال فکر، نسبت به مسائل آگاهی کافی داشته و پاسخ های علمی را برای رفع مشکل به کار بندند که در این زمینه نیز حداکثر توان به کار گرفته شده است. لذا سعی بر آن است تا ضمن به بکار گیری روشی انتقادی - در عین وجود محاسن فراوانی در این اثر - به بررسی آن پرداخته و به این پرسش اصلی پاسخ دهد که چه نقدی هایی در زمینه های تئوریک، متدولوژیک، فاکتولوژیک و نقد اخلاق پژوهشی بدان اثر وارد است؟ که در پاسخ باید گفت؛ یافته های پژوهش حکایت از آن دارد که کتاب «خواجه نظام الملک» در اصل برگرفته از کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک است و کمتر اعمال و رفتار او در منابع دیگر را مورد مذاقه قرار می دهد. از این رو حائز اشتباهات تاریخی بسیاری است و می توان انتقادات گوناگونی را در زمینه های تئوریک، متدولوژیک، فاکتولوژیک و اخلاق پژوهش تاریخی بدان وارد ساخت.

#### پیشینه تحقیق

در زمینه نقد و پژوهش های انتقادی آثار سید جواد طباطبائی تحقیقات اندکی صورت گرفته است. از جمله مهترین آنان می توان به نوشته های زیر اشاره کرد.

۱- تداوم اندیشه ایرانشهری در چیرگی امپراتوران صحرانورد (نگاهی به تک نگاری جواد طباطبایی درباره خواجه نظام الملک طوسی) نوشته محسن آزموده که در صفحه سیاست روزنامه اعتماد در تاریخ ۱۵ / ۶ / ۱۳۹۴ به چاپ رسیده است. این مقاله به نقد و توصیف کتاب «خواجه نظام الملک» در قالب نگارشی چند در زمینه

شخصیت های مهم تاریخ ایران و جهان پرداخته و معتقد است طباطبائی در آنجا برای نخستین بار کوشید یک جمع بندی از دیدگاهش درباره تاریخ اندیشه سیاسی ایران ارایه کند. آزموده معتقد است نگارش و چاپ کتاب خواجه نظام الملک توسط سید جواد طباطبائی و انتشارات پیاپی آن در ایران، حاصل حرکتی جهانی در راستای تالیف آثاری چند در زمینه شخصیت های بزرگ علمی و تاریخی ایران و جهان بوده است.

۲- «پروژه ی فکری- تاریخی سید جواد طباطبائی» نوشته سید مهدی تسلطی نیز به تحلیل و نقد نظریات این نویسنده پرداخته است. او قالب کلی تفکر طباطبائی را مورد بررسی قرار داده و معتقد است طباطبائی از ابتدا چشم انداز (perspective) (نگرش خود به وقایع و فکت های تاریخی را مشخص کرد و از زاویه ی هگلی به تاریخ نگریسته و فلسفه ی تاریخ خاص خود را پی افکنده است. گزینش زاویه ای مشخص برای رصد کردن تاریخ نیز یکی دیگر از ویژگیهای پروژه ی فکری طباطبائی از نظر تسلطی است، چرا که معتقد است طباطبائی در این زمینه در بین برخی از مورخان و متفکران ایرانی در نگریستن به تاریخ تشّت روشی در انداخته است که کمتر سابقه داشته است.

۳- نقد و بررسی کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» نوشته احمد دوست محمدی نیز به تحلیلی انتقادی با ارزشمند ترین اثر طباطبائی یعنی کتاب زوال اندیشه سیاسی طباطبائی است. او تفکر طباطبائی درباره این ادعا مدعیست از بدو ورود اسلام به ایران، اندیشه و فلسفه سیاسی در "ایران شهر" سیری نزولی را آغاز و منحی زوال را طی کرده است و امروز، نه تنها به وضع انحطاط آمیزی افتاده، بلکه به تعبیر "طباطبائی"، "در هاویه نادانی و قشریت هبوط" میل کرده است و به عبارت دیگر اندیشه سیاسی، فلسفی و عقلی اساساً در تفکر اسلامی جایی ندارد و به همین دلیل، از همان آغاز که مسلمانان و به تعبیر خودش، "تازیان"؛ ایران باستان و نظام

شاهنشاهی را فتح کردند؛ چیزی جز زوال، انحطاط، جهالت و قشریت با خود به ارمغان نیاوردند را نقد و صراحتاً رد نموده است.

البته هیچ یک آثار ذکر شده نقد و بررسی گسترده کتاب «خواجه نظام الملک» نیست بلکه تنها با اشاره ای گذرا از آن رد شده اند و بیشتر روش کلی نوشتاری طباطبائی یا آثار مهم تر او را مورد بررسی قرار داده اند.

### چارچوب نظری

قالب نظری به کار گرفته شده در پژوهش حاضر، چارچوبی منظرنگارانه است که در پی بررسی و نقد کتاب «خواجه نظم الملک» از چهار منظر نقد تئوریک، نقد متدولوژیک، نقد فاکتولوژیک و نقد اخلاق پژوهش تاریخی است.

### زندگی نامه و آثار سید جواد طباطبائی

سید جواد طباطبائی در سال ۱۳۲۴ در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در زادگاهش به انجام رسانید و سپس برای ادامه تحصیلات عالی در رشته حقوق به دانشگاه تهران رفت.

او پس از اخذ لیسانس حقوق از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن به ادامه تحصیل پرداخت و با کسب دیپلم مطالعات عالی D.E.S از رشته فلسفه سیاسی فارغ التحصیل شد.

او در سال ۱۳۶۳ با نوشتن رساله‌ای درباره «تکوین اندیشه سیاسی هگل جوان»، با دریافت درجه ممتاز دکترای دولتی در رشته فلسفه سیاست به ایران بازگشت. پس از بازگشت به عضویت هیئت علمی دانشگاه تهران درآمد و چندی بعد معاون پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی این دانشگاه شد. همزمان سردبیری نشریه همین دانشکده را نیز عهده دار گردید.

طباطبائی با مراکز پژوهشی دیگر نیز همکاری می کرد و با امکاناتی که در سازمان های پژوهشی فرانسه، آلمان و امریکا برایش فراهم گردیده بود؛ تحقیقات مهمی را



در زمینه تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران انجام داد. وی در سال ۱۳۷۶ موفق شد جایزه نخل آکادمیک، عالی ترین نشان علمی فرانسه و همزمان مدال نقره تحقیقات در علم سیاست از دانشگاه کمبریج انگلستان را کسب نماید.

طباطبایی هم‌اکنون عضو هیئت علمی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است و در مؤسسات خصوصی همچون «مؤسسه پرسش» به تدریس مشغول می باشد.

او آثار ارزشمندی را تالیف نموده است که مهمترین آنها عبارتند از:

در آمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران.

زوال اندیشه سیاسی در ایران.

ابن خلدون و علوم اجتماعی.

خواجه نظام الملک.

سقوط اصفهان به روایت کرسینسکی.

جدال قدیم و جدید و ...

#### نقد تئوریک (نظری) کتاب خواجه نظام الملک

نظریه یا تئوری یا نگره به تفکر انتزاعی یا تعمیم‌دهنده و یا به نتیجه چنین تفکری اطلاق می‌شود و بسته به متن مورد بررسی، نتایج آن تفکر می‌تواند موضوعات مختلفی را در بر داشته باشد. روش تالیف طباطبائی در نگارش آثارش عمدتاً نظری است و تاریخ نیز به عنوان ابزاری به منظور اثبات نظریه ایشان در ورای آن قرار دارد. او در تحلیل تاریخ به شدت تحت تاثیر هگل قرار دارد و تاریخ را صرفاً با توجه به ایده و فکر تحلیل می‌نماید و کمتر ابعاد عملی و واقعی و فرایندها و روندها را در نظر می‌آورد. لذا اولین نقد وارده بر این کتاب او عدم توجه به شخصیت خواجه نظام الملک و رفتار او است. مبنای تحلیل طباطبائی در این کتاب محدود به خوانش و فهم او از کتاب سیاست نامه است (طباطبائی، ۱۳۷۵: ۱۲-۷۰).

و کمتر شخصیت تاریخی خواجه را مورد بررسی قرار می‌دهد. کمتر کسی است که

به تفاوت نوشتارها با رفتارها معتقد نباشد اما متأسفانه طباطبائی از این مسئله غافل مانده است و یا اینکه جنبه عملی و واقعی خواجه نظام الملک را برای تحلیل موضوع خود مناسب ندانسته و بهتر آن بود که او با مراجعه به کتب بی شمار عصر سلجوقی (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۱-۵۳؛ عماد الدین کاتب، بی تا، ۱۱-۹۷؛ ابن اثیر، بی تا: ۱۶-۶۰). شخصیت واقعی نظام الملک را نیز در کتاب خود انعکاس می داد.

نقد دیگر عدم بیان دقیق مسئله تحقیق، سوالات و فرضیات است. همانطور که پیشینه تحقیق نیز بیان نشده است. در حالی که از یک نوشته نظری انتظار می رود اصول اولیه تحقیق مانند بیان مسئله و فرضیات را رعایت نماید؛ زیرا ذکر آن می تواند به خواننده در فهم مطالب و آشنائی اولیه با هدف پژوهش یاری برساند.

طباطبائی در نوشته های پشت جلد وقتی قصد معرفی کوتاهی خواجه را دارد اینگونه می نویسد: «خواجه نظام الملک (۱۰۱۸ - ۱۰۹۲ م) وزیر سلجوقیان...» و تنها به ذکر سال میلادی اکتفا می کند و هیچ اشاره ای به معادل حیات او در تاریخ هجری شمسی یا قمری نمی کند. در حالی که عمدتاً خوانندگان با دوره زمانی حیات خواجه نظام الملک در تاریخ هجری آشنائی بیشتری دارند و بهتر آن بود معادل هجری آن نیز بیان می شد. واضح نیست این امر نشان از چه خواسته ای دارد؟ آیا او اثر خود را با هدف معرفی خواجه در بیرون از جهان اسلام تالیف کرده است؟ و یا تاثیر اروپا محوری در آثار او می باشد؟

نقد دیگر در این کتاب تاثیر روح ناسیونالیسم و سکولاریسم است که در آن جریان دارد و در پشت برخی عبارتهای کتاب خود نمائی می کند. او به گونه ای سخن می گوید که گویا اهمیت دادن به سنن اداری ایران باستان لاجرم با دیانت اسلام در تعارض است و به کار گیری یکی منافی دیگری است. برای مثال در فصل اول اینگونه می نویسد: «خواجه آنجا که از موروثی بودن وزارت در ایران باستان سخن گفته و در واقع به سلطان پیشنهاد می کند که برای حفظ تاج و تخت خود وزارت را

نیز موروثی کند بر چنین منطقی تکیه دارد که با اعتقادات دینی او سازگار نیست.» (طباطبائی، همان: ۴۲). لازم به ذکر است که ما دلایلی در تاریخ باستان نداریم که وزارت موروثی بوده است و نویسنده نیز هیچ دلیلی را جهت اثبات موروثی شدن وزارت در ایران باستان اقامه نمی کند. و به نظر می رسد او از این امر غافل است که کوشش خواجه در جمع میان دیانت (تسنن) و سنن ایران باستان استوار بوده است و معلوم نیست که چه تعارضی بین وزارت موروثی و دیانت وجود دارد همانطور که خواجه نیز تعارضی میان آن دو احساس نمی کرده است و تلاش می کند میان پادشاهی موروثی و وزارت موروثی رابطه‌ای برقرار سازد و در این باره در کتاب سیاست نامه چنین می گوید: «اگر وزیر، وزیرزاده باشد، نیکوتر بود و مبارک‌تر که از روزگار اردشیر بابکان تا یزدگرد شهریار، آخر ملوک عجم، همچنان که پادشاه فرزند پادشاه بایستی و تا اسلام درنیامد همچین بود. چون ملک از خانه ملوک عجم برفت، وزارت از خانه وزرا نیز برفت.» (نظام الملک، بی تا: ۲۱۱).

طباطبائی در جای دیگر و باز تحت تاثیر احساسات ملی گرایانه می گوید: «موروثی بودن وزارت که پیش از این به نظر خواجه در این باره اشاره شد در واقع در این دوره نوعی بدیل سلطنت موروثی ایران شهری است که با چیرگی ترکان به ایران زمین به نظر می آمد زمان آن به سر آمده باشد» (طباطبائی، همان: ۵۴). نویسنده درحالی که تلاش می کند دلیلی قوی برای نظر خود ارائه دهد و خواجه را فردی صاحب فکر معرفی نماید که در پی ایجاد بدیل سلطنت در ایران است؛ اما باید گفت روش اشتباهی را در تحلیل وقایع این دوره پیش گرفته است زیرا زمان وزارت خواجه نظام الملک در ایران درست بلافاصله بعد از سقوط دولت آل بویه است که در حدود سال ۴۵۰ هـ بدست سلجوقیان برافتاد و مدت وزارت خواجه نیز در بین سال های ۴۵۵ الی ۴۸۵ هـ است و این زمان کوتاه بعد از سقوط دولت ایرانی آل بویه نمی توانسته است نظام الملک را دچار چنین گمانی کند که برای همیشه

حکومت ایران شهری (شهریاری) به اتمام رسیده است. این تحلیل امروز می تواند موجه باشد که با آمدن سلجوقیان حکومت ایران شهری (شهریاری) برای دوره ای طولانی به اتمام رسید اما انتساب آن به خواجه اندکی دشوار است. طباطبائی در ادامه بر این نظر از دیدگاه نظام الملک تاکید بیشتری می کند و می نویسد: «به باور واپسین دهقانان ایرانی که خواجه به آنها تعلق داشت دوره شاهی آرمانی برای همیشه به پایان رسیده بود و بقا و وحدت سرزمینی و ملی ایران جز با تکیه بر دانش و بینش وزیران ایرانی امکان پذیر نمی شد.» (همان: ۵۴). این برداشت همانگونه که گفته شد امروزه صحیح است اما نسبت آن به خواجه نظام الملک نیاز به دلایل بیشتری دارد که نویسنده بدان نمی پردازد و نوشته های خواجه در سیاست نامه خلاف آن را اثبات می کند چرا که او همواره از اسماعیل بن احمد سامامانی و عضد الدوله بویه ای به عنوان شاهانی آرمانی و نیکو یاد می کند و بخش عظیم سیاست نامه با هدف استقرار عدل و بخشش و مروت به افراد نامبرده اشاره دارد که حکمرانان باید از آنها عبرت بگیرند و آن را «بر سیل سرمشق گرفتن پادشاه سلجوقی» می آورد. (نظام الملک، ۲۵۳۵: ۱۰۲). هر دو این سلاطین مربوط به دوره های بعد از اسلام و برخی کمتر از یک قرن با نظام الملک فاصله دارند که اخلاف برخی آنان بعضا تا اندکی قبل از وزارت خواجه نیز در منصب حکومت قرار داشته اند و این نقض سخن طباطبائی درباره دیدگاه خواجه مربوط به پایان دوره ایران شهری در زمان خودش است.

طباطبائی در جایی معتقد است: «با چیرگی ترکان بر ایران زمین و به هم خوردن رابطه نیروهای سیاسی، وضعیت نوینی ایجاد شده بود که سلطنت ترکان را امری برگشت ناپذیر می نمود و از این حیث پیکار فرهنگی همچون تنها امکانی ظاهر می شد که می تواند راه وحدت سرزمینی و ملی و تداوم فرهنگی را هموار کند.» این گفتار نیز خالی از اشتباه نمی باشد زیرا اول آنکه بکار بردن اصطلاحاتی چون «

وحدت سرزمینی و ملی»، «پیکار فرهنگی»، «تداوم فرهنگی» و .... درباره دوره تاریخی خواجه نظام الملک اشتباهی نظری و تاریخی است و باید دانست که اینها همگی مفاهمی مدرن هستند که در گذشته تاریخی معنای امروزی آن را نداشته اند بعلاوه آنکه این تحلیل حتی از منظر واقعیات تاریخی نیز صحیح به نظر نمی رسد! آنجا که راوندی می گوید: «چون لشکر سلطان بجیحون گذشت نظام الملک رسم اجرت ملاحان بر انطاکیه نبشت» (راوندی، بی تا: ۱۲۸). نشان می دهد که خواجه نظام الملک بیشتر از آنکه به دنبال حکومتی ملی با معیارهای امروزی تاریخ ایران بوده باشد در پی یک حکومتی جهانی با محوریت دنیای اسلام قرار داشته است و صحیح نیست که چنین ایده‌هایی را به او نسبت داد. کما اینکه خواجه و همفکرانش بیشتر از آنکه در پی احیای حکومت ملی ایران و پیکار فرهنگی با ترکان باشند؛ به دنبال حفظ و بقای مذهب اهل سنت و مبارزه با شیعیان بوده اند و این موضوع مهمی است که نویسنده توجه کافی بدان نمی کند و نقش و تاثیر منفی تعصبات مذهبی خواجه را نادیده می گیرد.

همچنین نویسنده در همین فصل می نویسد: «در همان داستان، خواجه از زبان آلپ تگین به مردان خود درباره امیر سدید منصور عبارتی را می آورد که در واقع وصف حال خود اوست و به نظر می آید که با توجه به سبک نوشتن بسیار آگاهانه و هوشمندانه سیاست نامه که هیچ عبارت و جمله ای در آن عبث و از سر بازیچه نیامده است مانند مواضع بسیاری از آن کتاب پرتوی بر وضعیت دشوار و معضل غیر قابل حل وزارت در دوره چیرگی ترکان و تعارض اساسی میان وزارت ایرانی و سلطنت ترکی می افکند» (طباطبائی، همان: ۵۷). سوای اینکه آوردن چنین جملات اغراق آمیز درباره متن سیاست نامه که همه عبارت های آن را هوشمندانه می داند! صحیح نیست و البته نمی توان نقدی بدان وارد ساخت چرا که نویسنده نظر خود را ابراز می کند؛ اما نقد وارده آنجاست که او هیچ اشاره ای به نوع و کیفیت تعارض

بین سلطنت و وزارت نمی کند و بدون اقامه دلیلی تاریخی و تنها با تحلیلی قوم-گرایانه از کنار آن می گذرد. طرفه آنکه در داستان نقل شده در سیاست نامه برعکس نظر نویسنده آلپ تگین ترک و امیر سدید سامانی و ایرانی است و در اینجا خواجه خود رابه جای آلپ تگین ترک می گذارد (البته به زعم نویسنده) و همین مساله بیانگر آن است که تعارض میان وزارت و سلطنت نمی تواند صرفاً منشا قومی داشته باشد اما نویسنده تحت تاثیر تحلیلی ملی‌گرایانه آن را به مسئله ای قومی و تعارضی میان ترک و تاجیک تبدیل می کند.

مسئله دیگر در نقد تئوریک این اثر، تاثیر فسفه هگل بر نویسنده است که خواسته یا ناخواسته در تحلیل برخی واقعیات تاریخی بازتاب یافته است. برای مثال او در جای جای کتاب به تقدس نهاد سلطنت می پردازد و آن را مهمترین عامل تداوم فرهنگی و تاریخی ایران می داند؛ آنجا که می نویسد: «در واقع مفهوم (فر) اعم از فر کیانی و فر ایرانی یکی از بنیادی ترین مفاهیم اندیشه ایران شهری است که همچون رشته ای استوار فراتر از گسستهها دو بخش تاریخ ایران زمین (باستانی و اسلامی) را به یکدیگر پیوند داده و تداوم تاریخی، فرهنگی و اندیشگی آن را ورای فراز و نشیبها و گسست ها تضمین می کند و از این حیث تفسیر درست این مفهوم برای درک بنیاد تداوم تاریخ ایران زمین امری اساسی است و گریزی از آن نیست» (همان: ۱۴۱). در این جا به خوبی می توان تاثیر هگلی گری آنهم نوع راست آن را به همراه ناسیونالیزم سلطنت بنیاد را نزد نویسنده مشاهده کرد. دو نظریه ای که با یکدیگر تلازم و تناظر داشته و جلوه های فراوانی در کتاب مورد نظر دارد. که البته این به معنای خواست نگارنده در رد ادعای نویسنده درباره جایگاه قدسی سلطنت نزد خواجه نظام الملک نیست بلکه این تاحدی صحیح است اما تحلیل بکار گرفته در کتاب «خواجه نظام الملک» با روح اندیشه تاریخی آن تعارض دارد. همانطور که بکار گیری عبارت «وجدان نگون بخت ایرانی» توسط او نیز در قسمت های مختلف

کتاب می تواند تحت تاثیر هگل باشد. برای نمونه در بخش پایانی می نویسد: «این تحول در اندیشه سیاسی که به اجمال هرچه تمامتر به وجوهی از آن اشاره شد در واقع تقدیر ایران زمین را در تداوم انحطاط تاریخ و زوال اندیشه رقم زد و بدین سان به ویژه با یورش مغولان دوره ای آغاز شد که مفهوم بنیادین آن وجدان نگون بخت ایرانی بود» (همان: ۲۰۷). او در اینجا تداوم تاریخی و انحطاط اندیشه در ایران را به گونه ای تقدیر گرایانه تحلیل می کند که شاید این نوع نگرش او نیز تحت تاثیر فلسفه هگل باشد که در آن وجدان نگون بخت ایرانی جای روح یا گایسد نزد هگل را گرفته است (هگل، بی تا: ۱۵۲ - ۱۶۳).

#### نقد متدولوژیک (روش شناسی) کتاب خواجه نظام الملک

وسیله شناخت هر علم را روش شناسی یا متدولوژی (Methodology) می گویند. روش شناسی در مفهوم مطلق خود به روش هایی گفته می شود که برای رسیدن به شناخت علمی از آن ها استفاده می شود و روش شناسی هر علم نیز روش های مناسب و پذیرفته آن علم برای شناخت هنجارها و قواعد آن علم را در بر می گیرد.

کتاب «خواجه نظام الملک» در اصل تالیفی در قالب نظری و به تعبیری روشمند است و از این جهت نیز نقد هایی بدان وارد است. ابتدا آنکه در این کتاب چارچوب کار و روش نویسنده مشخص نشده است و حتی از مفاهیم بنیادی مورد استفاده نظیر اندیشه سیاسی نیز تعریف دقیقی ارائه نگردیده است. بهتر آن بود که به لحاظ نظری بودن موضوعات مطرح شده در کتاب، ابتدا تعریف دقیقی از مفاهیم صورت می گرفت. شاید گمان نویسنده آن بوده است که بیشتر خوانندگان با چنین مفاهیمی آشنائی کافی دارند. در حالی که این نیز نمی تواند نقد مورد نظر را پاسخ دهد زیرا به واقع گروه زیادی از خوانندگان علیرغم اینکه مفاهیمی از جمله اندیشه سیاسی را به کرات شنیده اند اما همچنان تعریف دقیقی از آن در ذهن ندارند. نکته دیگر آنکه او در قسمت هایی از کتاب صراحتاً و یا تلویحاً مطالب یا نظریاتی را مطرح کرده است

که پیش از او نیز ابراز شده‌اند و او به ماخذ آن مطالب اشاره ای نمی‌کند. مثلا در فصل دوم می‌نویسد: «این سازماندهی پایداری ملی و برپایی رستاخیز فرهنگی به ویژه در فاصله فرمانروایی خاندان‌هایی از ایرانیان به دنبال دو قرن سکوت حاکمیت دستگاه خلیفگان بر ایران زمین تا چیرگی غلامان ترک تبار به اوج خود رسید و عمده میراث فرهنگ و فرزاندگی ایران باستان به دوره اسلامی انتقال یافت تا از گزند روزگار ایمن بماند. در این سده‌ها که به درستی میان پرده ایرانی خوانده شده است، خلا فرهنگی ایجاد شده به دنبال دو قرن سکوت تا جایی جبران شد که ناظران تاریخ ایران آن سده‌ها را عصر زرین فرهنگ ایران نامیده‌اند.» (طباطبائی، همان: ۷۲). در اینجا نویسنده به ماخذ خود یا کسانی که این دوره را میان پرده ایرانی (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۷ - ۱۵۵) یا عصر زرین فرهنگ ایران خوانده‌اند (فرای، ۱۳۷۵: ۲۳۰ - ۲۴۸) و یا از اصطلاح دو قرن سکوت برای دو قرن اول هجری استفاده کردند (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: مقدمه) یاد می‌کند.

طباطبائی در برخی جاها به بعضی منابع اشاره کرده و اگر خود اطلاعی از منبعی نداشته منکر وجود منابع احتمالی گردیده است. برای مثال در فصل دوم وقتی درباره اندیشه سیاسی در ایران باستان سخن می‌گوید؛ می‌نویسد: «با توجه به اینکه از دوره هخامنشی و به ویژه پارتی، تاریخ باستان ایران زمین به جز برخی سنگ‌نوشته‌ها که آگاهی‌گران بهائی درباره اندیشه سیاسی شاهنشاهان هخامنشی می‌توان در آنها یافت و نیز اشارات نویسندگان یونانی درباره شیوه فرمانروائی نوشته‌ای باقی نمانده است. درباره این دوره از اندیشه سیاسی ایران شهری سخن گفتن چندان آسان به نظر نمی‌رسد.» (طباطبائی، همان: ۷۸). هرچند منابع درباره این دوره از تاریخ ایران ناچیز است و بدرستی سخن گفتن درباره اندیشه‌های سیاسی آن دشوار است اما بخشی از منابع و آثار تاریخی این دوره در کتب یهودی خاصه کتاب تورات و دیگر کتب الحاقی آن نظیر متن دانیال، اشعیا، عزرا و نحیمیا قابل ردیابی است (قائمی، ۱۳۴۹:



۱۱۴ به بعد) اما نویسنده یا از وجود آنها اطلاعی نداشته و یا اینکه آنها را دارای اهمیت ندانسته است که اشاره ای نمی کند.

از طرفی منطق دورنی کتاب چندان استوار نیست و گاهی لحن نویسنده شکلی شعار گونه می یابد آنجا که می نویسد: «اما نگارنده این سطور بر آنست که تداوم تاریخی و فرهنگی ایران زمین به بهای گزاف انحطاط تاریخی تدریجی و زوال اندیشه به دست آمده و چنانکه تداوم تاریخ ایران زمین با توجه به مفهوم مکمل آن یعنی تداوم در انحطاط تاریخی و زوال اندیشه طرح و فهمیده نشود بحث در تداوم تاریخی و فرهنگی نیز راه به جایی نخواهد برد. آنچه تا اینجا آوردیم اشاراتی به جنبه های صوری تداوم فرهنگی ایران زمین از مجرای انتقال نوشته های فرزانیگی باستان به دوره اسلامی بود» (طباطبائی، همان: ۱۱۷). مشخص نیست که نویسنده براساس چه منطقی تداوم تاریخی و فرهنگی ایران را با انحطاط اندیشه سیاسی متناظر می داند. او فهم تاریخی و فرهنگی ایران را صرفاً به دریافت مفهوم زوال اندیشه سیاسی منحصر می کند و نقش دیگر عوامل و شرایط تاریخی در این تداوم یا علل را نادیده می پندارد و یا اصطلاح فرزانیگی باستانی که در اینجا بدان اشاره می شود می تواند حائز چه معنایی باشد؟ آیا هم سنخ پنداشتن فرزانیگی با صفت باستانی باوری منطقی و علمی است و سراسر ایران باستان همراه با فرزانیگی بوده است؟ و در عین پذیرش آن چگونه می توان تحولاتی مانند سرکوب دگر اندیشان مذهبی مانند مانوی و مزدکی در دوره ساسانی و تعصب دینی به مسیحیان در همین دوره را در قالب فرزانیگی فراگیر تحلیل نمود.

#### نقد فاکتولوژیک (واقعہ شناسی) کتاب خواجه نظام الملک

یکی از بنیادی ترین و اساسی ترین موضوعات تحقیق تاریخ روایت و نقل واقعیت تاریخی یا اصطلاحاً «فکت» است. پژوهش در عرصه تاریخ بدون توجه به روایات (فکت ها) امکان پذیر نیست. کتاب «خواجه نظام الملک» گرچه به صورت دقیق یک

اثر تاریخی نیست اما بی شک در بستری تاریخی تالیف شده است و انتظار می رود نویسندگان تا حدی قوائد تاریخ نگاری را در آن رعایت نمایند. اما به واقع اینگونه نیست چرا که وی به اذعان خود در دیباچه آثار دیگری معتقد است از اطلاعات تاریخ کافی برخوردار نیست (طباطبائی، ۱۳۷۳: ۹) و برخی اشکالات نمایان در این اثر نیز بر این گفته صحت می گذارد. برای مثال در فصل اول اینگونه می نویسد: «این که در دوره چیرگی غلامان ترک وزیرکشی یکی از شیوه های عمده فرمانروائی به شمار می آمد چندانکه از بیست و شش وزیر دوره سلجوقیان چنان که ایرج افشار حساب کرده است همه آنان به نوعی سر به نیست شدند؛ گواهی بر این واقعیت اسفناک تاریخی است که غلامان ترک نه بی دانش و بینش ایرانیان می توانستند حکومت کنند و نه با آن.» (طباطبائی، ۱۳۷۵: ۵۰). اشتباه تاریخی آنجاست که نویسندگان همه حکومت های ترک را دارای اصالت غلامی دانسته است. در حالی که حکومت سلجوقی اصالتی قبیله ای دارد و رهبران آن هیچ گاه غلام نبوده اند. او وقتی نیز به تحلیل عوامل زوال اندیشه در ایران می پردازد براساس چارچوبی از پیش تعیین شده تلاش می کند عوامل ضعف اندیشه در ایران را تنها به واسطه چیرگی بیگانگان خصوصاً ترکان تبیین نماید و اینگونه می نویسد: «آغاز انحطاط تاریخی و زوال اندیشه در ایران زمین که با شکست فرمانروایی خاندان های ایرانی و چیرگی ترکان همزمان بود هر گونه بازگشت به نظریه آرمانی اندیشه سیاسی در ایران شهری را ناممکن می کرد. و از این حیث بازپرداخت خواجه از آن نمی توانست در عمل ایران زمین را از بن بست انحطاط تاریخی خارج کند.» در اینجا نویسندگان به دیگر عوامل تاریخی انحطاط در ایران مانند تضاد میان کوچ نشینی و یکجا نشینی و اختلاف شیوه زندگی کشاورزی و دامداری و میان نیروهای تمرکز گرا و تمرکز گریز اشاره ای نمی کند و بحث را به یک تضاد بین ایرانی و غیر ایرانی تقلیل می دهد. بعلاوه اینکه او تنها راه برون رفت از این انحطاط را بازگشت به

اندیشه ایران شهری، آن هم به شکل باستانی در نظر می‌گیرد. اندیشه ای که حتی خود نویسنده هم از نگاه تاریخی تعریف جامع و مانعی از آن ارائه نمی‌سازد به گونه ای که تمایز میان اسطوره و تاریخ در آن میسر نیست. بعلاوه اینکه چنین نظریاتی پیش از این هم توسط محققان داخلی و خارجی مانند ذبیح الله صفا، (صفا، ۲۵۳۶: ۱۷ - ۲۵). ریچارد فرای (فرای، همان: ۲۳۰ - ۲۴۸). و بارتولد (بارتولد، ۱۳۵۸: ۸ - ۷۹). مطرح گردیده بود اما اشاره ای بدان‌ها نمی‌شود.

طباطبائی در فصل پایانی کتاب می‌نویسد: «با پایان عصر زرین فرهنگ ایران و مقارن یورش مغولان و جانشین شدن اندیشه سیاسی ایران شهری با یاسای چنگیزی تحولی اساسی در اندیشه سیاسی ایران پیدا شد و به تدریج نظریه سلطنت مطلقه جانشین اندیشه شاهی آرمانی شد. این تحول شاه دارای فره ایزدی به موجودی اسطوره ای یا موجودی دارای کرامت و خوارق عادت تبدیل شد و جالب توجه اینکه این دگرگونی در مضمون اندیشه سیاسی در سبک نوشتاری زبان فارسی نیز دگرگونی عمده ای به دنبال آورد.» (طباطبائی، همان: ۲۰۱). نویسنده نظریه ای را اینجا مطرح می‌سازد و آن همانا جایگزینی سلطنت مطلقه به جای شاه آرمانی است که در پی حمله مغول صورت می‌گیرد؛ اما هیچ تفاوت تاریخی را بین نظریه سلطنت مطلقه و شاه آرمانی ارائه نمی‌کند و به واقع از نظر تاریخی نیز نمی‌توان تفاوتی بین آنها قائل شد. زیرا سوای نگاه آرمانی به این مقوله، اندیشه شاهی در ایران همواره با سلطنت مطلقه قرین بوده است و این گناه را نمی‌توان بر گردن حمله مغول انداخت. نقد دیگر آنجاست که نویسنده تلاش می‌کند میان شاه دارای فره ایزدی و باور به موجودی اسطوره ای و صاحب کرامت تفاوت قائل گردد، گویی فره ایزدی شاهان جنبه اسطوره ای نداشته و حقیقتی در مقابل اسطوره است که در دوره مورد بحث دستخوش فراموشی شده است. طرفه آنکه اصل اندیشه شاه آرمانی و مصادیق آن که دارای فره ایزدی بوده‌اند عمدتاً از میان شاهان اسطوره ای

ایران باستان ارائه می گردیده است. مانند نظریه جمشید، کی خسرو و ... که مشهور است. از دیگر سو نسبت دادن انجام امور خارق العاده به دارندگان فره ایزدی فراوان ذکر شده است که نویسندگان آنها را نادیده گرفته است.

### نقد اخلاق<sup>۱</sup> پژوهشی کتاب خواجه نظام الملک

نقد اخلاقی یکی از کهن‌ترین شیوه‌های نقّادی است که ارزش‌های اخلاقی را ملاک ارزیابی آثار قرار می‌دهد. البته این روش نقد عمدتاً درباره آثار ادبی مدنظر بوده - است که در آن، اشعار و سخنان سازگار با اخلاق و حکمت مورد ستایش واقع می‌شود و آنچه با شئون اخلاقی در تعارض باشد، نکوهش می‌گردد. اما منظور از نقد اخلاقی در آثار تاریخی و نظری رعایت اخلاق علمی در استناد و استفاد از منابع است و از این جهت نیز می‌توان نقدهایی را بر کتاب «خواجه نظام الملک» وارد ساخت. اول آنکه نویسنده ظاهراً کتاب خود را تحت تاثیر برداشت های خود از کتاب «سیاست نامه» خواجه نظام الملک تالیف نموده است و این برای رعایت اخلاق پژوهش در یک موضوع تاریخی کافی نیست. زیرا معرفی یک شخصیت تاریخی نمی‌تواند تنها بر نوشته خود فرد بنیان نهاده شود و بهتر آن بود به آثار دیگر تاریخی که درباره خواجه نظام الملک قضاوت کرده اند نیز مراجعه بیشتری می‌کرد و نظر آنان را نیز منعکس می‌ساخت.

نقد اخلاقی دیگر همانطور که پیش از این ذکر آن گذشت؛ بکارگیری اصطلاحاتی مانند میان پرده ایرانی، دو قرن سکوت، عصر زرین فرهنگ ایران؛ و یا نظریاتی مانند زوال اندیشه سیاسی در ایران به دلیل چیرگی ترکان و ... توسط نویسنده است اما متأسفانه به نام صاحبان این اصطلاحات و نظریه‌ها هیچ اشاره ای نمی‌شود. کسانی مانند جوئل کرمر، (کرمر، همان: ۶۷ - ۱۵۵). عبدالحسین زرین کوب (زرین کوب،

---

<sup>۱</sup>. Ethical

همان: مقدمه) و ریچارد فرای (فرای، ۱۳۷۹: ۱۱۹ - ۱۴۱). پیش از این بدین مفاهیم و نظریه‌ها پرداخته بودند.

بی توجهی به برخی آثار علمی، بی اهمیت جلوه دادن آنها و به زبان غیر علمی سخن گفتن درباره آن آثار نیز در برخی سطور این کتاب دیده می‌شود؛ برای نمونه نویسنده در توضیح حاشیه‌ای فصل اول می‌نویسد: «لازم به یادآوری است که رساله نویسنده (کانپوری) درباره زندگی خواجه که به زبان فارسی نیز ترجمه شده فاقد هرگونه اهمیت علمی است» (طباطبایی، همان: ۱۳). او نقدی بدون اقامه دلیل بدان اثر وارد می‌سازد و بهتر آن بود دلایل ضعیف این نوشته را نقل می‌کند. بدتر آنکه خود از این اثر در تالیف کتاب «خواجه نظام الملک» نیز بهره برده است و این منافی اخلاق پژوهشی است.

### نتیجه‌گیری

کتاب «خواجه نظام الملک» از آثار تالیفی سید جواد طباطبایی است که به بررسی سیر حیات سیاسی و فکری خواجه نظام الملک با محوریت تبیین علل افول اندیشه سیاسی در ایران می‌پردازد. این اثر شخصیت خواجه نظام الملک را در زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده است و در حالی که از نقاط قوت فراوانی برخوردار است اما نقد هائی نیز در زمینه‌های تئوریک (نظری)، متدولوژیک (روش‌شناسی) و فاکتولوژیک (تاریخی) و اخلاق پژوهش تاریخی بدان وارد است. از آنجمله در زمینه نقد تئوریک جدی‌ترین کاستی کتاب عدم بیان دقیق مسئله، سوال و فرضیات تحقیق است چه بهتر آن بود که نویسنده با بیان این بخش‌ها خواننده را در فهم بیشتر مطالب یاری می‌رساند. در زمینه نقد متدولوژیک (روش‌شناسی) نیز عدم تعریف دقیق مفاهیم نام برده در کتاب اصلی‌ترین نقص اثر می‌باشد و از آنجائی که این اثر دارای مفاهیم و اصطلاحات فراوانی است؛ این نقیصه بسیار بارز و اشکار است و انتظار می‌رفت است که نویسنده، قسمتی از کتاب را به تعریف این مفاهیم

اختصاص دهد اما اینگونه نشده است. شاید با این ذهنیت که بیشتر خوانندگان کتاب با این اصطلاحات و مفاهیم آشنائی کافی دارند از این کار احتراز کرده است اما این دلیل موجه ای نیست.

در زمینه فکت های (واقعیات) تاریخی و استناد به روایات تاریخی نیز کتاب دارای برخی کاستی هاست. برخلاف موضوع کتاب که بررسی حیات یک شخصیت تاریخی است؛ اما نویسنده از اطلاعات تاریخی کافی برخوردار نیست و اصلا هدف او پرداختن فکت ها یا واقعیات تاریخی نیست بلکه ورای تاریخ این دوران مدنظر اوست. او در نقل روایت های تاریخی دچار اشتباهاتی شده است که بهتر آن بود با مراجعه به منابع دست اول تاریخی از این امر جلوگیری می کرد.

از جهت اخلاق پژوهشی نیز نپرداختن به سرچشمه بسیاری از مفاهیم و نظریات، اصلی ترین نقد وارده به این اثر است. او از اصطلاحات بسیاری از محققین و ایران شناسان در نوشته خود بهره برده است اما کمتر اشاره ای به صاحبان این نظریات می نماید.

#### فهرست منابع و ماخذ

۱. ابن اثیر، علی بن محمد، (بی تا)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالصادر.
۲. بارتولد، و.و.، (۱۳۵۸)، خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان، تهران، نشر امیرکبیر.
۳. بنداری، فتح بن علی، (۱۳۵۶) تاریخ سلسله سلجوقی (زبده النصر و نخبه العصر)، ترجمه محمدحسین جلیلی کرمانشاهی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، (بی تا)، نقدی جامع بر تصوف، ترجمه جلالی، قم، نشر انصاریان.
۵. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (بی تا)، راحه الصدور و آیه السرور، تهران، امیر کبیر.

۶. زرین کوب، عبدالحسین، (۲۵۳۶)، دو قرن سکوت، تهران، نشر جاویدان.
۷. صفا، ذبیح الله، (۲۵۳۶)، تاریخ ادبیات ایران، تهران، چاپ امیرکبیر.
۸. صفائی حائری، علی، (۱۳۸۱)، روش نقد، قم، انتشارات لیله القدر.
۹. طباطبائی، سید جواد، (۱۳۷۳)، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، نشر کویر.
۱۰. طباطبائی، سید جواد، (۱۳۷۵)، خواجه نظام الملک، تهران، نشر طرح نو.
۱۱. عماد الدین کاتب، محمد بن محمد، (بی تا)، تاریخ دولت آل سلجوق، تصحیح مراد یحیی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۲. فرای، ریچارد، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن دولت سلجوقی، ترجمه حسن انوشه، تهران، نشر امیرکبیر.
۱۳. فرای، ریچارد، (۱۳۷۵)، عصر زرین فرهنگ ایران، تهران، نشر سروش.
۱۴. قائی، محمد (۱۳۴۹)، هخامنشیان در تورات، اصفهان، انتشارات اصفهان.
۱۵. کرمر، جونل، (۱۳۷۵) احیای فرهنگی در عهد آل بویه (انسانگرایی در عصر رنسانس اسلامی)، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۶. نظام الملک، حسن بن علی، (۲۵۳۵) سیاست نامه. مجموعه متون فارسی. زیر نظر احسان یارشاطر. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۷. نظام الملک، حسن بن علی، (بی تا) سیر الملوک او سیاست نامه (تعریب)، تعریب یوسف بکار، بیروت، دارالمناهل.
۱۸. هگل، گ. و، (بی تا)، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، نشر موسسه علمی دانشگاه صنعتی آریا.
۱۹. یشربی، یحیی، (۱۳۸۸)، تاریخ تحلیلی انتقادی فلسفه اسلامی، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.





## متدلوژی ویکو در فلسفه تاریخ

سلیمان حیدری<sup>۱</sup>

فاطمه فلامرزی<sup>۲</sup>

### چکیده

جیامباتیستا ویکو فیلسوف ایتالیایی عصر روشنگری است که مدت درازی به عنوان یک شخصیت فراموش شده در حوزه فلسفه تاریخ به شمار می‌آید. اندیشه‌های او به طور کامل در کار بزرگش علم جدید بیان شده که نخستین طرح منسجم و منظم برای فلسفه تاریخ را در این کتاب ارائه داده است. در این کتاب شاهد اعتبار بخشیدن به تاریخ، پایه‌گذاری علوم انسانی، آغاز استفاده از روش و متدلوژی در تاریخ غرب، اعتبار بخشیدن به اسطوره‌ها و افسانه‌ها در مطالعه تاریخ، تاثیر نظرات او بر آگوست کنت در نظریه تحول‌سای تاریخ و تاثیر بر فیلسوفان نوکانتی هستیم. روش مطالعه این مقاله بر اساس روش کتابخانه‌ای انجام شده و با بررسی توصیفی و تحلیلی، روش و نظریه‌های ویکو را در حوزه فلسفه تاریخ مورد تحلیل قرار می‌دهد.

**واژه‌های کلیدی:** فلسفه تاریخ، متدلوژی، مشیت الهی، ویکو

---

<sup>۱</sup> . استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز.

<sup>۲</sup> . دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس. F.falamarzi@modares.ac.ir

## Vico's methodology in Philosophy of History

### Abstract

Giambattista Vico is Italian philosopher of enlightenment age who for a long time was known as a forgotten character in the field of Philosophy of History. His ideas are completely introduced in his great work "new science" that he has introduced the first integrated and regular plan for Philosophy of History in it and based on that history as a science has become valuable, human sciences have established, starting use of method in west history, validating myths and legends in studying of history, the effect of his ideas on Auguste Comte in theory of change of history, impact on Neo-Kantian philosophers. This paper has done based on library, descriptive and analysis method to study Vico theories in the field of Philosophy of History.

**Keywords:** Philosophy of History, Methodology, Vico, divine providence

### مقدمه

اغلب کتاب‌های روش پژوهش، روش علمی را مترادف با روش‌شناسی اثبات‌گرایی می‌پندارند و حتی اگر روش‌های دیگری را برای کسب شناخت در حوزه علوم اجتماعی مجاز یا مرسوم بدانند درجه علمی بودن آن روش‌ها را برپایه معیارهای اثبات‌گرایی می‌سنجند. (سید امامی، ۱۳۸۷: ۱۱) دکارت روش را راهی می‌داند که به منظور دستیابی به حقیقت در علوم باید پیمود. سوالی که پیش می‌آید این است که میان روشو موضوع چه نسبت منطقی و عقلانی وجود دارد و آیا می‌توان از روش واحدی برای تحقیق در علوم گوناگون سخن گفت؟

بسیاری از یونانیان مثل اکثر فیلسوفان شرق به تاریخ بدبین بودند و اعتقاد داشتند که تاریخ تکرار بی‌منت‌های وضعیت‌های مشابه است و نمی‌توان انتظار هیچ جهتی از آن

داشت (پولارد، ۱۳۵۴: ۱۶). در واقع اندیشه یونانی درباره تاریخ نارسایی‌های جدی داشت، یونانیان موضوع اصلی تاریخ را در جمع‌آوری واقعیت‌های گذشته و بازگویی ساده آن می‌دانستند، در نظر آنها اعتقاد به اینکه سرنوشت و نیروهای ماوراءالطبیعه دائماً به زندگی انسان هجوم می‌آورند تأثیر زیادی داشت، فکر یونانی اعتقاد به رشد ادواری و حرکت در دایره بسته داشت و از این رو جایی برای اعتقاد به ترقی در تفکر آنها نبود (پروفره یف، ۱۳۶۰: ۱۴-۱۶). ظهور و بروز مسیحیت تحولی بزرگ در نوع نگاه به تاریخ ایجاد کرد، به این صورت که تاریخ را از حالت دوری و تکرار حوادث بیرون آورد و نظریه مشیت الهی را بر آن مسلط کرد، با این کار نه تنها تاریخ نتوانست جایگاه مناسبی در میان علوم پیدا کند بلکه وضعیتی اسفناک‌تر یافت و به نوعی در خدمت الهیات مسیحی قرار گرفت. به هر حال اندیشه مشیت الهی و دخالت مستقیم و فعالانه خداوند در امور جهان در سراسر قرون وسطا بر تاریخنگاری حاکم بود و آثار متعددی با این رویکرد نوشته شد. با ظهور رنسانس، عقلی مذهب‌ان جنبش روشنگری نظریه اخروی و غایتمندی مسیحیت را نگه داشتند اما هدف تاریخ را دنیوی کردند و به این صورت خصلت عقلی فرایند تاریخی را به آن بازگرداندند (کار، ۱۳۸۶: ۱۵۵). در سال‌های میانی سده هفدهم به بعد روح دکارتی بر همه قلمروهای شناخت مسلط شد و حتی در قلمرو الهیات نیز تأثیر گذاشت. «در این زمان ریاضیات بزرگترین ابزار به شمار می‌رفت زیرا تجربه را شکل کمی و سنجشی می‌بخشید و آنرا در صدها طریق به پیشگویی و حتی کنترل آینده توانا می‌ساخت» (دورانت، ۱۳۶۹: ۵۸۱).

همانطور که ریاضیات الگوی شناخت دقیق بود تاریخ نیز الگوی روش‌شناسی شد که از طریق آن سده هجدهم از وظیفه کلی و ساخت ویژه علوم انسانی درک تازه‌ای به دست آورد. (کاسیر، ۱۳۸۲: ۳۲۰). اولین کسی که در قرن هجدهم راهی به فلسفه

تاریخ نشان می‌دهد جیامباتیستا ویکو است (همان، ۳۳۱). او نظریه مشیت الهی را تعدیل کرد و تأکید داشت که انسان خالق و آفریننده تاریخ است.

ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴) فیلسوف تاریخ و نظریه پرداز اجتماعی در ناپل به دنیا آمد، در آغاز جوانی به مدرسه ژزوئیت ها وارد شد ولی مطالعات اولیه او در تنهایی در کتاب فروشی پدرش انجام شد (ادواردز، ۱۳۷۵: ۲۴۳). وی دکترای خود را در رشته حقوق از دانشگاه سالرنو در سال ۱۶۹۴م. گرفت و از سال ۱۶۹۹م. به بعد رسماً در مقام مدرس‌رشته خطابه به استخدام دانشگاه ناپل درآمد (مجتهدی، ۱۳۸۱: ۹۴). این فرد کاتولیک و پارسا و خرده بورژوا در واقع نه فقط یکی از بزرگترین فیلسوفان تاریخ بلکه جامعه‌شناس و روان شناس برجسته‌ای نیز بود. او به علاوه در واژه‌شناسی نوآوری کرد و فلسفه هنر را پی‌افکند. توانایی تشخیص مناسبات فرهنگی در وجود وی آن چنان گسترده بود که به عبارتی نه در زمانه خود هم‌تا داشت و نه در سده‌های پسین (هورکهایمر، ۱۳۷۳: ۱۵). ویکو در فضایی رشد یافت که که از نظر معنوی تحت تأثیر دکارت بود یعنی محیطی که در آن نظرات هابز و اسپینوزا در کنار نظرات دکارت به نحو گسترده‌ای مورد بحث قرار می‌گرفت. با این وجود او خود را نقطه مقابل آن جهان‌بینی که آنها را نمایندگانش می‌دانست می‌دید (کانمن، ۱۳۸۱: ۳۳).

بحث‌های مربوط به روش‌شناسی در تاریخ از سابقه چندانی برخوردار نیست و از زمانی شروع شده است که علوم از فلسفه فاصله گرفتند و خود را از قیود بی‌حد و حصر کلیسا رها کردند. از این زمان است که بینش علمی جای خرافات را می‌گیرد و علم به جایگاه واقعی خود نزدیک می‌شود. تحقیق و بررسی در خصوص فلسفه تاریخ، رویکردهای فلسفی به تاریخ، پژوهش در روش‌شناسی‌های جدید تاریخ و کوشش برای تدوین و ارائه فلسفه‌های تحلیلی طی چند دهه اخیر در محافل علمی و آکادمیک جهان رشد بسیاری داشته است ولی در کشور ما این رشد و شتاب به کندی است. بحث‌های دقیق در مورد روش و متد نیز در بین مورخان خیلی کم

اتفاق افتاده است و این امر بیشتر بین جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و زبان‌شناسان مطرح است و علت این ضعف را باید در نداشتن تعریف جامعی از تاریخ، عدم آشنایی و بی‌اعتنایی اهل تاریخ به این حوزه دانست در حالی که با توسعه معرفت-شناسی و روش‌شناسی در علم تاریخ است که می‌توان دستاوردهای آن را نقد کرد و یا به صورت ساختارمندی در قالب روابط علی و معلولی این دستاوردها را در جامعه کاربردی کرد و علم تاریخ را از حالت سکونش بیرون آورد.

در کتاب‌های متداول تاریخ فلسفه غرب و خصوصاً آنهایی که در ایران امروزی بیشتر مورد استفاده است به ندرت اشاره‌ای به افکار ویکو متفکر ایتالیایی می‌شود و اینگونه پذیرفته شده است که اندیشه‌های او با طرز تفکر غربی هماهنگ نیست، در حقیقت به طور تخصصی نظریات تاریخی وی مورد توجه قرار نگرفته است و تنها در بعضی از بحث‌های جامعه‌شناسی است که قسمتی از اندیشه‌های او مورد بررسی قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه اندیشه مشیت الهی بر آراء و نظریات ویکو مسلط است می‌توان گفت که خط فکری او در باب ماهیت تاریخ در فلسفه غرب هم راستا با تفکر اسلامی است و از این‌رو بررسی اندیشه‌های وی ما را در جایگاه اندیشه دینی در علوم انسانی راهنمایی می‌کند. بیشتر اندیشه ویکو حول این محور است که آیا تاریخ رو به سمتی دارد و به دنبال هدف و معنایی است؟ او با توجه به زمینه مذهبی که دارد به دنبال اثبات دخالت نقش خداوند در مسیر تاریخ است. در این مقاله ضمن اشاره به دیدگاه‌های ویکو به شناسایی روش‌شناسی او در حوزه تاریخ پرداخته می‌شود.

### ۱. آثار و نظریات ویکو

نخستین اثر مهم او "در باب روش مطالعات زمانه ما" در سال ۱۷۰۹م. چاپ گردید و تقریباً بلافاصله اثر مهم "در باب دانش پیشینیان درباره ایتالیایی‌ها" منتشر شد؛ این کتاب در تکامل بعدی اندیشه‌های ویکو نقش برجسته‌ای داشت. چند سال بعد

ویکو "حقوق عمومی" را منتشر کرد که موضوع آن "اصل واحد قانون جهانی و غایت یگانه آن" بود. (ادواردز؛ ۱۳۷۵:۲۴۴) مهمترین اثر ویکو کتاب "علم جدید" بود که در سال ۱۷۲۵م. منتشر شد. در حقیقت این کتاب بیشتر در مخالفت با فلسفه دکارت نوشته شده بود و می‌خواست خردگرایی را از تاریخنگاری بیرون براند. کتاب علم جدید هیچ تأثیری بر فلسفه روشنگری نداشت و ناشناخته ماند تا اینکه هردر فیلسوف آلمانی در اواخر قرن هیجدهم آنرا شناساند (کاسیرر، ۱۳۸۲:۳۳۱).

ویکو با نگارش علم جدید از مهمترین و بزرگترین پیشگامان جریان تاریخ باوری (تاریخ‌گرایی) و حتی به قولی مردم‌شناسی تاریخی شد. موضوع این کتاب فرهنگ جوامع بشری بود (رحمانیان، ۱۳۸۶:۷). علم جدید نتیجه تلاش ویکو برای نشان دادن روش خود در تاریخ‌نگاری و نگاه به تاریخ است و در این راستا از سنت‌ها، ایده‌ها، قوانین اجتماعی، اعمال انسانی و در کل آن چیزی که جامعه مدنی می‌دانیم استفاده کرده است. این کتاب در تلاش برای ارائه یک تاریخ از اجداد نژاد بشر به وسیله تجزیه و تحلیل انتفادی جدید از اشعار و اسطوره‌هایی که از گذشته دور به ما رسیده است، هست. ویکو در این کتاب طبیعت مدنی انسان‌های اولیه را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که داستان از دوره باستان شروع شده است و بر-همین اساس می‌گوید: «نظریه‌ها باید بحث خود را از جایی شروع کنند که موضوعات آنها شروع شده‌اند» (Vico, 1948:82). او نخستین کسی بود که به سبک امروز، روش تاریخی را به خدمت نظریات سیاسی و اجتماعی کشانید و اصول تحقیق تاریخی را به شیوه‌ای روشن و منظم مورد بهره‌برداری قرار داد، از این‌رو او را باید مروج و مکمل فلسفه تاریخ دانست (Gardiner, 1972, 249). در قرن ۱۹م. تحت تأثیر نهضت رمانتیسم آلمانی، جو متفاوتی برقرار شد و سرانجام علم جدید مورد توجه متفکران قرار گرفت. در انگلستان نویسندگانی نظیر کالریج و توماس آرنولد او را ستودند و در فرانسه شور و علاقه و تحسین ژول میشله مورخ را

برانگیخت و از ویکو به عنوان استاد خود نام برد (ادواردز، ۱۳۷۵: ۲۴۵). ترجمه‌های ساده و کوتاه او از آثار ویکو، به سرعت با استقبال مواجه شدند و بیشتر از یک قرن وسیله مناسبی برای درک عقاید و افکار ویکو بود (وارینگتن، ۱۳۸۹: ۳۴۰). می‌توان هم صدا با بندتو کروچه گفت که آنچه ویکو "علم جدید" می‌نامد دقیقاً همان علوم انسانی است که از زاویه نوعی فلسفه تاریخ اعتبار شده است (فروند، ۱۳۷۲: ۱۳).

### ۱-۱. فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ (Philosophy Of History) شاخه‌ای از تحقیقات فلسفی و اجتماعی است که به تاریخ می‌نگرد و در پی آن است که از یک سو منطق حاکم بر تلاش مورخ را دریابد و از دیگر سو، هدف و معنی سیر کلی تاریخ را کشف کند (Dray, 1972: 247). فلسفه تاریخ به جای بررسی رخدادهای گذشته به بررسی و تحلیل علم تاریخ، به ویژه روش‌ها، برهان‌ها، شیوه‌های تبیین، علیت و عینیت و مانند آن‌ها، در علم تاریخ می‌پردازد (ملائتی‌توانی، ۱۳۸۸: ۱۹).

فلسفه تاریخ بسته به دو معنایی که از واژه "تاریخ" اراده می‌شود به دو شاخه متمایز ولی پیوسته تقسیم می‌شود: ۱- فلسفه نظری یا جوهری که کوششی است برای کشف معنا و مفهومی در سیر روند کلی رویدادها یا ماهیت عمومی فرآیند تاریخی ۲- فلسفه انتقادی یا تحلیلی که به توصیف منطقی، عقلانی و معرفت‌شناختی آنچه که مورخان انجام می‌دهند می‌پردازد (ادواردز، ۱۳۷۵: ۳). خاستگاه فلسفه نظری تاریخ را می‌توان در نظریه‌های چرخه‌ای یا ادواری دنیای باستان و در اعتقاد یهودی- مسیحی در باب خلقت و هبوط و رستگاری در کتاب مقدس و شرح و بسط‌های آن در آثار برخی از متفکران مسیحی قرون وسطی، مانند شهر خدا قدیس آگوستین، و عصر جدید، مانند گفتار در باب تاریخ جهان اسقف بوسوئه دید. اوج شکوفایی فلسفه نظری تاریخ و دستاوردهای بزرگ آن با آثار و اندیشه‌های متفکران و فلاسفه برجسته‌ای چون هردر و کانت در اواخر قرن هیجدهم و هگل در

اوایل قرن ۱۹م. است (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۰). در حال حاضر توجه به این فلسفه در بین فیلسوفان کاهش یافته است. از معروفترین فیلسوفان این حوزه می‌توان به کانت، کندرسه، هردر، فیخته، هگل، شکینگ، مارکس، انگلس، کنت، اسپنسر، اشپنگلر و توین بی اشاره کرد. اندیشه‌های ویکو در باب فلسفه نظری تاریخ است و بسیار پیشتر از متفکران ذکر شده در این باب مطلب نوشته است.

## ۱-۲. نقد فلسفه دکارت

در قرن هفدهم شاهد تأسیس مکاتب فلسفی منظمی که تا حد زیادی مدیون جهان بینی علمی جدید است هستیم. در این قرن دو نظام فلسفی دکارتی و هابزی در رأس قرار می‌گیرند، فلسفه آنها هم از نظر معرفت شناسی و هم از دیدگاه مابعد-الطبیعی بسیار اختلاف دارد، اما هر دو فیلسوف تحت تاثیر آرمان روش ریاضی قرار گرفته بودند (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۴۴). دکارت از فیلسوفان توسعه دهنده عقل‌گرایی است. عقل‌گرایی براساس روش استدلال قیاسی پایه گذاری شده است و براین عقیده است که حواس انسان هیچ وقت کلیت و ضرورت اصول و مفاهیم را در نمی‌یابد و لذا وجود عقل ضرورت دارد، عقل‌گرایان رسیدن به معرفت درباره جهان خارج را از طریق فرایند تفکر امکان‌پذیر می‌دانند. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۸) دکارت نماینده تمام عیار روح علمی جدید بود و به جهت عزم راسخش برای جست‌وجوی روش در همه شاخه‌های پژوهش انسانی شایسته مقام برجسته‌ای است که به او می‌دهند. "بنیانگذار فلسفه جدید" (اسکروتن، ۱۳۸۲: ۵۵). در حقیقت وقتی دکارت در کتاب گفتار در روش از به کار بردن عقل و خرد در رسیدن به شناخت بحث می‌کند فکر می‌کند که می‌داند چه روشی به کار برده است و تصور می‌کند که به روش درکل مراحل تحقیق واقف است.

زمانی که دکارت تمام علم‌الیقین خود را بر روی «من فکر میکنم» بنا می‌نهد و منحصرأ تصورات روشن ذهن را صاحب حقیقت می‌داند و در پی اثبات این



مطلب بود که متد یک ابتکار است و تنها عقل است که در ماده انتظام برقرار می‌کند به متفکران جدید این احساس را منتقل می‌کرد که در منظومه معرفت فکر و تصور مقدم بر اشیاء است (دوکاسه، ۱۳۶۸: ۹۹). قضاوت بدبینانه‌ای که ارسطو نسبت به تاریخ داشته است دکارت نیز داشته، وی در گفتار در روش می‌گوید: «هر کس امثال و شواهد تاریخ را سرمشق سازد کارش به دیوانگی کسانی منجر خواهد شد که از قهرمانان و عیاران افسانه‌ها سرمشق می‌گیرند» (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۲۸). بهترین رویکرد به نظرات ویکو در "دانش نو" از طریق شیوه نگرش او به فلسفه دکارتی است (ادواردز، ۱۳۷۵: ۲۴۵). وی در مخالف با دکارت سعی می‌کند که احترام و اعتبار از دست رفته تاریخ و شعر نیز معرفت تجربی درباره انسان و جامعه را به آنها بازگرداند (فروند، ۱۳۷۲: ۱۶). ویکو معتقد است که علم ریاضی از علوم دیگر پیشرفته‌تر است ولی روش "هندسی - تحلیلی" دکارت را در مورد علوم انسانی ناکارآمد و ناکافی می‌داند. به عقیده او نمی‌توان علومی را که جنبه عقلی دارند معتبرتر از سایر علوم دانست و همینطور برخلاف نظر دکارت که روش واحدی را برای همه علوم پیشنهاد می‌کند او معتقد است که فقط می‌توان به شناخت امور جزئی دست یافت و از این روبره طرح نظریه خود در باب معرفت پرداخت و نوعی نظام معرفت‌شناسی براساس نوعی مابعدالطبیعه را بناکرد (مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۰۰). علاوه براین او معتقد است که سیطره‌ی ریاضیات و علم به نادیده گرفتن طیف وسیعی از آموزش و پرورش مورد نظرش انجامیده است و در این باره بیان می‌کند که اگر دانشجویان در همه رشته‌های معرفت آموزش می‌دیدند آنگاه نسنجیده وارد مباحثات نمی‌شدند و از هر دیدگاهی برده وار پیروی نمی‌کردند مگر آنکه آن دیدگاه توسط یکی از معلمان آنها مورد تأیید قرار گرفته باشد (وارینگتن، ۱۳۸۹: ۵۰۳). به نظر او در میان تمام علوم، مابعدالطبیعه در اولویت قرار دارد ولی مثل ریاضی اعتماد و اطمینان ایجاد نمی‌کند بلکه انسان را با مجموعه‌ای از احتمالات مواجه می‌کند و در

این راستا اثبات وجود خدا را مردود می‌داند و وجود خداوند را از لحاظ علمی غیر قابل اثبات می‌داند. «در شالوده همه انتقادات ویکو این اصل قرار داشت: حقیقی و ساخته شده قابل تبدیل به یکدیگرند. ما می‌توانیم تنها چیزی را به طور قطعی بشناسیم که خود آنرا ساخته باشیم» (ادواردز، ۱۳۷۵: ۲۴۶). او تنها کسی بود که با گفتن این سخن مدعی بود از جهان فرهنگی انسان چون آفریده شده دست اوست می‌توان انتظار تسلیم کردن رازهایش را داشت تا جهان طبیعت که تنها خداوند از آن آگاهی دارد.

ویکو کل هستی را به دو قسمت تقسیم می‌کند: جهان طبیعی و جهان انسانی. از نظر او توجه ما باید محدود به جهان انسانی باشد. او بیان می‌کند از آنجا که انسان می‌تواند تنها آنچه که خودش ساخته را بشناسد پس جهان فیزیکی یا طبیعی توسط خداوند ساخته شده و تنها او می‌تواند آنرا بشناسد، از این رو توجه ما باید به مطالعه قوانین و نهادهای کارگزار موجود در اسطوره‌های باستانی و اشعار باشد (Vaughan, 1972: 8).

در بحث ویکو از شناخت جزئیات می‌توان گفت که وی نقطه مقابل ارسطو است که معتقد بود مسائل مربوط به تاریخ از مقوله مربوط به شناخت است اما شناخت جزئیات. حتی در آنجا که شعر را فلسفی‌تر از تاریخ می‌داند به این نکته مرتبط است که شناخت در تاریخ منحصر به جزئیات و افراد است. در واقع از لحاظ روش شناسی ویکو گزاره‌ی ساختن را بر حقیقی که از اصول فلسفه دکارت بود ترجیح داد و به این ترتیب یقینی‌ترین علم را تاریخ دانست نه ریاضی.

### ۱-۳. نظریه ادواری تاریخ

تا مدت زیادی مردم تصور ابدی از جهان داشتند و فکر می‌کردند جهان و جامعه پیشرفت نمی‌کند بلکه در دایره بسته‌ای حرکت می‌کند و همه چیز در جهان تکرار می‌شود (پرووفه‌یف، ۱۳۶۰: ۲۹). «فکر ترقی، یعنی ترقی مداوم و بی‌حد و حصر در

صعود مستقیم از یک وضعیت پست‌تر به سوی وضعیتی عالی‌تر، تا قرن هفده برای انسان ناشناخته بود» (پولارد، ۱۳۵۴: ۲۰). به تدریج عقیده تکامل در زمان پیش آمد ویکو به اعتقاد راسخ پیشرفت بشر وسعت بخشید او در کتاب اصول علم جدید بیان کرد که پیشرفت جامعه، قانونی است ولی این پیشرفت همواره مستقیم نیست بلکه ممکن است کند شود و یا حتی متوقف شود (یروفه‌یف، ۱۳۶۱: ۳۱). ویکو معتقد است که هر ملتی مراحل معینی از رشد و فساد را طی می‌کند و مراحل تحول تاریخی هر ملت را شامل سه عصر می‌داند: ۱- عصر خدایان که در آن امتهای معتقد بودند که آنها تحت حاکمیت یک دولت الهی به سر می‌برند و همه چیز با نظارت و وحی تحت فرمانشان است، از این جاست که حکومت خدایی و آداب مقدس و نظایر آن سرچشمه می‌گیرد. ۲- عصر قهرمانان که در طی آن در همه جا حاکمیت مشترک‌المنافع اشرافی بود و مشکلات با زور و جنگ حل و فصل می‌شود. ۳- عصر انسانی یا عصر خرد که انسان‌ها خود را به‌عنوان برابر در ماهیت انسانی به رسمیت شناختند و برای اولین بار دولت‌های مشترک‌المنافع تأسیس شدند و بعد از آن پادشاهی، که هر دو از اشکال دولت انسانی هستند و طی آن افراد بهتر می‌بینند که با ایجاد شبکه مناسبات عمومی، صاحب اختیار خود و سرنوشت خود باشند (Vico, 1948: 18).

از نظر او ملت‌ها در جریان تکامل و پیشرفت همگام با هم حرکت نمی‌کنند ولی همه آنها این مراحل مشخص را می‌گذرانند و معتقد است ثبات و نظم دائمی بشر بر شرایط زمان حالشان تأثیر می‌گذارد. هر مرحله تاریخ ملت‌ها با ظهور قوانین خاص آنها، زبان خاص (نشانه‌ها، استعارات و واژگان، حکومت‌های دینی، آریستوکرات، پادشاهی) همچنین سیستم قضایی (الهیات عرفانی، قوانین اسطوره‌ای و عدالت طبیعی کشور آزاد) مشخص می‌شود (رنجکش، ۱۳۸۷: ۱۰۱). در طرح این نظریه انحطاط و افول ایتالیای عصر وی به دنبال عظمت و قدرتی که زمانی داشته بی‌تأثیر نبوده،

خصوصاً که در این دورها نوعی تحول و امید را القاء می‌کند. تاریخ از نظر ویکو به گونه‌ای ماریپیچی حرکت می‌کند، هر چیز کهنه باز پیدا می‌شود؛ اما نه در جای قدیمش بلکه در مکانی تازه، سلیقه‌ها، ارزش‌ها و مسیرهای قدیمی برمی‌گردند و در جایی تازه قرار می‌گیرند (احمدی، ۱۳۷۲: ۲۶۰). در تاریخ‌نگری او حرکت محدود به یک دایره بسته نیست و هیچ دوری را نباید تکرار ادوار قبلی دانست (زرین-کوب، ۱۳۸۸: ۲۲۸). به اعتقاد او تمام ملل وحشی و همچنین متمدن گرچه به‌طور جداگانه تأسیس شده‌اند اصول عمده مشترکی دارند، این اصول عبارتند از: اعتقاد به نوعی از مشیت الهی، توجه به روابط میان زن و مرد و سنت‌های مربوط به ازدواج و نوعی احترام به مردگان و دفن کردن آنان. او همچنین بیان می‌کند: «انسان‌ها با وضع قوانین به کاربرد خوب آن در جامعه انسانی پی‌بردند، به خاطر سه رذیلت درنده‌خویی، بخل و جاه‌طلبی که در تمام دوران انسان انجام می‌دهد، آنها نظامی‌گری، تجارت و حاکمیت بر طبقات را ایجاد کردند و در نتیجه قدرت، ثروت و حکمت ایجاد شد. بدون این سه رذیلت بزرگ که منجر به از بین بردن تمام انسان‌های روی زمین می‌شود سعادت مدنی ایجاد می‌شود. این اصل ثابت می‌کند که مشیت الهی وجود دارد و به علاوه یادآور نوعی قانون الهی است (Vico, 1948: 56). ویکو مانند اشنپنگلر مراحل مشابه تاریخ را از هر جهت یکسان و تکرار‌آمیز نمی‌دانست و آینده را بهتر از گذشته می‌دید. از نظر او هر پدیده اجتماعی خاصی باید در جامعه‌ای که به آن تعلق دارد درک و تبیین شود و این همان اصل مهمی است که آگوست کنت تحت عنوان "جامعه‌شناسی ایستا" و "جامعه‌شناسی پویا" به آن توجه داشته است.

این نوع نگاه به تاریخ به ویکو این اجازه را داد تا موضوعاتی را که در حیطه علوم انسانی است عمیقاً تجزیه و تحلیل کند و هر مورد را در بافت تاریخی و فرهنگی آن بررسی کند. شهرت ویکو بیشتر به خاطر طرح این نظریه مهم است که بعداً در آثار هگل و مارکس بازتاب یافت و حتی کنت از این نظریه در طرح تحول تاریخی ملت

ها بهره گرفت. البته این عقیده که تاریخ بشر حرکتی دایره‌وار دارد چیز تازه‌ای نیست بلکه با دیدگاه‌های یونانیان سازگاری داشته و نزد افلاطون، ارسطو، پولیبیوس و بعداً ماکیاولی این دیدگاه وجود داشته است ولی نه با این صراحت و چارچوبی که ویکو به شرح آن پرداخته است. این جا باید این نکته را افزود که تاریخ نمی‌تواند چیزی را به طور دقیق پیش‌بینی کند و گرچه تصور یک نوعی ترقی را به انسان القاء می‌کند اما این ترقی را نمی‌توان قانون دانست ولی این نکته نیز باعث نفی علمی بودن آن نمی‌شود. یک حادثه تاریخی از آنجا که در متن جامعه انسانی به وقوع پیوسته است هرگز نمی‌تواند جدا از حوادث دیگری که به آن مرتبطاند به صورت منفرد مطالعه شود. اراده آگاه انسانی و قوانین عام عینی چون پوشش و تغییر، همبستگی درونی، تاثیر متقابل حوادث و مراحل تحول کیفی پدیده‌ها و سامانه‌ها باید در مطالعه جامعه و تاریخ در نظر گرفته شود.

#### ۱-۴. نظریه شناخت تاریخی

نظریه شناخت ویکو در مخالفت با معرفت‌شناسی دکارت نقطه آغازی برای شکل‌گیری نظریه انقلابی‌اش درباره تاریخ و تحول اجتماعی بود (ادواردز، ۱۳۷۵:۲۴۸). وی سخنان تحقیرآمیز دکارت در مورد تاریخ را رد کرد و اذعان داشت که علوم طبیعی و علوم انسانی در اصول و روش متفاوت‌اند. علوم انسانی به این دلیل ایجاد شده‌اند که انسان سازنده‌ی عالم انسانی است و همینطور موضوعات تاریخی نتیجه خلاقیت انسان‌اند و مورخ به دلیل انسانیت خود قادر به درک و فهم آنهاست.

ویکو در علم جدید روشن ساخت که آدمیان تنها به این دلیل می‌توانند جهان تاریخ را درک کنند که ساخته بشر است و در نتیجه از برخی از جهات برای آنها درونی است. این امر تاریخ را از علوم طبیعی متمایز می‌کند پس بر این اساس ضروری

است که گونه‌های فهم تاریخ را متناسب با ماهیت آن تطبیق دهیم (شرت، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

در تفکر او یک رابطه نزدیک بین فلسفه و زبان‌شناسی وجود دارد. فلسفه را تنها نشان دهنده ابعاد مختلف طبیعت انسان نمی‌داند بلکه حاکی از نوعی تحول آرمانی در انسان می‌داند که برپایه آن می‌توان معنای حوادث جزئی زندگی انسان را با توجه به اصول کلی حاکم بر ذهن او دریافت (مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۰۶). ویکو برخلاف متفکرانی چون پوفندورف و هابز که معتقد بودند اعمال و آفرینش‌های اعصار گذشته را بر اساس اهداف، منافع و افکار خود تفسیر کنیم، عقیده داشت که انسان موجودی است که تنها به دو شیوه تاریخی قابل فهم و شناخت است و از این‌رو استفاده بعضی از متفکران از مفاهیم انتزاعی مثل "حقوق طبیعی" و "قراردادهای اجتماعی" در تفسیر تاریخ انسان اشتباه است، این تفسیر مستلزم نسبت دادن شیوه‌هایی از احساس و اندیشه به انسان‌های ابتدایی است که نتیجه‌ی دوره‌ای طولانی از تکامل تاریخی است (ادواردز، ۲۴۹: ۱۳۷۵). او متفکران نظریه قرار داد اجتماعی مثل جان لاک را به محققان خودسر متهم کرده است. متفکران قرار داد اجتماعی فرض کرده‌اند که انسان‌های اولیه توانستند به گونه‌ای از شرایط عقلانی در اوایل تاریخ برسند. ویکو استدلال می‌کند که شرایط منطقی باید خیلی بعد اتفاق افتاده باشد و پس از تفکر شاعرانه فکر منطقی توسعه یافته است. ویکو نشان می‌دهد که درک متناوب از منشاء انسانیت که مبنای انسان‌های اولیه است تفکر شاعرانه به جای عقلانی است، از این‌رو او یک فلسفه سیاسی کاملاً متفاوت با نظریه‌پردازان قرار داد اجتماعی ارائه می‌دهد. بنابراین او اختلاف قابل توجهی با فلاسفه مدرن دارد (Fabiani, 2009: 13-14).

او به اسطوره‌ها به عنوان اولین روایت از وضع عالم طبیعت قائل بود و بر این باور بود که نزد همه ملل تاریخ ریشه اسطوره‌ای دارد و اسطوره با شعر سنخیت دارد و

در واقع اولین دانشمندان، شاعران متکلمی بودند که توجه به خدا و یا خدایان داشتند (مجتهدی، ۱۳۸۱: ۱۰۵). مورخان عصر روشنگری داده‌هایی که متعلق به گذشته بودند را فقط بعد از اینکه اعتبار علمی و صحت عقلانی آنها توسط استانداردهای جدید حقیقت تأیید و تصدیق شده بود اسنادی قابل اعتماد بودند. اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌های قومی و ملی و... به عنوان شواهد تاریخی بی‌ارزش لحاظ شده‌اند و از این رو برای علم بی‌فایده‌اند. برخلاف این نظر پوزیتیویستی نسبت به داده‌ها، مورخان جدیدی مثل کالینگوود، نگرش تفسیری را اتخاذ کردند که بیان می‌کرد اگر در برخی منابع جمله‌ای را یافتید که بنا به دلایلی نمی‌توان به‌طور دقیق آن را درست دانست نباید آن را بی‌ارزش خواند ورد کرد. مسئله مهم درباره‌ی هر موضوع موجود در منابع، درست یا غلط بودن آن نیست بلکه مهم معنی آن است. کالینگوود بر حسب وظیفه ذکر می‌کند که ویکو اولین نفری بود که این موضوع را مطرح کرد (Mali, 1992: 220). ویکو هم پدر واقعی مفهوم فرهنگ است و هم پدر واقعی آنچه می‌توانیم تکثر فرهنگی بنامیم، عمیق‌ترین باور او این بود که هرچه را گروهی از مردم به وجود آورده‌اند سایرین می‌توانند درک کنند. ذهن ویکو متوجه توالی فرهنگ‌های بشری بود، از نظر او، هر جامعه‌ای تصور خاص خودش را از واقعیت و از دنیایی که در آن به سر می‌برد و مناسباتش با گذشته‌ی خویش دارد (برلین، ۱۳۸۷: صص ۹۸ و ۲۵). از نظر ویکو شناخت عملی از شناخت نظری مهمتر است و در این راستا تبیینی قابل قبول از فهم تاریخی و ساختارهای آغازین جامعه مدنی ارائه داد و مواد رسیدن به این شناخت را در اساطیر و افسانه‌ها می‌دانست. در واقع با ارائه این دیدگاه از تاریخ، حوزه پژوهش تاریخی کیفیت تازه‌ای یافت که نیاز به روش شناختی عمیق و ساختارمندی داشت.

در اصل روش ویکو همان روشی است که اغلب مردم شناسان اجتماعی برای درک رفتار و تصورات ذهنی قبیله‌های بدوی و یا آنچه از آنها باقی مانده از آن استفاده

کردند. آنان اسطوره‌ها، داستان‌ها، استعاره‌ها و تشبیه‌های موجود در میان قبایل را چیزهای بی‌ارزشی نمی‌دانستند بلکه در دل این امور به دنبال کلیدی برای ورود به دنیای آن قبایل بودند. (برلین، ۱۳۸۷: ۹۹) نکته قابل توجه در اندیشه و روش‌شناسی ویکو مربوط به بحث "تاریخ باوری" است. مفهوم تاریخ‌باوری از سوال بسیار مهم ماهیت انسان چیست؟ شروع می‌شود و در واقع واکنشی به جریان روشنگری بود.

### ۱-۵. اندیشه مشیت الهی

ویکو کاتولیکی مومن بود و گرایش دینی عمیقی داشت (مجتهدی، ۱۳۸۱: ۹۴). می‌توان گفت همین گرایش دینی بوده که او را به وجود الگوهایی در تاریخ و اندیشه مشیت الهی معتقد کرده بود. او بیان می‌کند که معنی واژه مشیت الهی معنایی است که از اسم الوهیت و فعل به «کنه چیزی پی بردن» گرفته می‌شود (هورکهایمر، ۱۳۷۳: ۱۸). ویکو می‌کوشید تا ورای نقش مشیت معنا و هدف معقولی برای تاریخ پیدا کند، او نشان داد که تاریخ در عین اینکه مسخر مشیت الهی است اما باز از یک سلسله قانون داخلی خویش هم پیروی می‌کند که امکان تخلف از آن وجود ندارد. اگرچه مشیت الهی بر تمام امور عالم حکومت نهایی دارد باز جامعه انسانی باید به اقتضای اصول و قوانین خویش سیر کند و بین این دو امر مغایرتی نیست (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۲۰۰). اندیشه مشیت الهی در تاریخ در نگاه اول به آسانی با تاکید مکرر او بر انسان - عنوان خالق و آفریننده تاریخ سازگار نیست. با این حال حداقل می‌توان اندیشه‌های وی را این گونه تفسیر کرد که بسیاری از ویژگی‌های بارز تحول اجتماعی مخلوق طرح و اندیشه قبلی انسان نبوده است (ادواردز، ۱۳۷۵: ۲۵۳). در واقع آنچه بعدها هگل «نیرنگ عقل» نامید ویکو آن را الوهیت تعبیر کرد. (هورکهایمر، ۱۳۷۳: ۱۸). ویکو در جدال بین اندیشه عقل‌گرایی دکارت و تجربه‌گرایی لاک به اندیشه مشیت الهی اعتبار می‌دهد و به دنبال ایجاد کردن شکلی از تاریخ است که مشیت الهی بر آن غالب باشد نه الهیات طبیعی دکارتی. این رویکرد را می‌توان هرمنوتیکی دانست با



این تفاوت که به جای توجه و نگرش به تفسیر معانی رفتارهای فردی به مسائل تاریخی کلان توجه می‌شود. یکی از شاخه‌های متداول این رویکرد و نگاه هدفدار به تاریخ مربوط به بحث الهیات و آخرت است. این رویکرد، فلسفه تاریخ، معنا و ساختار گذشته و حال را به موضوعات خاص دینی ارتباط می‌دهد. به‌عنوان نمونه لایب نبتس (۱۷۱۶-۱۶۴۶) در کتاب «عدل الهی» در تلاش برای دادن یک تفسیر منطقی از تاریخ است تا آن را با اراده خداوند منطبق و سازگار کند. در همه ادیان الهی اندیشه مشیت الهی غالب است حتی بوسوئه (۱۷۰۴-۱۶۲۷) در قرن ۱۷م. که طبیعت‌گرایی رواج داشته تحت تاثیر تاریخنگری یهودیان و باور کلیسا مبنی بر دخالت مستقیم خداوند در تاریخ و این باور که که تاریخ تحقق مشیت الهی است بوده است. متفکران عصر روشنگری تفسیر دینی تاریخ را رد می‌کردند اما در بحث غایت‌شناسی، ایده پیشرفت را مطرح کردند. حدود یک قرن بعد از بوسوئه، ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴) هدف تاریخ را پیشرفت انسان و رهایی از خرافات بیان می‌کند و برخلاف اندیشه مسیحیت و کسانی مثل سن آگوستین و بوسوئه که همه چیز را در مشیت الهی می‌جستند او به دنبال تبیین عقلانی از تاریخ بود و نقش تصادف و اتفاق را در تاریخ از نقش مشیت الهی بالاتر می‌دانسته است. از لحاظ هستی‌شناسانه ویکو در امتداد بین این دو تفکر مختلف از تاریخ بوده ولی دیدگاه هیچ کدام را به صورت کامل نپذیرفته است.

### نتیجه‌گیری

هر رشته علمی هدف و غایتی دارد و مقید به روش و موضوع است. به‌طور کلی روش از اصول عقلانی است و ثمره تعقل در روند شناسایی جهان واقعی بیرونی. ویکو به عنوان یک فیلسوف در حوزه نظری تاریخ در شرایطی صحبت از تاریخ و روش شناخت آن می‌کرد که سنت هندسه مکانیکی دکارت و ریاضی تجربی نیوتن غالب بر امور بود و از این‌رو روش در همه علوم یکسان دانسته می‌شد. ویکو در

اعتراض به این شرایط کتاب اصول علم جدید را نگاشت و قصد داشت علوم انسانی اعتبار و جایگاه خود را حفظ کند و در رابطه با علوم تجربی پویا باشد و در این شرایط وی از معرفتی که موضوع آن فرهنگ و تاریخ است دفاع می‌کند و در واقع همین شیوه نگرش وی به تاریخ را می‌توان آغاز روش در تاریخ غرب دانست. مقدمه ویکو در علم جدید زیر بنای تفکرات نظری دوره‌های بعد در مورد تکوین و فرهنگ شد. علم جدید یک تاریخ بی زوال آرمانگرا هست که ویکو در آن به ایده یک تاریخ جدید می‌اندیشد، این کتاب به‌عنوان یک مدافع اصول حذف شده از تاریخ و همچنین در اعتراض به این موضوع است که این اصول می‌توانند با تجدید نظر در داده‌های تاریخی موجود تأیید شوند نگاشته شده است. نظریات ویکو در مورد ماهیت شناخت تاریخی و ارتباط میان بررسی تاریخ و خودشناسی در روزگار ما راهگشاست. وی در عصر خود ناشناخته ماند و هیچ تاثیری نداشت تا اینکه در سال ۱۸۲۲م. کتابش به آلمانی ترجمه شد و شناخته شد و افراد مختلفی را که در علوم انسانی سرآمد بودند تحت تاثیر قرار داد. از جمله آگوست کنت، هگل، مارکس و هررد که از نظریه ادواری او در تاریخ تاثیر پذیرفتند. فلسفه او در دوره‌ای تقریباً طولانی زبانزد خاص و عام می‌شود و از آن به بعد همه او را از پیشگامان مهم علوم انسانی می‌دانستند. از لحاظ هستی‌شناسی او نه مثل بوسوئه همه چیز را به مشیت الهی ربط می‌دهد و نه مثل ولتر قائل به دخالت مستقیم انسان در تاریخ است. در حقیقت او به دنبال معنا و هدف معقولی برای تاریخ بود و از این نظر به دیدگاه مسلمانان نزدیک است. او در روش شناختی‌اش از تاریخ نشان می‌دهد که خرافات با مقتضیات هستی انسان مطابق‌اند و نمی‌توان تخیل را با عقل‌گرایی رد کرد. از این‌رو در تاریخ به افسانه‌ها، اسطوره‌ها، سنت‌ها اعتبار می‌دهد و راهی برای استفاده مورخ از آنها باز می‌کند، فلسفه او مبتنی بر اصل ارتباط امور اجتماعی و امور روانی است وی بینش جمعی انسان را وسیله توجیه حوادث تاریخی می‌داند و بر آن تأکید می‌-

کند. راه حل پیشنهادی او در برابر تسلط ریاضیات و نادیده گرفتن آموزش و پرورش مورد نظرش، آموزش دانشجویان در همه رشته‌های معرفت است تا نسنجیده وارد مباحثات نشوند.

### منابع

۱. احمدی، بابک، (۱۳۷۲)، ساختار و تاویل متن، تهران: نشر مرکز.
۲. ادواردز، پل، (۱۳۷۵)، مجموعه مقالات از دایره المعارف فلسفه، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. اسکروتین، راجر، (۱۳۸۲)، تاریخ مختصر فلسفه جدید، ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه، تهران: حکمت.
۴. ایون، شرت، (۱۳۹۳)، فلسفه علوم اجتماعی قاره ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۵. برلین، آیزایا، (۱۳۸۷)، سرشت تلخ بشر (جستارهایی در تاریخ اندیشه ها)، ترجمه لیلی سازگار، تهران: ققنوس.
۶. پولارد، سیدنی، (۱۳۵۴)، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران: امیرکبیر.
۷. حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۹)، مقدمه ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران: سمت.
۸. دوکاسه، پیر، (۱۳۶۸)، فلسفه های بزرگ، ج ۳: ترجمه احمد آرام، تهران: نشر پرواز.
۹. رحمانیان، داریوش، (۱۳۸۶)، پیدایش تاریخ اجتماعی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا.
۱۰. رنجکش، مریم، (۱۳۸۷)، تاریخ نگاران: جیامباتیستا ویکو، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۸)، تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر.

۱۲. سیدامامی، کاووس، (۱۳۸۷)، پژوهش در علوم سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و دانشگاه امام صادق(ع).
۱۳. فروند، ژولین، (۱۳۷۲)، نظریه های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۴. کاپلستون، فردریک، (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، ج ۶: از ولف تا کانت، ترجمه جلال الدین مجتبی، تهران: علمی فرهنگی و سروش.
۱۵. کار، ئی.اچ، (۱۳۸۶)، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
۱۶. کاسیرر، ارنست، (۱۳۸۲)، فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موفق، تهران: نیلوفر.
۱۷. کانمن، ورنر جی. و دیگران، (۱۳۸۱)، آینده بنیانگذاران جامعه شناسی، ترجمه غلام عباس توسلی، تهران: نشر قومس.
۱۸. مجتهدی، کریم، (۱۳۸۱)، تاریخ فلسفه، تهران: سروش.
۱۹. ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۸۸)، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران: نشر نی.
۲۰. نوذری، حسینعلی، (۱۳۷۹)، فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخنگاری، تهران: طرح نو.
۲۱. وارینگتن، مارنی هیوز، (۱۳۸۹)، پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ، ترجمه محمد رضا بدیعی، تهران: امیر کبیر.
۲۲. ویل دورانت، آریل، (۱۳۶۹)، تاریخ تمدن(عصر لویی چهاردهم)، ترجمه پرویز مرزبان و دیگران، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۲۳. هورکهایمر، ماکس، (۱۳۷۳)، سپیده دمان فلسفه تاریخ بورژوازی، ترجمه محمد پوینده، تهران: نشر نی.
۲۴. یروفه یف، ن.آ، (۱۳۶۰)، تاریخ چیست، ترجمه محمد تقی زاد، تهران: جوان.

#### منابع انگلیسی

1. Dray, William , (1972). Philosophy Of History, The Encyclopedia Of Philosophy, vol,6 ,Macmillan.

2. Gardiner.Patrick (1972 ) . "Vico", Encyclopedia of philosophy ,vol.8. Macmillan .London.242
3. Fabiani.paolo(2009).The philosophy of the imagination in vico and Malebranche .Translated and edited by Giorgiopinton .Firenze university press.
۴. Vaughan.Frederick(1972).the political philosophy of Giambatistavico.
5. Mali.Joseph(1992). The Rehabilitation OfMyth Vico's New Science. Cambridge University Press
6. Vico.Giambattista.(1948).The New Science Of GiambattistaVico. Translated From The Third Edition(1744) Thomas Goddard Bergin and Max Harold fisch.Ithaca, New York: Cornell University Press.



نقش حزب کمونیست در سازمان دادن به تشکل‌ها و اعتصابات کارگری و نحوه برخورد دولت «رضاشاه» با این فعالیت‌ها. مطالعه موردی (اعتصاب کارگران نفت جنوب و کارخانه وطن اصفهان)

ابوذر نعمتی فیروزآباد<sup>۱</sup>

### چکیده

در زمان «رضاشاه» انجام اصلاحات زیربنایی و توسعه زیرساخت‌ها، ساخت راه‌ها و احداث راه‌آهن و بوجود آمدن صنایع نوین موجب افزایش چشمگیر تعداد کارگران شد. در این دوره ساعت‌های کار طولانی، مزد کم، استثمار زنان و کودکان، توهین، تفتیش، کتک‌زدن، محروم بودن از بیمه بیکاری و... بسیار رواج داشت. اعتصاب کارگران منع قانونی داشت و تشکیل اتحادیه‌های کارگری هم ممنوع بود و فشار سیاسی بر طبقه کارگر رو به رشد ایران شدید بود. این عوامل و نفوذ کمونیست و فعالیت این حزب در داخل کارگران و دادن آگاهی و آموزش لازم برای اعاده حق خود از یک طرف و همچنین اعزام تعدادی از کارگران برای کسب مهارت‌های لازم به خارج از کشور (کارخانه‌های راه آهن آلمان) و مهاجرت کارگران ایرانی به قفقاز که در صنعت نفت باکو کار می‌کردند از طرف دیگر باعث شد که کارگران با وضعیت کارگر و کارفرما در کشورهای دیگر آشنا شده و در زمان بازگشت نسبت به حقوق خود آگاهی داشته باشند. نگارنده در این مقاله سعی بر این دارد که با استفاده از روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی به نقش حزب کمونیست در سازمان دادن به تشکل‌ها و اعتصابات در شرکت نفت جنوب و کارخانه وطن

---

<sup>۱</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس. Abozar\_nemati@yahoo.com

اصفهان در زمان «رضاشاه» پردازد و در ادامه به نحوه برخورد دستگاه حاکمه با این قبیل فعالیت‌ها پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: «رضاشاه»، حزب کمونیست، اعتصاب‌های کارگری، کارگران نفت جنوب، کارگران کارخانه وطن اصفهان

### **The role of the Communist Party in organizing formation and labour strike and how the government struggled with these activities. Case Study ( South oil workers' strike and Isfahan vatan factory)**

#### **Abstract**

At the time of "Reza Shah" infrastructural reform, foundational development, road and railway construction and formation of new industries caused an increase in the number of workers. In this period long working hours, low wages, exploitation of women and children, insults, inquisitions, beatings, lack of unemployment insurance, were widespread. Strikes were forbidden, trade unions were banned and political pressure on Iran's growing working class was intense. These factors and the influence of the Communist and activities of this party on workers, knowledge and necessary training for getting their rights on the one hand and also sent some workers to get the necessary skills abroad (factories railway Germany), Iranian labor migration to the Caucasus in Baku who worked oil industry caused they became familiar with the situation of workers and employers in other countries. When they came back, they knew their rights. The author of this article is going to use the library and descriptive method to show the role of Communist party in organizing the formations and strikes in South Oil Company and Isfahan vatan factory in "Reza Shah" period and how the government struggled with them.



**Key words:** "Reza Shah", The Communist Party, Labour strikes, The South Oil workers, the workers in Isfahan vatan factory.

### مقدمه و طرح مسئله

در دوره «رضاشاه» بر اثر اقدامات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دولت که به صورت آمرانه و از بالا انجام می‌شد کشور دچار تغییرات عمده شد. ساخت کارخانه‌های صنعتی و حمایت از صنعت داخلی و ایجاد انحصارات دولتی باعث شد که روند صنعتی شدن کشور در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۴ اوج بگیرد. این اقدامات باعث رشد کمی و کیفی طبقه‌ی کارگر ایران در این دوره و تبدیل شدن آن به کارگر صنعتی و آگاه شد. از نظر تحولی که در وضع طبقه کارگر بوجود آمد فقط رشد عددی کارگران مطرح نبود بلکه بوجود آمدن صنایع نوین موجب نوعی تمرکز گردید و طبقه کارگر به طبقه نیرومندی تبدیل گردید و توانست در مبارزات ملی و جنبش‌های دموکراتیک نقش ایفا کند. اقدامات «رضاشاه» برای پیش برد صنعت تاثیرات متفاوتی بر قشرهای مختلف جامعه بر جای گذاشت از جمله کارگرانی که در بخش‌های زیر ساخت‌ها و کارگاه‌ها و کارخانه‌های تازه تاسیس فعالیت داشتند. این اقدامات بخاطر ضعیف بودن بخش خصوصی توسط دولت و از بالا انجام می‌گرفت و قرار داشتن نیروهای اجتماعی در تحت فشار دولت متمرکز و قوی سبب سرکوب شدید جنبش‌های کارگری و اتحادیه‌ها شد و کارگران از نظر سیاسی و اجتماعی در وضعیت نابسامانی بودند. در این میان حزب کمونیست ایران از طریق فعالیت‌های وسیع مطبوعاتی طبقات زحمتکش و روشنفکران را با هدف‌های خود آشنا می‌ساخت و نقش بسزایی در بوجود آمدن آگاهی کارگران برای اعاده حقوق خود از جمله تشکیل اتحادیه‌ها، اعتصاب و... داشت. از طرف دیگر دولت «رضاشاه» مایل نبود خود را گرفتار مشکلات توسعه سیاسی ایران کند و فقط به توسعه اقتصادی ایران دل بسته بود. فعالیت‌های کارگران برای اعاده حقوق خود از جمله

تشکیل اتحادیه، اعتراض و تحصن که در قانون اساسی مشروطیت در ماده ۲۱ (آزادی اجتماعات و انجمن‌ها) آمده بود بشدت از طرف دولت سرکوب می‌شد. به دلیل کمبود اطلاعات به هم پیوسته از لحاظ مکانی و زمانی در مورد کار و ایجاد تشکل‌های کارگری، به تصویر کشیدن اوضاع این قشر از جامعه کاری بس دشوار است. بنابراین با بهره‌گیری از اطلاعاتی که در مورد فعالیت‌های صنعتی بزرگ از جمله در شرکت نفت ایران و انگلیس و کارخانه وطن اصفهان در دست است سعی نموده‌ایم توصیف کلی از وضعیت کارگران در این دوره ارائه دهیم. بنابراین سعی نگارنده بر اینست که به نقش حزب کمونیست در تشکیل دادن اتحادیه‌های کارگری و ایجاد اعتصاب‌ها در بین کارگران نفت جنوب و کارخانه وطن اصفهان پرداخته و نحوه برخورد دولت «رضاشاه» با این قبیل فعالیت‌ها مورد بررسی قرار گیرد.

### حزب کمونیست ایران

سال ۱۲۸۵ شمسی برای ایران سال مهمی بود زیرا که در این سال مشروطیت و نیز نخستین اتحادیه کارگری را به دست آورد و نخستین اعتصابات کارگری را تجربه کرد. از جمله مواد قانون مشروطیت آزادی بیان (ماده ۲۰)، آزادی اجتماعات و انجمن‌ها (ماده ۲۱) بود. بدین‌سان بنیادی قانونی برای فعالیت‌های متشکل کارگری پدید آمد (فلور، ۱۳۷۱: ۱۳).

مهاجرت کارگران ایرانی به قفقاز که غالباً در صنعت نفت باکو کار می‌کردند و رفت و آمد آنها با سوسیال دموکرات‌های روسیه به تشکیل احزابی چون همت، اجتماعیون عامیون و عدالت انجامید. انقلاب مشروطه ایران پای سوسیال دموکرات‌ها را به مملکت ما باز کرد و حزب دموکرات ایران را پی ریخت (ذبیح، ۱۳۴۴: ۱۲). با ورود ارتش سرخ به گیلان ظاهراً به بهانه پیگرد ژنرال‌های مخالف نظام شوروی تعداد چشمگیری از کمونیست‌های ایرانی که در شوروی آموزش‌های مارکسیستی دیده بودند به استان گیلان آمدند (همان: ۱۴). شکست جنبش انقلابی مشروطه و تامین

سلطه مجدد مرتجعین، رشد و گسترش نهضت سندیکایی ایران را کاهش داد. بخشی از بازماندگان سوسیال-دموکراسی ایران با تشکیل کمیته عدالت در سال ۱۲۹۵ شمسی در باکو نطفه حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند. با آمدن انقلابیون ایرانی مهاجر به ایران در شمال ایران کارگران دست به تشکیل اتحادیه‌های کارگری زدند و اتحادیه‌های صنفی در همان سال‌های پس از انقلاب اکتبر روسیه بوجود آمدند (شاکری، ۱۳۵۸: ۳۱). از جمله رهبران کمیته عدالت «اسدالله غفارزاده» بود که در راه آمدن به ایران برای تماس با «میرزا کوچک خان» رهبر نهضت جنگل به دست یکی از مخالفان خود کشته شد. بعد از «غفارزاده» «سید جعفر جوادزاده» به عنوان دبیر کمیته عدالت برگزیده شد که بعدها به «پیشه‌وری» معروف شد (ذبیح، ۱۳۴۴: ۳۴).

کمیته عدالت در سال ۱۲۹۹ نخستین کنگره خود را در بندر انزلی در خاک ایران تشکیل داد و تاسیس حزب کمونیست ایران را اعلام کرد و کارگران و دهقانان ایران را به تشکیل اتحادیه‌های کارگری و دهقانی و مبارزه اقتصادی و اجتماعی دعوت کرد (بشیریه، ۱۳۹۱: ۱۹۲). آنچه که بر دامنه تحریکات انقلابی در ایران افزود پیدایش برخی قیام‌های محلی مخصوصاً دو قیام در آذربایجان به رهبری «شیخ محمد خیابانی» و قیام گیلان به رهبری «میرزا کوچک خان جنگلی» که هر دو از مشروطه خواهان به شمار می‌رفتند بود. رژیم بلشویکی با محکوم کردن هدف‌های امپریالیستی و با بهره‌گیری از احساسات انقلابی ایرانیان به سود انقلاب جهانی کمونیستی با ملیون ایران مخالف انگلیس متحد شد (ذبیح، ۱۳۴۴: ۳۴).

حزب از طریق فعالیت وسیع مطبوعاتی طبقات زحمتکش و روشنفکران را با هدف‌های خود آشنا می‌ساخت، و در سال ۱۳۰۰ در تهران به مدیریت «سید محمد دهگان» روزنامه حقیقت منتشر را منتشر کردند (کامبخش، بی تا: ۲۹). روزنامه حقیقت که به قلم «سید محمد دهگان» و زمانی توسط «جعفر پیشه‌وری» نوشته می‌شد بنیان

قدرت دولت «رضاخان» را تکان می‌داد و بالاخره به دستور حکومت این روزنامه متوقف گردید. روزنامه‌های «اقتصاد ایران» به قلم «ابوالفضل لسانی» و «کار و پیکان» نیز به همین سرنوشت گرفتار شدند (مانی، ۱۳۵۸: ۳۰). برای انتشار افکار انقلابی میان کارگران نشر مطبوعات حزبی کافی نبود. در نتیجه حزب کمونیست ایران از کادرهای روشنفکر آشنا به مارکسیسم-لنینیسم استفاده کرد. آنها در جمعیت‌های فرهنگی، ادبی و نمایشی نفوذ کردند. مهمترین این جمعیت‌ها، جمعیت فرهنگ رشت و انجمن پرورش قزوین بود که با قشرهای نسبتاً وسیع مردم مرتبط بودند (کامبخش، بی تا: ۳۰).

ذکر این نکته ضروری است که هر چند ایدئولوژی احزاب کمونیستی و مخصوصاً حزب کمونیست ایران رهایی کارگران از یوغ چپاول و استثمار سرمایه‌داران و برقراری عدالت اجتماعی است و جمله معروف مارکس که کارگران جهان متحد شوید سرلوحه کار احزاب کمونیستی است ولی حزب کمونیست ایران با اینکه تلاش‌های فراوانی برای آگاهی دادن به کارگران و برخورداری کارگران از حقوق مدنی انجام می‌داد عملاً بازیچه دست شوروی برای رسیدن به اهداف بزرگ بین‌المللی‌اش بود. وقایعی که بعد از کودتای سه اسفند ۱۲۹۹ اتفاق افتاد و بخصوص عهدنامه مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی تا حد زیادی تأییدی بر این مدعاست.

حزب کمونیست ایران توانست سازمان سرتاسری خود را بوجود آورد. اتحادیه‌های کارگری به کمک حزب توسعه یافت و اتحادیه‌های ایران به عضویت بین‌الملل اتحادیه‌ها (پروفیتترن) پذیرفته شدند. روش سیاسی آن روز حزب نسبت به «رضاخان» تقویت توأم با انتقاد بود. رونق کار حزب باعث شد که «رضاخان» فعالیت آنها را برای حکومت خود خطری بالقوه تلقی کند و هم‌اینکه اندکی خود را مستقر یافت کمونیست‌ها را هدف حمله قرار داد و کمونیست‌ها تحت تعقیب دائمی پلیس «رضاشاهی» قرار گرفتند (همان: ۳۲-۳۱).

کنگره دوم یک برنامه عمل تصویب کرد و آن بوجود آوردن انقلاب دهقانی برای محو و نابودی کامل نظام ارباب-رعیتی بود. این انقلاب باید به رهبری طبقه کارگر صورت می‌پذیرفت و به یک حکومت جمهوری مستقل و ملی منتهی می‌شد (ذبیح، ۱۳۴۴: ۱۱۳). از بررسی صورت مذاکرات کنگره دوم چنین بر می‌آید که در ابتدا «رضاخان» موجب تقویت نهضت آزادی بخش ملی ایران بود و قرارداد مودت ایران با شوروی در ۱۳۰۰ نیز به آن کمک می‌کرد. «رضاشاه» تلاش می‌کرد تا متکی بر بورژوازی ملی باشد لکن تلاش هایش فراتر از چارچوب طبقه مالک و ارباب-رعیتی نرفت و خود «رضاشاه» به یک بزرگ مالک تبدیل شد و مناسبات خود را با مالکان بزرگ حفظ کرد. کنگره حزب می‌گفت تا وقتی که انگلستان بر نهادهای اقتصادی عمده مانند صنعت نفت تسلط دارد، هیچ پیشرفتی نصیب کشور نخواهد شد و حزب توصیه می‌کرد که یک جبهه متحد گسترده هماهنگ بر ضد بریتانیا و «رضاشاه» و فعالیت برای ایجاد حکومت زحمت‌کشان تشکیل شود (همان: ۱۱۳-۱۰۸). در پاسخ به این کنگره حکومت نیز همه اتحادیه‌های کارگری بویژه شورای متحده کارگران را از فعالیت محروم کرد و از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ یکصد و پنجاه و شش تن از سازمان دهندگان نیروهای کارگری را دستگیر کرد. پنج تن از اعضای فعال فرقه به علت برخوردهای خشن و ناگوار مسئولان زندان جان خود را از دست دادند و برخی دیگر از جمله پیشه‌وری و آوانسیان تا سال ۱۳۲۰ در حبس باقی ماندند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷۴-۱۷۳).

### اعتصاب‌های کارگران ایرانی

طی شش ماه آخر سال ۱۳۰۰ کارگران نانوائی‌های تهران، کارگران چاپخانه‌ها، کارگران پست ایران دست به چند اعتصاب موفقیت‌آمیز زدند. تمام آنها جنبه صرفاً اقتصادی داشت. فقط اعتصاب معلمان مدارس ملی در بهمن ۱۳۰۱ که ۲۱ روز طول کشید سرانجام به صورت تظاهرات سیاسی درآمد و موجب سقوط کابینه «قوام-

السلطنه» شد. در شهرهای دیگر چون رشت، بندر انزلی، تبریز نیز کارگران متحد شدند و در ۱۳۰۱ به وسیله «محمد دهگان» در حدود ۲۰ هزار کارگر ایرانی در داخل ایران به فعالیت مشغول بودند (شاکری، ۱۳۵۹: ۳۲-۳۱). اعتصاب مهم دیگر در سال ۱۳۰۱ توسط کارگران صنعت نفت علیه شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان صورت گرفت که باعث شد انگلیسی‌ها تصمیم بگیرند از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری کنند (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۲۴). تا این مرحله از فعالیت کارگران که در واقع قبل از کنگره دوم حزب کمونیست در سال ۱۳۰۶ در ارومیه بود سوای کارگران نفت جنوب که عده آنها به تدریج زیاد میشد کارگر صنعتی دیگری به معنی واقعی آن در ایران بوجود نیامده بود و کارگران ایران عبارت بودند از کارگران چاپخانه‌ها، کارگران قالیباف (بیشتر کرمان)، باربران بنادر و کارگران شیلات (پهلوی)، کارگران انواع صنایع دستی و بازار (تهران، اصفهان، رشت، تبریز، مشهد، قزوین و زنجان). پس از کنگره دوم تدوین برنامه به مقدار قابل توجهی تغییر کرد و با ایجاد شدن موسسات صنعتی رفته رفته تمرکز بیشتری در صفوف طبقه کارگر بوجود آمد (کامبخش، بی تا: ۳۵ - ۳۴).

برنامه سال ۱۳۰۶ حزب کمونیست ایران خواسته‌های بسیاری را مطرح می‌کرد که عبارت بودن از ۱- به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری از سوی دولت و صاحبان صنایع ۲- حق اعتصاب و آزادی نشریات کارگران ۳- برقراری ۸ ساعت کار در روز ۴- منع کار شبانه زنان و کودکان و منع استخدام کودکان زیر ۱۴ سال ۵- برقراری مرخصی با استفاده از حقوق برای زنان باردار ۶- برقراری ۴۲ ساعت کار در هفته ۷- منع کارفرمایان از جریمه نقدی کارگران ۸- برقراری دو هفته مرخصی سالانه برای کارگران و کارمندان که حداقل ۶ ماه سابقه کار دارند (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۳۲).

اقدامات «رضاشاه» برای پیش برد صنعت تاثیرات متفاوتی بر وضعیت قشرهای مختلف جامعه بر جای گذاشت از جمله کارگرانی که در بخش زیر ساخت‌ها و کارخانه‌های تازه تاسیس فعالیت داشتند. سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی دولت بر جایگاه اجتماعی و اوضاع معیشتی این طبقه تاثیر گذار بود. کشور ایران تازه در مدار صنعتی شدن قرار گرفته بود و توجه به عوامل زیر بنایی و نادیده گرفتن شرایط کار کارگران و وضع مالیات بر کالاهای معیشتی توده مانند قند و شکر، باعث می‌شد که کارگران نیز مانند اقشار پایین جامعه در وضعیت نابسامان به سر برند.

با اینکه دستمزدها بسیار پایین بود اما همین دستمزد کم به موقع به کارگران پرداخت نمی‌شد. بطور نمونه در طی نامه ای که گروهی از کارگران راه شیراز در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۰۹ و نامه‌ای که در تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۱۴ توسط کارگران راه‌سازی که در اداره راه یزد کار می‌کردند و سپس در ساختمان راه شهر بابک کرمان مشغول کار بودند، به مجلس گسیل داشتند، عرضه حال خود را نوشته و بسیار گله‌مند بودند که حدود هفت تا هشت ماه حقوق خود را نگرفته‌اند و خواستار گرفتن حق و حقوق خودشان بودند (مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش. بازیابی: ۷/۱۳۴/۲۳/۱/۱۹۳ و ۹/۸۳/۱۸/۱/۷۶ ج).

مهمترین عاملی که باعث می‌شد اعضای حزب کمونیست براحتهی بین کارگران نفوذ پیدا کنند و باعث اعتصابات و حتی تعطیلی کارخانه‌ها و شرکت‌ها شوند همین عامل اقتصادی یعنی به موقع پرداخت نشدن حقوق کارگران و محروم بودن کارگران از کوچکترین حقوق خود بود.

در ادامه موج نارضایتی کارگران که بیشتر متوجه کم یا به موقع پرداخت نشدن حقوق و بدنبال آن راه افتادن موج اعتراض‌ها و اعتصاب‌های آنها را بصورت مختصر بیان کرده‌ایم.

در سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ موج اعتصابات کارگری به رهبری اتحادیه‌های مخفی کارگری و حزب کمونیست ایران جریان داشت و به همه نواحی ایران سرایت کرد. در سال ۱۳۰۹ کارگران کارخانه کبریت سازی تبریز و کارگران مازندران دست به اعتصاب زدند (الموتی، بی تا: ۲۴۵). کارگران قالیبافی مشهد نیز در سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ اتحادیه کارگری خود را بوجود آوردند (محمود/ سعیدی، ۱۳۸۱: ۱۹۸). اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۰ حدود ۴۰۰ نفر کارگر کارخانه نساجی وطن متعلق به کازرونی تشکیل شدند و درخواست‌های خود را به رئیس کارخانه پیشنهاد کردند، نتیجه این مبارزه برقراری ۹ ساعت کار بود و حقوق کارگران نیز ۲۰ درصد اضافه شد و برخی مزایای دیگر... (الموتی، بی تا: ۲۴۵). در همین دوران در تبریز نیز فعالیت‌های اتحادیه‌ای به چشم می‌خورد و اعتصابات صورت گرفت، اعتصاب کارگران کبریت‌سازی تبریز در اواخر ۱۳۰۸ از آن جمله است. با شروع ساختمان راه‌آهن سراسر کشور، دامنه جنبش اتحادیه‌ای کارگران ایران به کارگران ساختمانی راه آهن نیز بسط یافت. در سال ۱۳۱۱ کارگران راه‌آهن ساختمانی راه آهن در بهشهر که حدود ۸۰۰ نفر می‌شدند به علت تاخیر حقوق چند ماهه خود اعتصاب کردند. این اعتصاب ۸ روز به طول انجامید و بالاخره با پیروزی کارگران پایان یافت (همان: ۲۴۵).

در سال ۱۳۰۸ نه هزار کارگر صنعت نفت در آبادان دست به اعتصاب زدند و چندی پس از اعتصاب کارگران آبادان «رضاشاه» دستور داد لایحه مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور به مجلس تقدیم شود. بر طبق آن هر کس یا گروهی که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه و یا حمایت از مرام اشتراکی است سازمان میداد و یا به آن می پیوست به سه تا ده سال زندان محکوم می‌شد. این قانون اثر مورد نظر را نداشت چرا که یکسال بعد اعتصاب غیر منتظره کارگران راه آهن



مازندران رخ داد. بازداشت دسته جمعی کارگران به اعتصاب پایان داد و اتحادیه زیر زمینی را متلاشی کرد (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۳۸ - ۳۴).

### اعتصاب کارگران جنوب (شرکت نفت ایران و انگلیس)

شرکت نفت ایران و انگلیس برای بهره‌برداری از امتیازات نفتی نخست در خرمشهر مرکز اداری شرکت و در مسجد سلیمان حوزه‌های نفتی را تاسیس کرده بود. سپس شرکت برای رساندن نفت به اسکله‌های مستقر در کنار خلیج فارس و همچنین پالایشگاهی که در آبادان در حال احداث بود، خطوط لوله‌ای را بر پا داشت (اتابکی، ۱۳۹۲: ۱۹۳). آبادان یکی از مهمترین مراکز صنعتی ایران بود و غالب صنایع نفتی کمپانی از قبیل تصفیه‌خانه، مخازن نفتی، دستگاه‌های بارگیری، ادارات و مناطق مسکونی، انبار و .. در آن واقع بود و مساحت آن بیش از یک فرسخ مربع بود که جمعیتی بالغ بر چهل هزار نفر داشت (احمدی، بی تا: ۴۲۶). در سال ۱۳۰۴ از کادرهای حزب کمونیست به گونه‌ای ابزاری در تاسیس اتحادیه کارگری در میان کارگران منطقه نفتی جنوب استفاده شد اما این اتحادیه به تمامی غیر فعال باقی ماند و در نتیجه حزب کمونیست ناچار شد که در سال ۱۳۰۶ شبکه‌های متعدد تازه‌ای میان کارگران نفت پدید آورد و کار را دوباره از اول شروع کند (فلور، ۱۳۷۱: ۶۱).

یوسف افتخاری که بنام «یوسف اردبیلی» از او یاد شده است و «رحیم همدا» از کسانی بودند که پس از آموزش‌های لازم از مسکو جهت ایجاد تشکیلات کارگری به خوزستان اعزام شدند و در ماجرای اعتصاب سال ۱۳۰۸ کارگران صنعت نفت دستگیر و به تهران اعزام شدند (بیات، ۱۳۷۰: ۱۲۸). «یوسف افتخاری» در خاطرات خود بیان می‌کند که در اواسط ۱۳۰۶ عازم خوزستان شدم. این عمل از چند جهت عمل دشواری بود و امید چندانی به موفقیت آن نداشتم. اول اینکه نه من و نه حزب کمونیست و نه سندیکا و نه رفقای ما هیچ یک از اوضاع خوزستان کمترین اطلاعی نداشتیم و دوم اینکه ورود آرامنه و ترک‌ها به خوزستان خیلی مشکل بود و تحت

نظر قرار می‌گرفتند. این امر دلایل سیاسی داشت چون می‌ترسیدند خطرناک باشند (بیات/ تفرشی، ۱۳۷۰: ۳۵ - ۲۹). وی می‌گوید که قبل از ورود او نهضت کارگری نبوده، هیچ صحبتی از اینکه اتحاد کارگری وجود داشته باشد و درگیر مبارزه شود نیز در بین نبود. گویا هندی‌ها اتحادیه‌ای برای خودشان داشتند ولی ایرانی‌ها نداشتند. ایرانی‌ها حق نداشتند باشگاه، شرکت تعاونی و هر چیزی که جنبه اجتماعی دارد در خوزستان داشته باشند (همان: ۳۵-۳۳). با فعالیت دوباره حزب کمونیست در مناطق نفتی جنوب سازمان آن تقویت شد و اعضایش افزایش یافت. یکی از نخستین اقدام‌های آن سازمان‌دهی نخستین کنگره کارگران نفت بود که پنهانی در سال ۱۳۰۶ با حضور نزدیک به ۲۰۰ نماینده تشکیل شد. کنگره بر آن شد که سازمان خود را گسترش دهد، کلوب‌های کارگری و تعاونی تشکیل دهد تا علیه جریمه‌ها، کتک‌زدن‌ها، دشنام دادن‌ها و اعمال سیاست تبعیض در میان ملیت‌ها اقدام کنند. اما کمپانی نفت، پلیس ویژه و شعبه امنیتی در اختیار داشت و هر مبارزه‌ای که به همت کارگران اتحادیه صورت می‌گرفت به سرکوبی یا اخراج از کار و تبعید از منطقه می‌انجامید (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۶۱).

مرکز تشکیلات در مهر ماه ۱۳۰۶ در آبادان بوجود آمد، هیئت ایالتی اتحادیه کارگران صنعت نفت تصمیم گرفت به هر طریق ممکن محل امنی برای تمرکز و ملاقات کارگران تهیه کند. در سال ۱۳۰۷ باشگاهی بنام کلوب ورزشی کاوه دایر شد اما بلافاصله شرکت نفت با کمک مامورین دولتی آن را بستند. در ماه رمضان در یکی از نخلستان‌ها اولین کنفرانس اتحادیه کارگران خوزستان با حضور ۴۸ نماینده کارگران تشکیل گردید. بعضی از ماده‌های مرام‌نامه آنها به این قرار بود ۱- شناساندن شخصیت حقوقی اتحادیه کارگران خوزستان ۲- مبارزه جهت بهبود وضع اقتصادی و زندگی کارگران خوزستان ۳- وادار نمودن شرکت نفت به ایجاد بیمه کارگری از حیث بیکاری، پیری، حوادث و غیره ۴- شناساندن حق اعتصاب کارگران ۵- سعی

و کوشش برای تاسیس باشگاه‌های ورزشی و تفریحی و اجتماعی کارگران (بیات / تفرشی ، ۱۳۷۰: ۱۳۲-۱۲۶). در سال ۱۳۰۸ تشکیلات کارگری خوزستان بزرگترین و فعالترین تشکیلات سراسری ایران محسوب می‌شد. در اوایل این سال «سرجان کدمن» مدیر کل شرکت نفت ایران و انگلیس برای مذاکره در خصوص تمدید مدت قرارداد داری وارد ایران شد و با دولت وقت و نمایندگان مجلی شورای ملی مشغول مذاکره شد. در این موقع اتحادیه کارگران خوزستان تصمیم گرفت علیه تمدید قرارداد نفت قیام کند و بیانیه‌های زیادی به دیوارهای شهر الصاق شد (همان :- ۱۳۴).

در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۸ کلیه کارگران تصفیه خانه آبادان که عده آنها چهارده هزار نفر بود اعتصاب کردند. اعتصابیون جلوی تصفیه خانه متمرکز شدند و تقاضا کردند که ۱- کلیه محبوسین که به اتهام تشکیل اتحادیه و به جرم مبارزه با ورود «سرجان کدمن» و مخالفت با مذاکره در خصوص تمدید مدت قرارداد داری توقیف شده اند آزاد شوند ۲- به کارگران به قدری حقوق بدهند که حداقل معیشت آنها را تامین کند ۳- کارگران سالی یک ماه مرخصی با حقوق داشته باشند ۴- کلیه جرایم نقدی ملغی شود ۵- برای عموم کارگران متاهل و مجرد خانه تهیه شود ۶- آب آشامیدنی تصفیه شده در دسترس عموم کارگران بگذارند ۷- اخراج بدون علت کارگران که به میل انگلیسی‌ها انجام می‌شود متوقف گردد ۸- موضوع اخراج ابد از کار و لیست سیاه از بین برود و کارگران بلا تکلیف به کار گمارده شوند ۹- وضع بیمارستان شرکت اصلاح شود و کارگران به حساب شرکت معالجه شوند ۱۰- کتک زدن و تعدی و بی احترامی به کارگران ملغی گردد ۱۱- آزادی و شخصیت حقوقی اتحادیه کارگران به رسمیت شناخته شود ۱۲- به معلولین که بدون پرداخت دیناری از کار برکنار شده‌اند نسبت به سنوات خدمت و میزان صدمه‌ای که دیده‌اند مبلغی به عنوان

خسارت پرداخت گردد ۱۳- در فصل تابستان ساعات کار از هشت ساعت به هفت ساعت تقلیل یابد (همان: ۱۳۸-۱۳۷).

«روزنامه حبل‌المتین» علت اعتصاب کارگران نفت جنوب را اینگونه بیان می‌کند: کمپانی حقوق کارگران ایرانی را ملاحظه نمی‌کند و آنها را غیر از کارگر فرض می‌کند و بین آنها و خارجی‌ها فرق می‌گذارد و هر روز هندی‌ها و عرب‌ها را وارد کارخانه کرده و ایرانی‌های کهنه کار را از کار برکنار می‌کند. کارگران ایرانی وقتی می‌بینند منازل چوبی و حصیری آنها فاقد هرگونه اسباب زندگی است بی‌جهت آتش می‌گیرند و دست به اعتصاب می‌زنند (سال سی و هفتم، ش ۱۹-۱۸، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۸).

همچنین در شماره دیگر از این روزنامه علت اعتصاب کارگران را مقتضیات محیط امروزه در همه جا دانسته که در آن کارگران را هم به فکر راحتی خود انداخته تا زحمت خود را کمتر و دستمزد خویش را بیشتر کنند زیرا مصارف زندگی فردی و جمعی بیشتر شده و این امر مولد جنبش کارگران دنیا شده است. نویسنده علت دیگر اعتصاب را بی‌عدالتی اولیاء کمپانی نسبت به کارگران ایرانی و تبعیض نژادی آنها نسبت به کارگران هندی و عراقی در مقابل ایرانی‌ها دانسته است (سال سی و هفتم، ش ۲۱-۲۰، ۱۴ خرداد ۱۳۰۸). در واقع با سرکوب اعتراضات اردیبهشت ۱۳۰۸، تحرکات جاری کارگران در عرصه رویارویی با شرکت نفت ایران و انگلیس بخشی از توان خود را از دست داد. از این به بعد جراید بیشتر بر جنبه‌های حقوقی و مالی قرارداد داری پرداختند تا بیچارگی کارگران ایرانی کمپانی نفت جنوب. پس از مدتی در سال ۱۳۱۲ با لغو امتیازنامه داری قرارداد جدیدی به امضاء رسید که به هیچ وجه رضایت بخش نبود (اتابکی، ۱۳۹۲: ۲۰۷).

اعتصاب کارگران کارخانه وطن اصفهان

یکی دیگر از کارهای مهم فرقه کمونیست، سازماندهی تشکیلات مخفی در کارخانه وطن اصفهان بود. در آن سال‌ها کارخانه پارچه بافی وطن یکی از بزرگترین کارخانه‌های بخش خصوصی ایران به شمار می‌رفت و ۴۵۰ الی ۵۰۰ کارگر در آن کار می‌کردند. از «کامران (نصراله اصلانی)» و «سید محمد» تنها به عنوان کسانی که در ایجاد تشکیلات سری کارگری در کارخانه نقش داشتند نام برده شده است (محمودی و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۱۵). وضعیت بد و فشارهای غیرقابل تحمل عمال کارخانه زمینه را برای همه گونه کارهای تشکیلاتی آسان نموده بود. از قبیل ۱۲ ساعت کار در روز و ۱۲ ساعت در شب. در قسمت روز کارگران فقط نیم ساعت حق تنفس داشتند که آنهم برای غذا خوردن بود ولی در کار شبانه بدون هیچ گونه استراحتی باید ۱۲ ساعت تا صبح مشغول کار می‌شدند. حقوق کارگران غیر متخصص از ۲۵ شاهی تا ۵۰ شاهی و زن‌ها و کودکان از ۱۰ شاهی تا ۱ قران تجاوز نمی‌کرد. گذشته از کمی حقوق، فحش و جریمه خارج از قاعده کاملاً برقرار بود. تفتیش در درب خروج و بی‌احترامی‌های خارج از حد نسبت به کارگر همگی زمینه این تشکیلات را بوجود آورد (احمدی، بی‌تا: ۵۲۲-۵۲۱).

علاوه بر آنچه گفته شد مدیر کارخانه چندی پیش از تاریخ ۱۱ اردیبهشت نوعی قرارداد کارگری را انتشار داد که از جمله در آن آمده بود: اگر کارگری یک ماه پیش از ترک کار به کارفرما خبر ندهد یک ماه حقوق پای او حساب شده و به نفع صندوق کارخانه ضبط خواهد شد. این مطلب بیش از تبلیغات حزب کمونیست کارگران را به اعتصاب وا داشت. در ۲۴ اردیبهشت مدیریت به کارگران فشار آورد که قانون جدید را امضاء کنند در غیر اینصورت اخراج می‌شوند که این امر موجب اعتصاب کارگران حتی کودکان ۸ ساله شد. در ۲۴ اردیبهشت و شب ۲۴ و ۲۵ اردیبهشت کارخانه کار نکرد. کارگران در دسته‌های ۴ نفره به سوی مدرسه چهار باغ رفتند و خواسته‌های خود را به مالکان کارخانه به قرار زیر اعلام کردند ۱- آزادی

جهت سازمان دادن به اتحادیه کارگری ۲- تغییر مقاطعه کاری به حقوق ماهیانه برای جلوگیری از ناتوانی زودرس کارگران ۳- هشت ساعت کار در روز با حقوق مکفی ۴- نیم روز تعطیل با حقوق چنانکه کارگران بتوانند از روز تعطیل به خوبی بهره برده و خود را تقویت کنند ۵- الغای نظام مجازات با شلاق، چوب و فلک و آهن داغ و ناسزاگویی ۶- الغای سیستم کنترل بر درب ورودی و خروجی کارخانه ۷- تاسیس صندوق برای کمک به کارگرانی که در حین کار بیمار یا مصدوم می- شوند ۸- پرداخت همه هزینه‌های درمان به کارگران از سوی کارخانه ۹- تعطیلی کامل در روزهای تعطیل عمومی ۱۰- تجاوز نکردن حداکثر ساعت کار روزانه از ۱۰ ساعت در روز ۱۱- حفظ بهداشت محیط کارگران و احداث سالن غذا خوری (فلور، ۱۳۷۱: ۷۷-۷۵).

«کازرونی» رئیس کارخانه زمانی که با یکپارچگی کارگران روبه رو شد نمایندگان آنها را به حضور طلبید و به آنها قول داد که خواسته‌هایشان را برآورده سازد. اما این قول به صورت شفاهی بود و او سندی را امضاء نکرد. در روز ۱۷ اردیبهشت پلیس مداخله کرد و کوشید کارگران را با زور وارد کارخانه کند. کارگران تصمیم گرفتند بعد از هشت ساعت دست از کار بکشند. روز بعد ۲۵ تا ۳۰ تن از کارگران برای تحقیقات به نظمیته برده شدند و بر اثر فشار پلیس عده‌ای از دستگیر شدگان به وجود تشکیلات پنهانی کارگری اعتراف کردند. «کامران» عضو فرقه شناسایی شد اما در حین انتقال به تهران از دست ماموران فرار کرد و به شوروی گریخت (محمودی/ سعیدی، ۱۳۸۱: ۲۱۸).

اعتصاب کارگران کارخانه وطن با موفقیت‌هایی روبه رو بود: ۱- کارگران فهمیدند که حکومت به شدت اعتصاب‌ها و تشکل‌های کارگری را سرکوب می‌کند و توانستند ساعت کار را از ۱۲ ساعت به ۹ ساعت تقلیل دهند ۲- تفتیش درب کارخانه لغو شد ۳- کافه برای چای و نهار خوردن تهیه شد ۴- بیست درصد حقوق

کارگران اضافه شد ۵- فحش و جریمه کردن تا حدودی کاهش یافت ۶- ظرف‌های آب یخ در تمامی قیمت‌ها جداگانه تهیه شد ۷- نیم ساعت تنفس بین روز به یک ساعت افزایش یافت ۸- لغو کترات نامه مزکور (احمدی، بی تا: ۵۲۹).

پس از این اعتصاب تشکیلات پنهانی کارگران اصفهان منحل شد. در مورد نحوه فعالیت «سید محمد تنها» در این تشکیلات اطلاعاتی در دست نیست. همچنین معلوم نیست که دستگیری او به علت فعالیتش در اصفهان بود یا از طریق دیگر شناسایی شده بود. با همه ای احوال مشخص است که «سید محمد» در زندان قصر جان باخت. پس از قانون سال ۱۳۱۰ و دستگیری‌های بعد از آن تعداد معدودی اعتصاب کارگری صورت گرفت. از آن جمله در سال ۱۳۱۱ اعتصاب کارگران راه- آهن مازندران بود که بازداشت دسته جمعی کارگران به اعتصابات پایان داد. پنج سال بعد در سال ۱۳۱۶ شهربانی کشف کرد که اتحادیه مزبور نه تنها در راه آهن بلکه در معادن و کارخانه‌های مازنداران فعالیت داشته است. در این سال ۸۰۰ نفر از کارکنان راه آهن برای افزایش دستمزد اعتصاب کردند و در سال ۱۳۱۸ برخی از کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس مقدمات اعتصابی را فراهم کردند. اما پیش از وقوع آن رهبران اعتصاب دستگیر شدند. به جز این موارد گزارش دیگری از حرکات کارگری بین سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ در دسترس نیست (محمودی/ سعیدی، ۱۳۸۱: ۲۱۹).

### دستگاه حاکمه و اعتصابات

سازمان‌های کارگری ایران، اتحادیه‌ها و حزب کمونیست ایران از سال ۱۳۰۴ مجبور شدند که مخفیانه کار کنند (الموتی، بی تا: ۲۴۴). در آذر ماه ۱۳۰۶ حزب کمونیست ایران دومین کنگره خود را در ارومیه تشکیل داد. منظور اصلی از برگزاری این کنگره تعیین موضع حزب نسبت به حکومت «رضاشاه» بود (همان: ۱۹۶). در خرداد ۱۳۱۰ حکومت «رضاشاه» به منظور مقابله با تاکتیک‌های کمونیست‌ها لایحه‌ای را به مجلس فرستاد که فعالیت و تبلیغات کلیه سازمان‌های سیاسی کمونیستی یا پوشش آنها را

غیر قانونی اعلام کرد. با وجود این موضع گیری ناسیونالیستی شاه، کمونیست‌ها را سر در گم کرده بود و این سردرگمی در جریان واکنش آنان نسبت به ابطال امتیازنامه نفت داری در ۱۳۱۲ مشاهده شد و در این مورد خاص کمونیست‌ها مجبور شدند از «رضاشاه» حمایت کنند (همان: ۲۰۴). طبق این قانون وابستگی به حزب کمونیست ایران و فعالیت‌های کمونیستی ده سال محکومیت و زندان داشت. در سال ۱۳۱۵ آیین‌نامه‌ای با عنوان حفظ نظم در کارخانه‌ها به تصویب رسید و طبق آن هر گونه اعتصاب اکیداً ممنوع گردید. ولی ایجاد اختناق توسط دستگاه‌های دولتی ایران نمی‌توانست جلوی فعالیت‌های کمونیست‌های ایران را بگیرد و جنبش کارگری را خاموش سازد (همان: ۲۴۶). هر تلاشی برای اعلام اعتصاب با دستگیری رهبران مواجه می‌شد. مثلاً در سال ۱۳۰۲ شهربانی اتحادیه کارگران بندر انزلی را که اتحادیه مهمی بود بست و بسیاری از اعضای اتحادیه از جمله «آخوندزاده» را به اتهام کمونیست بودن دستگیر و تبعید کرد (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۲۹-۲۷).

از جمله مواد قانون مشروطیت آزادی بیان، آزادی اجتماعات و انجمن‌ها بود. به واقع تنها حزبی که در آن روزگار تمام هم و غم خود را صرف آگاهی دادن به کارگران ایرنی برای اعاده حقوق خود میکرد حزب کمونیست ایران بود. ولی چون حزب کمونیست ایران و رهبران این حزب زیر چتر حمایت حزب مرکزی کمونیست در شوروی بودند، همیشه حزب با انگ طرفداری از شوروی و کشور اجنبی شناخته می‌شد و این بهانه‌ای نه تنها بدست رضاشاه بلکه بدست پسرش و بسیاری از ملی‌گرایان ایران می‌داد که همیشه حزب را به طرفداری از شوروی و اینکه این حزب می‌خواهد ایران را کشوری کمونیستی کند متهم کنند و همیشه دستاویزی برای حمله به این حزب داشته باشند. حوادث بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ و طرفداری حزب توده که در واقع همان حزب کمونیست ایران بود با جدایی آذربایجان و کردستان از ایران تا حد زیادی تائید این مدعاست. البته «رضاشاه» از این ضعف حزب



کمونیست نهایت استفاده را برد و با یک تیر دو هدف را میزد. هم اتحادیه‌ها و تشکل‌های قانونی کارگری را از بین می‌برد و هم حزب کمونیست را که در واقع یکی از کارهایش آگاهی دادن به کارگران بود به اتهام وابسته بودن به شوروی غیر قانونی اعلام کرد.

«رضاشاه» پس از جلوس بر تخت، دیری نپایید که با دستگیری بیشتر کادرهای اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست ضربه سختی بر آنها وارد کرد اما این کار به منزله نابودی اتحادیه‌ها و حزب کمونیست نبود و این سازمان به صورت مخفی به کار خود ادامه دادند و در انتظار شرایط بهتر ماندند (فلور، ۱۳۷۱: ۵۱).

یک نوبت روزنامه‌های آزادی خواه «حقیقت» و «کار» که از ارگان‌های رسمی کارگران ایران بودند همراه با روزنامه‌های آزادی خواه دیگر از قبیل «طوفان»، «ایران آزاد» و «میهن» که جمعا چهارده روزنامه می‌شد توسط دولت توقیف شد که این عمل هم باعث بیکاری کارگران مشغول چاپ این روزنامه‌ها شد و هم عملی ضد آزادی خواهی بود که در نتیجه آن کلیه کارگران روزنامه‌های طرفدار دولت و غیره دست به اعتصاب زدند که در نهایت با پیروزی کارگران در مقابل دولت انجامید و در بسیاری از اخبار داخلی و خارجی گسترش یافت (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۲۶-۲۵). در سال ۱۳۰۵ با وجود حبس و آزار کارگران و کمونیست‌ها از جانب پلیس «رضاشاه» کارگران توانستند جشن اول ماه مه را برگزار کنند. حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ کارگر در باغی در نزدیکی دروازه دولت تهران مخفیانه جمع شدند و در مورد بهبود وضع کارگران و وحدت طبقه کارگر و مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع داخلی صحبت شد (همان: ۲۱). از سال ۱۳۰۴ مشارکت در جشن اول ماه مه جرم سیاسی محسوب شد و تا سال ۱۳۰۸ که برای آخرین بار در دوره حکومت «رضاشاه» برگزار شد آن رویداد را در شرایط نیمه مخفی جشن می‌گرفتند (همان: ۳۰). در روز چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۸ خبر ورود کشتی‌های جنگی دولت انگلیس به آب‌های ایران جهت

جلوگیری از اعتصاب منتشر گردید. صبح همان روز هشتصد پاسبان و چند هزار سرباز ایرانی وارد آبادان شدند و خانه‌های کارگران را محاصره کردند (بیات/تفرشی، ۱۳۷۰: ۱۴۰).

سیصد نفر از کارگران را توقیف کردند و بقیه را به زور سر نیزه روانه تصفیه خانه نمودند. تعدادی از زن و بچه‌های کارگران را نیز توقیف کردند و فوراً به اهواز فرستادند که دو نفر از اطفال شیرخوار از گرما جان دادند. دولت وقت از ترس مخالفت مردم و برای تسکین افکار عامه به محض ورود زنان به اهواز آنها را آزاد ساخت و التزام گرفت که به آبادان برنگردند (همان: ۱۴۱). اعتصابیون و کارگرانی که قبل از اعتصاب توقیف شدند مدت دو ماه در آبادان زندانی و تحت بازجویی شهربانی بودند. کلیه محبوسین به استثنای «رحیم خوئینی» و «یوسف افتخاری» برای مجازات به زندان خرم‌آباد که تحت نظر «سپهد امیر احمدی» بود فرستاده شدند و در آنجا به اعمال شاقه و به کاه گل کشی در آنجا مشغول شدند. «رحیم خوئینی» و «یوسف افتخاری» مدت ۱۳ سال بلا تکلیف در زندان‌های «رضاشاه» حبس شدند (همان: ۱۴۲). «سرجان کدمن» مدیر کل کمپانی نفت در اثر اعتصاب عمومی کارگران مجبور شد مذاکره را قطع نماید و به لندن بازگردد. عموم اخراج شدگان در لیست سیاه به کار گماشته شدند، شروع به ساختن مساکن برای کارگران با سابقه نمودند. کتک و بی‌احترامی و اخراج بدون دلیل و جرایم کارگران ملغی گردید، به شکایت کارگران رسیدگی شد و عده‌ای از مهندسین و مامورین انگلیسی که مورد تنفر و انزجار کارگران بودند به زور از کار برکنار شدند (همان: ۱۴۳).

اعتصاب کارگران نفت جنوب دولت ایران را در موقعیت دشواری قرار داد. با توجه با تلاش‌های جاری دولت برای پایان نهادن به موقعیت برتر شرکت نفت در خوزستان که در آن دفاع از حقوق پایمال شده کارگران ایران نقش سیاسی و اخلاقی مهمی را احراز کرده بود از یکسو، و نگرانی ذاتی «رضاشاه» از هرگونه عمل مستقل

که می‌توانست چیرگی مطلق نظام را زیر سوال ببرد از سوی دیگر، رویه‌ای که باید اتخاذ می‌شد به هیچ وجه روشن نبود. اما سرانجام با تفسیرهای دولت بریتانیا از ماجرا و همچنین نسبت دادن ماجرا به بلشویک‌ها دولت به سرکوب قهر آمیز تظاهرات کارگران دست زد و علاوه بر شکست دادن کارگران، در واقع ناسیونالیسمی که «رضاشاه» مدافع آن بود بخشی از توانایی خود را از دست داد (اتابکی، ۱۳۹۲: ۱۹۱).

در مقاله‌ای که در روزنامه «شفق سرخ» تحت عنوان معامله شرکت نفت جنوب با کارگران به قلم «محمود خوزستانی» آمده است به رفتاری که مامورین دولتی در خوزستان نسبت به کارگران ایرانی داشتند زبان به اعتراض گشود و در این نوشته از اجحافات که کمپانی بر کارگران ایرانی اعمال می‌کرد و همچنین زندگی در نهایت بدبختی کارگران تجسم می‌شد: مامورین بی اطلاع و قراضه‌های وزارت داخله که به خوزستان می‌آیند از وقایع به طور کلی بی‌خبرند و پس از ورود، یک مرتبه عظمت دستگاه شرکت نفت چشم آنها را خیره می‌کند و از مشاهده آن همه ماشین‌آلات و وسایل نقلیه شرکت که در مسجد سلیمان و آبادان ریخته مبهوت می‌شوند و با مقایسه با هستی و اثاثیه خودشان در تهران تصور می‌کنند که کمپانی این همه نعمت را به رایگان برای ملت ایران آورده است. این است که در مقابل دسایس مامورین شرکت و صاحب‌ها تسلیم محض شده و برای راضی نگه داشتن آنها از هیچ گونه اقدامی بر خلاف مصالح حقیقی مملکت خودداری نمی‌کنند. دلیل اینکه کمپانی برخلاف قرارداد نفتی از نیروهای ایرانی در قسمت‌های مختلف استفاده نمی‌کند و بر کارگر ایرانی اجحاف می‌رود را در این می‌بیند که مامورین دولتی نسبت به امور کارگران بی‌علاقه هستند و اگر معدودی از کارگران بخواهند از حق خود دفاع کنند کمپانی به دست مامورین وطنی آنها را سرکوب می‌کند. در هیچ جای دنیا نظیر این معامله وجود ندارد و در صورت موجودیت کارگر و کارفرما با کارگران در تشکیل

اجتماع و دفاع از حقوق خویش آزادانه با دولت در این قبیل امور دخالت کرده از تعدیات سرمایه داران نسبت به کارگر که توده زحمت کش ملت را تشکیل می‌دهند جلوگیری می‌نمایند (سال هفتم، ش ۱۰۵۷، ۸ مهر ۱۳۰۷).

تشکیلات حاکمه اگرچه به ارزش اخلاقی و سیاسی همراهی کارگران ایرانی در رویارویی با شرکت نفت واقف بود ولی در عین حال خود نمی‌دانست که چگونه می‌تواند با آن کنار بیاید. محمد حسین بدیع کنسول ایران در بصره بعد از نا آرامی - های آبادان از خوزستان بازدید کرد و گزارش مفصلی به وزارت امور خارجه تسلیم کرد. به عقیده او اگرچه کارگران ایرانی در ادعاهای خود بر ضد شرکت نفت کاملاً حق داشتند، ولی با این حال بر این اعتقاد بود که اقدام‌های حاکم آبادان در سرکوب کارگران به موقع بوده است و نباید کارگران در نقطه سر حدی مثل آبادان بهانه برای مداخلات انگلیس‌ها فراهم نمایند (اتابکی، ۱۳۹۲: ۲۰۶-۲۰۵).

### نتیجه گیری

از همان آغاز فعالیت حزب کمونیست ایران، موضوع روش برخورد نسبت به «رضاشاه» در داخل حزب مطرح بود. «رضاشاه» در نظر اکثریت بزرگی به عنوان شخصی ملی‌گرا و میهن پرست و ضد امپریالیسم بود. ناسیونالیسم «رضاشاه» کمونیست‌ها را سر در گم کرده بود. با تحکیم قدرت دولت بعد از مدتی دولت به سرکوب اعتراضات اجتماعی و حزب کمونیست پرداخت و سازمان‌های کارگری مجبور شدند که به صورت مخفی فعالیت کنند. «رضاشاه» از یک طرف موجبات پیشرفت کشور در زمینه برقراری امنیت و ایجاد نظم نوین اداری، توسعه زیر ساخت های صنعتی از جمله حمل و نقل و جاده سازی، راه آهن، ساخت کارخانه های صنعتی و حمایت از صنعت داخلی را فراهم کرده بود و از طرف دیگر حاضر نبود که انتقادات اجتماعی را تحمل کند. ترس از گذشته نا آرام کشور و تمایل به تمرکز گرایی هرگونه اعتراضی را سرکوب می‌کرد و حزب کمونیست و کارگران از آن

مستثنی نبودند. در آیین نامه‌ای که در سال ۱۳۱۵ تحت عنوان حفظ نظم در کارخانه‌ها به تصویب رسید هرگونه اعتصاب کارگری ممنوع شد اما کارگران با این وجود به فعالیت خود ادامه دادند. پس از اعتصاب کارگران آبادان بود که «رضاشاه» دستور داد لایحه مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور به مجلس تقدیم شود و طبق آن گروه‌های اشتراکی و ضد سلطنت بشدت سرکوب شدند.

در اعتصاب کارگران نفت جنوب بار دیگر دولت در موقعیت دو گانه‌ای قرار گرفت. از یکسو دولت برای پایان دادن به موقعیت برتر شرکت نفت خوزستان تلاش می‌کرد و از سوی دیگر «رضاشاه» از هر گونه عمل مستقل که چیرگی مطلق نظام او را زیر سوال می‌برد نگران بود. با نسبت دادن ماجرا به توطئه بلشویکی دولت به سرکوب کارگران دست زد و ناسیونالیسمی که «رضاشاه» مدافع آن بود بخشی از توانایی خود را از دست داد. و در ماجرای اعتصاب کارگران کارخانه وطن اصفهان در روز ۱۷ اردیبهشت پلیس مداخله کرد و کوشید کارگران را با زور وارد کارخانه کند. روز بعد ۲۵ تا ۳۰ تن از کارگران برای تحقیقات به نظمیته برده شدند و بر اثر فشار پلیس عده‌ای از دستگیر شدگان به وجود تشکیلات پنهانی کارگری اعتراف کردند.

شرایط نامساعد اقتصادی از مهمترین عوامل نارضایتی و شورش کارگران بود و لازمه تحول واقعی در زندگی مردم همگام بودن پیشرفت سیاسی با توسعه اجتماعی، اقتصادی بود. اما دولت به عامل اقتدار سیاسی و نقش شوروی-بلشویک و همچنین نگرانی از فعالیت‌های اعتراضی توجه داشت. توسعه امری همه جانبه است و رشد اقتصادی بدون توجه به توسعه سیاسی منجر به انفجار سیاسی می‌شود. دولت مقتدر مرکزی برای رونق اقتصادی در این دوره ضرورت داشت اما در درون خود به نوعی با ناسیونالیسمی که «رضاشاه» طرفدار آن بود تناقض داشت. نظام مطلق که «رضاشاه» پی ریخت اتحادیه‌های کارگری را برای ثبات خود خطری به مراتب

بزرگتر از نفوذ کمونیست می‌دانست و خطر کمونیسم دستاویزی برای سرکوب مردم بود.

## منابع و مآخذ

### اسناد

۱. مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نامه کارگران شهر بابک به مجلس شورای ملی، ش بازیابی ۷/۱۳۴/۲۳/۱/۱۹۳ ج.
۲. مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نامه کارگران شیراز به مجلس شورای ملی، ش بازیابی ۹/۸۳/۱۸/۱/۷۶.

### کتاب‌ها

۱. آبراهامیان، پرواند، (۱۳۸۹)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. اتابکی، تورج، (۱۳۹۲)، دولت و فرودستان (فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران)، ترجمه آرش عزیزی، چ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
۳. احمدی، حمید، (بی‌تا)، ستاره سرخ (ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران، اسناد و پژوهش‌های تاریخی سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی در ایران)، ج ۲، بی‌جا: نشر باران.
۴. بشیریه، حسین، (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، چ بیستم، تهران: نشر نی.
۵. بیات، کاوه و تفرشی، مجید، (۱۳۷۰)، خاطرات دوران سپری شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹)، تهران: انتشارات فردوس.
۶. بیات، کاوه، (۱۳۷۰)، فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۱۰ - ۱۳۰۰)، بی‌جا: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.

۷. ذبیح، سپهر، (۱۳۴۴)، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات عطایی.
۸. فلور، ویلم، (۱۳۷۱)، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۴۱ - ۱۹۰۰، ترجمه ابولقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
۹. کامبخش، عبد الصمد، (بی‌تا)، نظری به جنبش کارگری در ایران، بی‌جا، بی‌نا.
۱۰. لاجوردی، حبیب، (۱۳۶۹)، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران: نشر نو.
۱۱. مانی، شکراله، (۱۳۵۸)، تاریخچه نهضت کارگری در ایران، چ دوم، تهران.
۱۲. محمودی، جلیل و سعیدی، ناصر، (۱۳۸۱)، شوق یک خیز بلند (نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران ۱۳۲۰ - ۱۲۸۵)، تهران: نشر قطره.

### مقالات

- شاکری، خسرو، (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹)، تکوین و گسترش جنبش کارگری در ایران، کتاب جمعه، سال اول، ش ۳۳، ص ۳۲ - ۳۱.

### روزنامه‌ها

۱. روزنامه جبل‌المتین، سال سی و هفتم، ش ۱۹-۱۸، (۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۸)، ص ۳۰.
۲. روزنامه جبل‌المتین، سال سی و هفتم، ش ۲۱-۲۰، (۱۴ خرداد ۱۳۰۸)، ص ۲۷.
۳. روزنامه شفق سرخ، سال هفتم، ش ۱۰۵۷، (۸ مهر ۱۳۰۷)، ص ۱.





## تجارت مسلمانان و عوامل موثر بر رونق و توسعه‌ی آن تا پایان عصر اول عباسی

دکتر صالح پرگاری<sup>۱</sup>

سکینه خدابخشی کاسگری<sup>۲</sup>

### چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی تجارت مسلمانان و عوامل پیشرفت آن در جامعه اسلامی در طی قرون اول تا سوم هجری می‌باشد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تجارت از ارکان مهم اقتصاد است. پژوهش درباره‌ی فعالیت‌های اقتصادی مسلمانان به ویژه در قرون اولیه‌ی اسلام اهمیت بسیاری دارد. گسترش اسلام در سرزمین‌های دوردست تحولات اقتصادی مهمی را طی قرون اول تا سوم هجری به دنبال آورد و سرزمین‌های اسلامی را به یکی از مراکز مهم تجاری دنیای آن روز بدل نمود. تجارت مکه مقارن ظهور اسلام از رونق بالایی برخوردار بود. در قرن اول مسلمانان مشغول گسترش قلمرو اسلامی بودند. تجارت بیشتر در این دوره جنبه داخلی داشت. از اوایل قرن دوم تجارت در توسعه اقتصادی جامعه‌ی اسلامی نقش مهمی پیدا کرد و به تدریج در سرزمین‌های اسلامی رونق یافت. به طوری که از اواسط قرن دوم جنبه‌ی جهانی یافت. عواملی چون گسترش قلمرو اسلامی، روابط با سرزمین‌های دیگر، افزایش جمعیت و تولیدات، بازارها، اصناف، گسترش ضرب سکه و ایجاد شرکت‌های تجاری به رشد اقتصادی جامعه اسلامی کمک کرد و در شکوفایی و پیشرفت بازرگانی موثر بودند. واژه‌های کلیدی: تجارت اسلامی، بازرگانان مسلمان، راه، کالاها، بازار، پول.

---

<sup>۱</sup> . دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی تهران. [pargarisaleh@yahoo.com](mailto:pargarisaleh@yahoo.com)

<sup>۲</sup> . کارشناس ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه خوارزمی تهران. [Khoda.bakhshi33.maryam@gmail.com](mailto:Khoda.bakhshi33.maryam@gmail.com)

## **Muslim traders and factors affecting the growth and development by the end of the first era of the Abbasid**

### **Abstract**

The main objective of this paper is to study Muslims' trade and its progress factors in Islamic society during the first to third century A.H. The findings of this study suggest that trade is an important foundation of economy. Conducting research on Islamic economical activities, especially in early centuries is so important. The expansion of Islam in far lands, followed an important economic changes during first to third century of A.H, and it turned the Islamic lands into one of the most important world trade center at that time. When Islam promulgated trade in Mecca boomed. In the first century of Hejrat Muslims were busy with conquering. Trade in this era, mostly was domestic. From the early of second century of Hejra, commerce played an important role in promoting the economy of Islamic society and gradually boomed. So that from the middle of second century A.H., found universal aspect. Some factors such as: expansion of Islamic lands, relationship with other countries, increasing of population and productions, markets, guilds, minting coins and establishing commercial companies helped economic growth of Islamic society and also were effective in blooming and progressing of trade.

**Keywords:** Islamic trade, Muslim's merchants, road, goods, market, money.

مقدمه

در هر دوره‌ای بنا بر مقتضیات زمان حاکمان سعی می‌کنند که به مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه توجه کنند و آسایش و رفاه مردم را برآورده نمایند. جامعه‌ای رشد و رونق می‌یابد که به امور اقتصادی از جمله کشاورزی،

دامپرووری، صنایع، معادن و بازرگانی توجه شود. تمام ارکان اقتصاد به رکن اساسی آن یعنی تجارت وابسته است که بدون آن جامعه دچار رکود می‌شود. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای در تلاش است به این سوال پاسخ گوید که چه عواملی موجب رشد و رونق تجارت مسلمانان از صدر اسلام تا پایان عصر اول عباسی در قلمرو اسلامی شد؟ در قرن اول هجری جامعه اسلامی از لحاظ اقتصادی به غنیمت‌های جنگی، خراج، جزیه، زکات و عشور کالاهای بازرگانی وابسته بود و به علت کشورگشایی فرصتی برای تجارت و بازرگانی وجود نداشت. در قرن دوم هجری با پایان یافتن فتوحات و با توجه به گسترده‌گی قلمرو اسلامی و کسب غنائیم فراوان، هزینه‌های اقتصادی دولت از طریق کشاورزی، صنایع، معادن و تجارت در سراسر قلمرو اسلامی تامین می‌شد(هیئت مولفان، ۱۳۸۳: ۳۲۷/۱؛ میکمل، ۱۳۸۱: ۱۹۲/۱؛ حسن، ۱۳۹۲: ۸۷۳؛ اجتهادی، ۱۳۶۳: ۲۵۱). در پاسخ به سوال مطرح شده می‌توان گفت که با ایجاد فضای مناسبی که خلفا به وجود آوردند اوضاع اقتصادی کشور از رشد و رونق بالایی برخوردار شد. بازرگانی داخلی و خارجی نیز به تدریج رونق یافت. امنیت، احداث راه‌های ارتباطی و فراهم کردن تسهیلات لازم در بین راه‌ها، بازارها، ضرب سکه و روابط تجاری به رشد اقتصادی جامعه اسلامی کمک کرد. عواملی از جمله افزایش تولیدات کشاورزی، صنعتی، معدنی، افزایش صادرات و واردات، توسعه‌ی راه‌های زمینی و دریایی، اصناف و تشکیل اتحادیه‌های تجاری در شکوفایی و پیشرفت بازرگانی از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن سوم موثر بودند. در رابطه با اوضاع اقتصادی اسلام از جمله محصولات کشاورزی، تولیدات صنعتی و معدنی منابع و اطلاعات کافی وجود دارد. با استفاده از منابع جغرافیایی، تواریخ عمومی و تحقیقات جدید نویسندگان داخلی و خارجی می‌توان به طور پراکنده و مختصر به اطلاعات و مطالب مفیدی

دست یافت. ولی پژوهش و اثر مستقلى در مورد تجارت اسلام و عوامل موثر بر توسعه‌ی آن در طی دو قرن اول و دوم نگارشی صورت نگرفته است. بنابراین محورهای اصلی این مقاله تجارت و تاجر در اسلام، تجارت در قلمرو اسلامی و عوامل موثر بر رشد و توسعه‌ی تجارت مسلمانان است.

### تجارت و تاجر در اسلام

«ای اهل ایمان مال یکدیگر را به ناحق نخورید مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت کرده و سودی برید» (قرآن، نساء، ۲۹). تجارت در لغت یعنی سوداگری، خرید و فروش و معامله. در علم اقتصاد یعنی نوعی اشتغال، کار، حرفه و پیشه (گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۲۱۴). معنی اولیه‌ی تاجر در عربی خَمَّار (فروشنده‌ی شراب) بود. تاجران را به سه دسته‌ی الخَزَّان، الرِّكَّاض و المَجْهَر تقسیم کرده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۹ و ۶/۷). تجارت از ارکان مهم اقتصاد در یک سرزمین است. تولیدات کشاورزی، دامپروری، صنعتی و سایر محصولات به این رکن اساسی وابسته است. هیچ دینی به اندازه‌ی اسلام از تجارت پشتیبانی نکرد (فولتس، ۱۳۸۵: ۱۱۳). اسلام فضای مناسبی برای تجارت فراهم کرد و در سرزمین‌های اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود (وات، ۱۳۶۱: ۳۵-۳۶). اسلام با تجارت، داد و ستد و منفعت حلال ناشی از آن مخالفتی نداشت، بازرگانی را مشروع می‌دانست و آن را تشویق می‌کرد. ولی با تقلب، ربا، احتکار، گران‌فروشی مخالفت می‌کرد. اسلام با دین‌های دیگر در زمینه بازرگانی تسامح داشت، یهودیان، مسیحیان، مانویان، زرتشتیان و بوداییان در کنار مسلمانان به داد و ستد می‌پرداختند و با یک کاروان به مسافرت می‌رفتند (مکی، ۱۳۸۳: ۲۸۹؛ ثواقب، ۱۳۸۷: ۷۵). و شیوه‌های تجاری بازرگانان همه ادیان یکسان بود (هولت و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۶۲۳/۲). رسول خدا (ص) کار را وظیفه‌ی فرد مسلمان و عملی پسندیده می‌دانست و فرمودند بازرگانی و کشاورزی در نزد خداوند پاداش دارد (علی، ۱۴۰۱: ۴۴۴). و بازرگان راستگوی روز قیامت با صدیقان

و شهیدان محشور می‌شود (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۲۵/۱). حضرت علی (ع) رونق اقتصادی جامعه را در گرو توسعه‌ی صنعت، کشاورزی و تجارت می‌دانستند (منتظرالقائم، ۱۳۸۶: ۳۲۱). به مالک اشتر فرمودند که با بازرگانان به نیکویی رفتار کند و آنان را منبع اصلی سود، منفعت و تامین کننده وسایل رفاه و آسایش مردم می‌دانست که از مسیرهای سخت و دور عبور می‌کردند تا کالاها را به دست مردم برسانند. آن حضرت می‌فرمودند برخی از بازرگانان آرام و صلح طلب‌اند و از ستیزه‌جویی و فتنه‌انگیزی به دوراند. برخی دیگر افرادی بدمعامله، تنگ نظر، بخیل و محتکراند که فقط به فکر منافع خود هستند و برای مردم و جامعه سودمند نیستند (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

بازرگانی شغل پرخطر ولی پرسودی بود، بازرگانان از تجارت‌های خطرناک (زرین-کوب، ۱۳۸۹: ۴۵۱). و تورم قیمت‌ها سود بیشتری نصیب‌شان می‌شد (لومبارد، ۱۳۹۰: ۱۷۰). بازرگانان در همه‌ی دوران‌ها جزء طبقه‌ی بالای جامعه به شمار می‌آمدند. در برخی از دوران بنا بر مقتضیات زمان جزء طبقه‌ی خاصی محسوب نمی‌شدند ولی از زندگی مرفه‌ای در جامعه برخوردار بودند. اکثرشان در شهرها زندگی می‌کردند و دارای ثروت، خانه‌های بزرگ و زندگی اشرافی با خدمتکاران فراوان بودند. وضعیت زندگی بازرگانان ثروتمند مکه در صدر اسلام بسیار عالی بود (علی، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۴). در زمان امویان بازرگانان ثروتمند ایرانی در برخی موارد هزینه‌های لشگرکشی عرب‌ها به ماوراءالنهر را می‌پرداختند (دنت، ۱۳۵۸: ۷). در عصر عباسیان دولت در مواقع ضروری از بازرگانان وام‌های سنگینی می‌گرفت (میکل، ۱۳۸۱: ۲۲۱/۱) و ایرانیان ثروتمندترین بازرگانان مسلمان در مشرق آسیا بودند (نیرنوری، ۱۳۸۵: ۵۸۲/۱). به گفته‌ی ابن‌حوقل بازرگانان فارس از شهرهای دیگر حریص‌تر بودند و جمع‌آوری مال و ثروت را دوست داشتند (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۵۷). بازرگانان سیراف

نیز ثروتمند بودند و تمام ثروت آنان از راه تجارت دریایی و خرید و فروش عود، عنبر، کافور، عاج، جواهر، آبنوس، فلفل و... به دست می‌آمد (زیدان، ۱۳۸۹: ۳۷۹/۲). خانه‌ی یک تاجر عادی و متوسط بیش از ده هزار دینار می‌ارزید (حتی، ۱۳۸۰: ۴۳۷). بازرگانان نیشابور نیز ثروتمند بودند و ثروت بی‌شمار یک بازرگان مایه‌ی حیرت و شگفتی عبدالله بن طاهر شده بود (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۴۵۱). این امر نشان می‌دهد که بازرگانان ایرانی در تجارت و بازرگانی فعال و موفق بودند. بازرگانان عصر عباسی افرادی بسیار ثروتمند بودند. خریداران اصلی کالاهای گران‌قیمت چون جواهرات، فرش، لباس‌ها و ظرف‌های قیمتی و... افراد خاصی چون خلفاء، درباریان، بزرگان و ثروتمندان بودند مردم عادی قدرت خرید کالاهایی از این قسم را نداشتند. بازرگانان بیشتر در بغداد، بصره و شهرهای بزرگ اسلامی زندگی می‌کردند (زیدان، ۱۳۸۹: ۹۰۱/۵). مرفه‌ترین بازرگانان در این دوره بازرگانان ابریشم بودند و ارزش پولی یک محموله که از چین وارد می‌شد تقریباً پانصد هزار دینار می‌ارزید (مکی، ۱۳۸۳: ۲۹۰ و ۲۸۴).

### تجارت در قلمرو اسلامی

#### تجارت در صدر اسلام

اقتصاد عربستان به خصوص مکه بر تجارت استوار بود که به دو صورت سفرهای تابستانی و زمستانی انجام می‌شد. اعراب از طریق تجارت داخلی و خارجی امرار معاش می‌کردند. تجارت داخلی در شهرها و بازارهای منطقه بود ولی در تجارت خارجی بیشتر نقش واسطه تجاری شرق و غرب را به عهده داشتند. کالاهای وارداتی را به کشورهای دیگر صادر می‌کردند و از این طریق به سود و منفعت دست می‌یافتند. اعراب از دیرباز به تجارت اشتغال داشتند و مکه به تجارتش با یمن و شام شهرت داشت (سامر، ۱۳۹۱: ۱۹۹). قریش از فعال‌ترین قبایل عرب در امور تجاری به شمار می‌آمدند. پیشرفت و اقتدار مکه به وجود کعبه و اقدامات مهمی چون

تجمیع قبایل (طبری، ۱۳۷۵: ۸۱۰/۳ و ۸۱۰؛ یعقوبی، ۱۳۷۱: ۳۰۸/۱)، ایجاد مناصب اجتماعی، تاسیس دارالندوه (طبری، ۱۳۷۵: ۸۱۰/۳-۸۱۱)، برقراری ایلاف و پیمان-های تجاری ای (مقدسی، ۱۳۷۴: ۷۲۱/۲) که قصبی بن کلاب و هاشم بن عبد مناف در عرصه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انجام دادند، برمی گردد. در یثرب، طائف و یمن، به دلیل دارا بودن آب و هوای مساعد و زمین قابل کشت کشاورزی رونق داشت. پرورش شتر و گوسفند یکی از راه‌های امرار معاش اعراب بدوی و صحرائشین بود. غارت و راهزنی نیز بیشتر توسط بیابان‌نشینان صورت می گرفت.

قبل از اسلام راه‌های تجاری آسیا به اروپا به علت جنگ‌های ایران و روم تغییر کرده بودند. بازرگانی شهرهای شبه جزیره به خصوص مکه محدود شد. بازرگانان به رباخواری روی آوردند و تعداد بسیاری از مردم به ثروتمندان بدهکار شدند و فاصله طبقاتی بالایی در جامعه به وجود آمد (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۳). بازرگانان ثروتمند که دارای قدرت بسیاری بودند ریاست قوی‌ترین قبایل و انحصار تجارت را به خود اختصاص دادند (وات، ۱۳۴۴: ۴۹). اسلام موجب خطر منافع بزرگان و اشراف مکه شد که برای حفظ موقعیت اجتماعی خود به آزار و اذیت مسلمانان پرداختند و موجب مهاجرت آنان به مدینه شدند. مردم مدینه بیشتر به کشاورزی اشتغال داشتند و تجارت‌شان داخلی بود. مدینه در مسیر عبور کاروان‌های بازرگانی مکه به شام واقع شده بود و هنگام توقف کاروان‌ها مردم با آن‌ها معامله می-کردند (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۴۳). یهودیان ساکن مدینه اهل بازرگانی بودند و تجارت خرما، جو و گندم در شمال حجاز در انحصارشان بود (امینی، ۱۳۷۲: ۹۳). بعد از ورود مهاجران به علت افزایش جمعیت، نیاز به تولیدات کشاورزی بیشتر شد در نتیجه بازار داخلی این شهر رونق یافت (علی، ۱۳۷۵: ۳۶۹). مسلمانان برای مبارزه با مشرکان مکه و ضربه زدن به تجارت قریشیان مانع حرکت کاروان‌های تجاری‌شان به

شام می‌شدند، به آن‌ها حمله می‌کردند و اموال‌شان را به غنیمت می‌گرفتند (زرین-کوب، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۳). بعد از جنگ بدر برخی از قبایل بادیه‌نشین که امنیت راه‌های کاروانی را به عهده داشتند به مسلمانان ملحق شدند و راه‌های مهم تجاری مکه به شمال بسته شد (لاپیدوس، ۱۳۸۷: ۶۷) قریش نیز به دلیل ناامن بودن راه، مسیر تجاری را تغییر دادند و از عراق به شام سفر می‌کردند (بیهقی، ۱۳۶۱: ۳۲۷/۲؛ ابن-هشام، ۱۳۵۹-۱۳۶۰: ۶۳۴/۲).

قبایل اطراف مدینه که در طی سال با کالاهای خود برای داد و ستد به مدینه می‌آمدند نقش مهمی در توسعه‌ی تجارت بر عهده داشتند (ابن‌ادریس، ۱۳۸۶: ۳۰۰). حضرت محمد (ص) با تشویق تجارت (دورانت، ۱۳۸۰: ۲۳۱/۴)، بهره‌مندی از موقعیت مدینه<sup>۱</sup> (ابن‌ادریس، ۱۳۸۶: ۳۴ و ۲۷۶-۲۷۷) و سابقه و تجربه مردم شهر در تجارت و با مشارکت مهاجران و انصار به بازرگانی رونق بخشیدند (صدر، ۱۳۷۴: ۱۷۰). مسلمانان در مدینه به صرافانی می‌پرداختند و آن را نوعی تجارت می‌دانستند. فعالیت‌های صرافانی بر اساس فروش مستقیم طلا در برابر نقره انجام می‌شد (ابن-ادریس، ۱۳۸۶: ۳۰۰). انحصار تجارت با فتح مکه در اختیار بازرگانان مسلمانان قرار گرفت (صدر، ۱۳۷۴: ۱۷۱). آزادی تجارت در اسلام موجب رونق تجارت مدینه شد. بازرگانان دارای آزادی مطلق در خرید و فروش کالا بودند و انواع کالاها به مدینه وارد می‌شد. مدینه منطقه آزاد تجاری شد و جای مکه را در تجارت گرفت. مردم مکه بیشتر تاجر بودند و تولیدی نداشتند ولی مردم مدینه در دو زمینه‌ی تجارت و کشاورزی فعالیت می‌کردند که همین مسئله موجب شکوفایی شهر شد (صدر، ۱۳۸۳: ۵۰۹). مسلمانان با فتح سوریه (شام) مرکز تجاری، از یک طرف به بازرگانی فعال مردم سوریه در اروپای غربی پایان دادند و از طرف دیگر تعدادی از کارگران ماهر

<sup>۱</sup> مدینه ایستگاه و استراحت‌گاه کاروان‌های بازرگانی یمن به شام و شرق محسوب می‌شد که ضمن استراحت به داد و ستد مشغول می‌شدند.



صنایع نساجی به زیر سلطه‌ی اعراب درآمدند (بولنوا، ۱۳۸۳: ۲۳۵). تجارت مسلمانان تا دوره‌ی امویان بیشتر داخلی و منطقه‌ای بود. مسلمانان از طرفی مشغول غزوه‌ها، سریه‌ها و فتوحات بودند و سرمایه و فرصت کافی برای تجارت خارجی نداشتند. برخی افراد که دارای سرمایه‌ی کافی بودند به تجارت خارجی می‌پرداختند. از طرف دیگر خارجی‌ان نیز نمی‌توانستند در تجارت خارجی فعالیت گسترده‌ای داشته باشند چون اوضاع داخلی قلمروشان به دلیل فتح سرزمین‌شان توسط مسلمانان نابسامان و آشفته بود و تجارت بیشتر منحصر به مواد غذایی و نیازهای اولیه‌ی زندگی بود (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۲۵۱).

### تجارت در عصر امویان

در این دوره فتوحات مسلمانان به سرزمین‌های دیگر ادامه داشت. از جبل الطارق در غرب تا سند در شرق جزء قلمرو اسلامی گردید (گریمبرگ، ۱۳۶۹: ۵۷/۴؛ حورانی، ۱۳۳۸: ۸۲). این امر موجب پیدایش جنگجویان و رزمندگان شد به طوری که طبقه‌ی بازرگانان در خلافت اموی نقشی نداشتند و توجهی به آنان نمی‌شد. تجارت را تشویق نمی‌کردند و نقش مهمی در اقتصاد جامعه نداشت (متز، ۱۳۶۴: ۵۰۷/۲؛ مکی، ۱۳۸۳: ۲۸۲). فقط در برخی از شهرها محله‌هایی به صاحبان مشاغل و بازرگانان اختصاص یافته بود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۸/۶). پس از آرام شدن فتوحات اسلامی و پیوستن اعراب با ملل غیرعرب، تجارت در عالم اسلامی رونق یافت. دولت توسعه یافته بود، خلفا و ثروتمندان برای رفع نیاز کاخ‌ها و وسایل خوشگذرانی خود تجارت را تشویق می‌نمودند (سامر، ۱۳۹۱: ۱۹۹). با تصرف اندلس و سراسر آفریقای شمالی و ایران، تمامی تجارت دریای سرخ، رود نیل، سرزمین‌های اطراف دریای مدیترانه و تجارت ابریشم به انحصار مسلمانان درآمد و فعالیت بازرگانی از دوره‌ی قبل گسترش بیشتری یافت (بولنوا، ۱۳۸۳: ۲۳۵-۲۳۶). قبل از آن

بازرگانان برای ورود و خروج کالاهای خود عوارض پرداخت می‌کردند ولی در سرزمین‌های فتح شده برای بازرگانان مسلمان این مانع برداشته شد و بازرگانی کشورهای اسلامی در حد جهانی گسترش یافت (گریمبرگ، ۱۳۶۹: ۵۷/۴). از بازرگانان مسلمان فقط دو و نیم درصد، از اهل ذمه پنج درصد و از غیرمسلمانانی که در کشورهای غیراسلامی سکونت داشتند ده درصد (عشر) مالیات دریافت می‌کردند (یعقوب بن ابراهیم، ۱۳۳۵: ۲۰۳-۲۰۴).

در ایران بعد از سال‌ها رکود بازرگانی بعد از سقوط ساسانیان و جنگ و درگیری با مسلمانان تجارت دوباره رونق گرفت (مزارعی، ۱۳۸۴: ۲۷۰). در این دوره فقط عرب نژادان به کارهای حکومتی می‌پرداختند و برخی امور دیوانی به ایرانیان واگذار می‌شد. در دوره‌ی خلافت عبدالملک بن مروان شرط اصلی برای پرداختن به امور دیوان، مسلمان بودن و دانستن زبان عربی بود. همچنین، به دلیل استبداد و زورگویی والیان و حکام عرب، به دست آوردن این گونه شغل‌ها خطر مالی و جانی برای ایرانیان به همراه داشت. این امر موجب شد ایرانیان به تجارت روی آورند و به این دلیل که قبل از عرب‌ها و سایر ملت‌ها به راه‌های زمینی و دریایی هند و چین آشنایی داشتند بازرگانی مشرق را به دست گرفتند (نیرنوری، ۱۳۸۵: ۵۸۲). در دوره‌ی ولید بن عبدالملک (طوقوش، ۱۳۹۱: ۱۴۶؛ دورانت، ۱۳۸۰: ۲۵۰/۴) و عمر بن عبدالعزیز (بشارتی، ۱۳۷۹: ۱۲۵/۱) به امور داخلی کشور رسیدگی، امنیت و نظم برقرار شد. از طریق گشودن بازارهای جدید و اصلاح راه‌ها صنعت، کشاورزی و بازرگانی رونق گرفت. حجاج بن یوسف (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۴۶/۲؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۹۶) که در زمان عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک حاکم عراق بود (طبری، ۱۳۷۵: ۲۵۱۸/۸ و ۳۸۲۸/۹)، اصلاحاتی از جمله ساختار مالی، نظارت بر معیارهای وزن و سنجش کالاها بر اساس اصول ثابت انجام داد که زمینه‌ی رشد و رونق تجارت و اقتصاد عراق را فراهم نمود (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۲۶۹/۱).

### تجارت در عصر عباسیان

در این دوره فتوحات و کشورگشایی به پایان رسیده بود. در ابتدا خلفا برای حفظ حکومت و مبارزه با دشمنان به امر تجارت نپرداختند. به تدریج بازرگانی داخلی و خارجی به دلیل امنیت و وسعت قلمرو خلافت رونق یافت. عامه‌ی مردم در این دوره به دو گروه تقسیم می‌شدند. طبقه‌ی بالا دانشمندان، هنرمندان، صنعتگران، بازرگانان و پیشه‌وران بودند که به طبقه‌ی اشراف نزدیک بودند و طبقه‌ی پایین از کشاورزان، چوپانان و روستائینان تشکیل می‌شدند (حتی، ۱۳۸۰: ۴۳۴). بازرگانان در این دوره از طبقه‌ی اشراف نبودند بلکه طبقه‌ی متوسط جامعه به شمار می‌آمدند چون اشراف تجارت را در حدّ شأن و مقام خود نمی‌دانستند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۸/۶). بازرگانان عرب قبل از اسلام و سال‌ها بعد از اسلام واسطه‌ی تجارت آسیا، اروپا و آفریقای شمالی بودند ولی در این دوره اعراب مسلمان خود مستقیماً وارد تجارت با این سرزمین‌ها شدند (مزارعی، ۱۳۸۴: ۱۴۶ و ۲۷۰). به دنبال توقف فتوحات، کسب غنائم نیز به پایان رسید. خلفای عباسی به فکر منبع درآمد جدیدی بودند که بتوانند از طریق آن هزینه‌های دولت و کشور را تامین نمایند به همین منظور به امور کشاورزی، صنایع، معادن و تجارت توجه‌ای ویژه نمودند و با ایجاد فضایی مناسب، اوضاع اقتصادی کشور از رشد و رونق بالایی برخوردار شد (هیئت مولفان، ۱۳۸۳: ۳۲۷/۱؛ میکمل، ۱۳۸۱: ۱۹۲/۱).

تا هنگامی که بغداد مرکز خلافت بود تجارت میان خلیج فارس، هند و چین از یک طرف و خلیج فارس، آفریقای شرقی و دریای سرخ از طرف دیگر بسیار رونق داشت (حورانی، ۱۳۳۸: ۷۰) و تجارت آن از هر لحاظ از اروپا بزرگ‌تر، سازمان یافته‌تر، جلوتر و غنی‌تر بود (لوئیس، ۱۳۸۶: ۱۸۴). سه قرن اول خلافت عباسیان به دلیل توجه خلفا به ادبیات، کلام، فلسفه، علوم طبیعی و مسائل اقتصادی تمدن

اسلامی بسیار شکوفا شد (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۷). دوره‌ی اول عباسی از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به اوج ترقی و شکوه خود رسید و دوران طلایی نامیده شد. در دوره‌ی هارون و مامون بغداد به نهایت عظمت خود رسید و به مرکز تجارت جهانی تبدیل گردید (حتی، ۱۳۸۰: ۳۷۶؛ طقوش، ۱۳۹۰: ۸۹). اعراب در انتقال کالا با مسیحیان، یهودیان و ایرانیان همکاری می‌کردند و از این طریق حمل و نقل و داد و ستد در شهرها افزایش یافت (دورانت، ۱۳۸۰: ۲۶۷/۴). صرافی در دست یهودیان بود و در بغداد و سایر شهرهای بزرگ صرافی موجود بود که با سود بالا به دولتیان وام می‌دادند (زیدان، ۱۳۸۹: ۹۰۳/۵). بازرگانان به صرافان در بازار احتیاج داشتند در سرزمین‌ها و شهرهای مختلف هر کدام دارای پول مخصوصی بودند. این افراد پول تاجران را به پول مورد نیازشان در ازای مبلغی معین تبدیل می‌کردند.

بازرگانان در عصر هارون (گوستاولویون، ۱۳۳۴: ۲۱۲). به دلیل رونق تجارت اتحادیه‌ای به منظور نظارت بر داد و ستد و جلوگیری از تقلب و فریب تشکیل دادند. رئیس اتحادیه را «رئیس‌التجار» می‌نامیدند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۹/۶). این فرد از مقتدرترین و بانفوذترین بازرگانان بود که اعضای آن از بازرگانان و یا نمایندگان‌شان تشکیل می‌شدند و آن‌ها را «امنا» می‌نامیدند. هریک از مراکز بازرگانی دارای اتحادیه جداگانه‌ای برای خود بودند (علی، ۱۴۰۱: ۴۱۱). بازرگانان مسلمان مفهوم مشارکت در کسب و کار را ابداع کردند یعنی سرمایه‌ای که بازرگانان برای تجارت استفاده می‌کردند یا متعلق به خودشان بود و با سرمایه‌ی خود کالا خرید و فروش می‌کردند و یا از طریق مشارکت با بازرگانان دیگر به تجارت می‌پرداختند و به نسبت مبلغی که هر کدام سرمایه‌گذاری کرده بودند در سود و زیان شریک می‌شدند. گاهی خلیفه و مقامات دولتی نیز برای کسب درآمد بیشتر در بخش بازرگانی سرمایه‌گذاری می‌کردند تا از این طریق به ثروت‌شان افزوده شود (هولت و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۶۲۳/۲). تعدادی از بازرگانان نیز فقط برای خلیفه تجارت می‌کردند

که «وکیل خلیفه» نامیده می‌شدند. در این دوره «دیوان مصادرات» شکل گرفت (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۹/۶). افزایش قیمت کالا و کمبود پول به سود بازرگانان و درباریان بود. بازرگانان از این فرصت بهره می‌بردند و سرمایه‌ی خودشان را یا صرف خرید کالاهای سودآور می‌کردند و یا در شرکت‌های بازرگانی سرمایه‌گذاری می‌کردند. درباریان نیز از تاجران مالیات سنگینی می‌گرفتند. در برخی مواقع تاجران به دلیل افزایش ثروت‌شان مورد خشم و حسادت خلیفه و درباریان قرار می‌گرفتند و به همین دلیل به بهانه‌های مختلف اموال‌شان مصادره می‌شد (مکی، ۱۳۸۳: ۲۸۳).

#### عوامل موثر بر رشد و توسعه‌ی تجارت مسلمانان

تشکیل امپراتوری گسترده اسلامی از اسپانیا و شمال آفریقا تا آسیای مرکزی و اقیانوس هند نقش بسیار مهمی در رشد و توسعه‌ی بازرگانی داشت. اقوام و ملیت‌های گوناگون با انواع فعالیت‌های اقتصاد کشاورزی، صنعتی، دریایی و پولی در یک نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دینی متمرکز شدند که موجب سهولت در امر بازرگانی گردید (مزارعی، ۱۳۸۴: ۲۶۹).

#### امنیت

مهم‌ترین عامل رشد و توسعه‌ی بازرگانی داخلی و خارجی را می‌توان امنیت جاده‌ای و دریایی یک سرزمین دانست. وجود کعبه در مکه موجب امنیت مردم برای مراسم حج و تجارت بود که در طول ماه‌های حرام جنگ و خونریزی متوقف می‌شد. پیمان‌ها از جمله ایلاف و روابط سببی با قبایل دیگر نیز موجب امنیت مسیرهای تجاری می‌شد. مکیان این امنیت را بیشتر برای منافع و مصلحت خود برقرار می‌کردند تا تجارت و بازرگانی‌شان رونق یابد (علی، ۱۳۷۵: ۱۷۱). در عصر امویان، خلفا برای رونق تجارت و حفظ امنیت کاروان‌های تجاری امکانات رفاهی در مسیر

حرکت کاروان‌ها برای بازرگانان فراهم نمودند(عثمان، ۱۳۷۶: ۲۴۱). خلفای عصر اول عباسی نیز اقداماتی از جمله احداث بناها و کاروان‌سراها، ایجاد شبکه‌ای از راه‌های تجاری و برقراری ایستگاه‌های نگهبانی در راه‌ها جهت امنیت جامعه به عمل آوردند که موجب گسترش امنیت، آبادی شهرها و تبدیل شدن بغداد به مرکز تجاری، فرهنگی و هنری شد(خضری، ۱۳۸۴: ۴۵؛ طقّوش، ۱۳۹۰: ۷۴). هارون و مامون در قراردادی که با امپراتوری روم بستند امنیت راه‌ها، شهرها و گسترش بازرگانی بین دو طرف را مدنظر قرار دادند(طبری، ۱۳۷۵: ۵۱۲۱/۱۲ و ۵۷۴۸/۱۳-۵۷۴۹). علاوه بر آن هارون و مامون برای سرکوب ساختن دزدان دریای پارس که در مسیر تجاری هند و چین اختلال ایجاد می‌کردند و بزرگ‌ترین خطر برای مسافرت و تجارت دریایی محسوب می‌شدند، اقداماتی به عمل آوردند(رائین، ۲۵۳۶: ۳۰۵/۱؛ افشار(سیستانی)، ۱۳۷۶: ۱۸۴). واثق عباسی نیز برای رونق بازرگانی امنیت را در راه‌های تجاری شمال جزیره‌العرب برقرار کرد(طقّوش، ۱۳۹۰: ۱۷۹).

عدم امنیت در سرزمینی بر تجارت تاثیر فراوانی داشت و منجر به رکود بازرگانی خارجی و کمی کالاها در بازارها می‌شدند. جنگ، زد و خورد، غارت، راهزنی، حمله به کاروان‌های تجاری و خرابی جاده‌ها و پل‌ها علاوه بر خطراتی که در مسیرهای تجاری برای کاروان‌ها به همراه داشت موجب عدم حضور به موقع کاروان‌ها به محل تجارت می‌شد و منجر به ضعف و یا قطع داد و ستد در منطقه یا سرزمینی می‌گشت. (بولنوا، ۱۳۸۳: ۲۴۸؛ علی، ۱۳۹۱: ۶۰). عدم امنیت در تجارت دریایی از جمله دزدی و طوفانی شدن دریا در برخی مواقع منجر به شکستن و از بین رفتن کشتی‌ها و کالاها می‌شد(حورانی، ۱۳۳۸: ۹۵؛ تاجر سیرافی، ۱۳۸۱: ۵۴). اولین رکود تجارت دریایی عرب‌ها در خاور دور در سال ۱۴۱ هجری بعد از واقعه-

ی آتش سوزی بندر خانفو(کانتون) در چین اتفاق افتاد(رائین، ۲۵۳۶: ۳۰۰/۱). زُطها<sup>۱</sup> در دوره‌ی معتصم با آزار، اذیت، غارت بازرگانان، جلوگیری از رسیدن مواد خوراکی و کالاها به بغداد و گرفتن باج و مالیات از بازرگانان و کشتی‌ها موجب گرانی و بازار سیاه در عراق شده بودند(طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۰/۱۳؛ خضری، ۱۳۸۴: ۹۳؛ طقوش، ۱۳۹۰: ۱۶۸). که این امر منافع اقتصادی و امنیت دولت را به خطر انداخته بود و موجب رکود بازرگانی در این منطقه شده بود.

### راه‌های تجاری

راه‌ها به خصوص راه‌های تجاری که فعالیت‌های بازرگانی به آن وابسته بودند از اهمیت بالایی در پیشرفت تجارت برخوردار بودند. وجود راه‌های متعدد میان اقیانوس هند و دریای مدیترانه که از جنوب شرقی به شمال غربی امتداد داشتند خلیج فارس و دریای سرخ را به دریای مدیترانه، دریای سیاه و دریای خزر متصل می‌کردند. راه‌های کاروانی نیز از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده می‌شدند که از صحراها و کویرهای آسیا و آفریقا می‌گذشتند. جاده‌ی ابریشم<sup>۲</sup> (پیرنیا و افسر، ۱۳۷۰، ۸۵-۸۶؛ بقائی، ۱۳۹۱، ۱۸-۱۹)، جاده‌ی بخور<sup>۳</sup> (مزرعی، ۱۳۸۴: ۱۴۶؛ اجتهادی، ۱۳۶۳: ۳۷؛ قره‌چانلو، ۱۳۸۰: ۲۴۳/۱). و راه ادویه<sup>۴</sup> مهم‌ترین راه‌های بازرگانی خشکی و دریایی سرزمین‌های اسلامی بودند(ماله، ۱۳۶۶: ۳؛ پاکزاد، ۱۳۹۰: ۱۶۵). در قرن دوم گسترش قلمرو اسلامی و فعالیت تجاری، راه‌های ارتباطی بغداد به ایران،

<sup>۱</sup> . کولی‌ها یا کارگران هندی بودند که در بندرهای عراق و به خصوص بصره به بارگیری و تخلیه‌ی کشتی‌ها مشغول بودند.

<sup>۲</sup> . این جاده از چین در شرق تا انطاکیه در غرب امتداد داشت.

<sup>۳</sup> . این جاده از جنوب و مغرب شبه جزیره عربستان شروع می‌شد و در غزه پایان می‌یافت.

<sup>۴</sup> . راهی دریایی بود که از هند شروع می‌شد و پس از عبور از اقیانوس هند، خلیج فارس، دریای عرب، دریای سرخ و مصر به اسکندریه در کنار دریای مدیترانه پایان می‌یافت.

هند، چین، نواحی آفریقا، اندلس (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۴۶). و روسیه (مکی، ۱۳۸۳: ۲۹۸؛ علی، ۱۴۰۱: ۴۴۴). زمینه‌ی ارتباط را بین سرزمین‌های مختلف برقرار می‌کرده است. مسلمانان برای ارتباط بازرگانی با هند و چین، با تصرف ایران و مناطق مهمی که به هند و چین می‌رسید و با سرکوب راهزنان امنیت راه‌های تجاری را برقرار کردند. بسیاری از افراد از سوی خلفا و وزرای آن‌ها مامور شدند تا اطلاعات مربوط به مسافت راه‌ها و دیگر ویژگی‌های طبیعی، انسانی و اقتصادی را جمع‌آوری کنند (یاری، ۱۳۸۸: ۱۸۶-۱۸۷). در دوره‌ی سفاح هدف مسلمانان تسلط بر راه تجارت جهانی شرق، یعنی هند و چین و همچنین محدود کردن نقش چین در تجارت جهانی بود (طقوش، ۱۳۹۰: ۳۵). منصور عباسی نهری از رود فرات تا شهر بغداد روانه کرد تا کالاهای شام و جزیره به آسانی به بغداد برسد (بیانی، ۱۳۷۷: ۱۲۵). پیشرفت و توسعه‌ی راه‌های ارتباطی زمینی، دریایی و رودخانه‌ای که گسترش کاروان‌ها و کشتی‌های تجاری را دربرداشت موجب سهولت بازرگانی در جهان گردید.

### بازارها و اصناف

بازارها محل خرید و فروش کالاها و مرکز تجارت و صنایع بودند. بازارها در بازرگانی داخلی و خارجی و در زندگی اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی داشتند. بعد از مسجد مهم‌ترین عنصر شهرهای اسلامی بودند و ستون اصلی شهر را از نظر اقتصادی تشکیل می‌دادند (سعیدی رضوانی، ۱۳۶۸: ۱۰۸). موقعیت بازار و فعالیت بازاریان موجب توجه حکومت‌ها به بازار می‌شد. اجرای قانون و نظارت بر بازار در دوره‌های مختلف اسلامی زیر نظر حکومت اسلامی اداره می‌شد. ماموران حکومت و گاهی خلفا شخصاً به بازار سرکشی و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند و به نظم داد و ستد می‌پرداختند و بازاریان را به معامله‌ی نیکو امر می‌کردند (واقدی، ۱۳۷۴: ۲۱/۳؛ ابن هلال ثقفی، ۱۳۷۱: ۴۴). خلفایی که به بازرگانی توجه خاص



داشتند مراقبت و نظارت بر بازارها، سنگ‌ها، پیمان‌ها و قیمت‌ها را به عهده‌ی عامل بازار قرار می‌دادند تا فروشندگان تقلب نکنند (حسن، ۱۳۹۲: ۹۵۷). ناظر بازار را عامل السُّوق (عثمان، ۱۳۷۶: ۲۴۲؛ مکی، ۱۳۸۳: ۲۹۳). یا صاحب السُّوق (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۳۴۸/۱). می‌نامیدند و در عصر عباسیان محتسب نامیده می‌شد (علی، ۱۳۷۵: ۲۵۳). رشد شهرها و پیشرفت و رونق تجارت بر بازارها تاثیر گذاشتند. بازارها که قبل از آن عمومی بودند بر اساس نوع کالا تقسیم‌بندی و صنف‌بندی شدند (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۷۴). بدین ترتیب که هر بازار به یک نوع حرفه و کسب اختصاص یافت. هر حرفه نیز دارای رئیسی بود که از طرف دولت انتخاب می‌شد. از جمله عوامل ایجاد بازارهای تخصصی، جلب مشتری بیشتر، جداسازی صنایع گران‌بها از صنایع کم‌بها، آگاهی سریع‌تر از قیمت‌های خرید و فروش در بین همکاران، آسان‌تر بودن مراقبت و نظارت حکومت بر بازار و دسترسی سریع‌تر مردم به کالاهای مورد نیاز بود (الشیخلی، ۱۳۶۲: ۵۸-۵۹). ترتیب و تنظیم بازارها در صدر اسلام به وجود آمدند و پیامبر (ص) در مدینه بازارهای تخصصی برپا کردند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۲). بازارها در طی دو قرن گسترش پیدا کردند و شامل اصناف متعددی شدند از جمله بازارهای مخصوص بزازان (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۳۲؛ حموی، ۱۳۸۰: ۸۱۶/۱)، گل، خوراکی، زرگران، گوسفند، کتاب، کالاهای چینی (احسن، ۱۳۶۹: ۱۵۸)، صابون (طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۴۸/۵)، شیرینی، صراف‌ها، آرد، نانوایان، برده، سفیدگرها، آهنگرها، رفوگرها، افزارهای جنگ، قصابان، بریان‌گران، خرما، ماهی، شتر، مرغ، دباغان، باقلا، کاغذ، کفاشان، عطاران، روغن، حریر، جواهر، دارو، میوه و... بودند (الشیخلی، ۱۳۶۲: ۵۶-۵۹) که در بغداد و سایر شهرهای اسلامی برپا می‌شدند.

عرب‌ها برای رونق بخشیدن به تجارت، بازارهایی را در شمال و جنوب به وجود آوردند. بازارهای موسمی در روزهای معینی از سال در شبه‌جزیره برپا می‌شدند. این بازارها در ماه‌های حرام برگزار می‌شدند تا از دستبرد راهزنان در امان باشند. در میان عرب قومی بودند که هرگاه در این بازارها می‌آمدند به ظلم و ستم می‌پرداختند و به آن‌ها "مُجْلُون" (حلال شمرندگان) می‌گفتند. کسانی نیز بودند که این کار را ناپسند می‌شمردند و خودشان را برای یاری ستم‌دیده و جلوگیری از خون‌ریزی آماده می‌کردند و آن‌ها را "الذاده المحرمون" (حمایت‌کنندگان و حرام‌شمارندگان) می‌نامیدند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۳۵۰/۱). بازارهای مهمی چون دومه‌الجدل، مشقر، صحار، دبا، شحر، عدن، صنعا، رایبه، ذی‌المجاز و عکاظ که در ایام معین در حجاز برپا می‌شد در شکوفایی آن موثر بود (بیرونی، ۱۳۶۳: ۵۲۱؛ یعقوبی، ۱۳۷۱: ۳۴۹/۱-۳۵۰). در صدر اسلام به منظور حمایت از دکان‌داران و زمینه‌سازی برای رشد و رونق بازار مسلمانان در مدینه در مقابل بازار یهودیان و مشرکان مالیاتی وضع نشد (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۲: ۴۷۹). خلفا برای رونق بازرگانی بازارهایی را تشکیل دادند. معاویه در بازار مدینه دو ساختمان به نام‌های دارالقطران و دارالنقصان بنا کرد که با اجاره دادن آن‌ها سنت اجاره‌ی محل تجارت پایه‌گذاری گردید. عبدالملک بن مروان تعدادی "قیساریه" در فسطاط بنا کرد که قیساریه العسل، قیساریه الحبال، قیساریه الکباش و قیساریه البز از جمله‌ی آن بازارها بودند. به دستور هشام بن عبدالملک بازارهایی در قیروان، مدینه، کوفه و فسطاط بازسازی و احداث گردید (عثمان، ۱۳۷۶: ۲۳۹-۲۴۰). در عصر عباسیان با رشد و رونق اقتصاد و توجه خلفا به تجارت بر تعداد بازارها افزوده شد (تاد، ۱۳۴۲: ۲۸۱). بصره دارای سه بازار قطع‌الکلا در کنار نهر، بازار بزرگ مرید و باب‌الجامع بود (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۶۲/۱). بازار مرید از نخستین و مشهورترین بازارهای اسلامی بود که در دوره‌ی امویان به بازار عمومی مبدل گردید. در عصر عباسیان برای جلب انواع کالا از سراسر جهان به «خزانة العرب» ملقب گردید و به

صورت بازار بزرگ جهانی درآمده بود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۱/۳۵۴-۳۵۵). بغداد دارای بازار و اصناف متعددی بود از جمله بازار خنافس (طبری، ۱۳۷۵: ۴/۱۶۲۴)، بازار «باب الشّام»، بازار «باب البصره» (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱۳ و ۱۶)، بازارهای معروف رصافه که سوق العطش و سوق الریّ نام داشت (بیانی، ۱۳۷۷: ۱۲۸ و ۱۳۰) بازار «باب الطاق» (قره چانلو، ۱۳۸۵: ۱/۲۵) سوق الثلاثاء (سه شنبه بازار) (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/۲۷۵) و در قسمت غربی بغداد منطقه‌ی تجاری پایتخت عباسیان، بازار کرخ بود (مکی، ۱۳۸۳: ۱۲۵).

#### صادرات و واردات کالاها

افزایش تولیدات کشاورزی و صنعتی، افزایش صادرات و واردات، افزایش مصرف کالاهای تجملاتی و روابط بازرگانی با نواحی گوناگون در رونق تجارت بسیار موثر بود. بازرگانان کالاهایی چون انواع پارچه‌های نفیس، عطریات، ادویه‌جات، سنگ‌های قیمتی، مصنوعات گران‌قیمت، بردگان و کنیزان، انواع میوه، مواد غذایی، معدنی و سایر محصولات ضروری را در کشورهای مختلف داد و ستد می‌کردند. قلمرو اسلام شامل سرزمین‌هایی با تولیدات کشاورزی، معدنی، صنعتی و سازمان بازرگانی‌ای بود که جزء مهم‌ترین مناطق اقتصادی محسوب می‌شدند. سرزمین‌های بین‌النهرین، ایران، مصر، شمال آفریقا و اندلس از لحاظ کشاورزی، قفقاز، آفریقای شمالی و شرقی، اسپانیا، هند و سودان از لحاظ معادن، شهرهای ایران، بین‌النهرین، سوریه و مصر از نظر تولیدات صنعتی و بنادر خلیج فارس، دریای سرخ، سوریه، اسکندریه، سیسل و جبل‌الطارق که دارای بنادر بزرگ و مراکز کشتی‌رانی بودند از نظر سازمان بازرگانی و دریانوردی به اقتصاد سرزمین‌های اسلامی کمک می‌کردند (لومبارد، ۱۳۹۰: ۲۳-۲۴).

بازرگانی در شبه جزیره عربستان به علت وجود عدن و عمان مفید و پر رونق بود. بازار منا، اقیانوس هند، جدّه، جار، انبارهای مصر، وادی القراء، شام، عراق و یمن مرکز خرید و فروش سربند، عقیق، پوست و برده بودند. محصولات چوب دارویی، عطرها، مشک، زعفران، بکم، ساج، ساسم، عاج، لولو، دیبا، مهره یاقوت، آبنوس، نارگیل، قند، اسکندروس، صبر، آهن، سرب، خیزران، سفال، صندل، بلور، فلفل و کندر به عمان وارد سپس به عراق و مشرق صادر می شدند. علاوه بر کالاهای ذکر شده، عنبر، مشروبات، سپر، خدمتگذاران حبشی و پوست پلنگ به عدن وارد سپس به مکه و مغرب صادر می شدند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۳۷). با رونق و گسترش بازرگانی در قرن دوم و سوم انواع کالاها و تولیدات کشاورزی، صنعتی، دامی و معدنی از سراسر جهان توسط بازرگانان کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی به طور مداوم به بغداد وارد می شدند. این امر به پیشرفت سطح زندگی، رفاه ساکنان و افزایش جمعیت این شهر کمک کرد. بازرگانان از چین حریر، چینی، چای، انواع داروها (گوستاولوبون، ۱۳۳۴: ۷۲۰)، مشک، عود، زین، برگ، دارچین، کاشی، فلزات و رنگ، از هند فلفل و سایر ادویه، عطر (علی، ۱۴۰۱: ۴۱۶)، ظرفها، نارگیل، فیل، اسلحه و سنگهای قیمتی (جواهر)، از یمن عطر و بوهای خوش (حتی، ۱۳۸۰: ۳۸۶؛ حورانی، ۱۳۸۷: ۷۵؛ حسن، ۱۳۹۲: ۹۵۷)، از تبت مشک (میکل، ۱۳۸۱: ۲۱۲/۱)، از ایران انواع محصولات و کالاها چون انواع پارچه، مواد معدنی، غذایی، خشکبار، بقولات، انواع عطر، گلاب (حتی، ۱۳۸۰: ۳۸۶؛ لوکاس، ۱۳۶۶، ۳۶۰/۱) و برف<sup>۱</sup> (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۵۲۱/۶؛ میرجلیلی و دیگران، ۱۳۸۹: ۶۳)، از جزیره خواروبار (طقوش، ۱۳۹۰: ۶۰)، از ارمنستان چوب ساختمانی، پستی و قالیچه،

<sup>۱</sup> برف از کالاهای مهم صادراتی ایران بود که در طول زمستان از کوهستانهای غربی جمع، به بغداد فرستاده و در سردابهای زیرزمینی ذخیره می شد. برف در سراسر تابستان برای سرد نگه داشتن مواد غذایی و معتدل کردن هوای سردابهای خلیفه و ساکنان ثروتمند شهر به کار می رفت.

از شام روغن، انار، سلاح، شیشه و آهن، از عربستان یاقوت، اسلحه و دیبای منقش (مکی، ۱۳۸۳: ۲۹۹؛ حتی، ۱۳۸۰: ۳۸۶)، از روسیه پوست روباه، عسل و موم، از اروپا خز، عسل، برده و الوار (دان، ۱۳۸۲: ۱۴۶/۲؛ تاد، ۱۳۴۲: ۲۸۶)، از هند و آفریقا مواد اولیه کشتی سازی مثل چوب ساج و درخت نارگیل (هولت و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۶۲۲/۲)، از مصر برنج، گندم، کتان و انواع کاغذهای رنگین (حتی، ۱۳۸۰: ۳۸۶) و از آفریقا عاج، طلا، مروارید، سنگ‌های قیمتی و بردگان به بغداد وارد می‌کردند (حکیمی، ۱۳۸۳: ۴۴/۳؛ میکمل، ۱۳۸۱: ۲۱۲/۱). بازرگانان انواع کالاها را پس از ورود به بغداد و مصرف داخلی مازاد آن را به بازارهای جهانی شرق دور، اروپا و آفریقا صادر می‌کردند (حتی، ۱۳۸۰: ۳۸۶-۳۸۷؛ حسن، ۱۳۹۲: ۹۵۷).

#### پول و ضرب سکه‌ها

افزایش معاملات و خدمات تجاری، تقاضا برای پول را پدید می‌آورد که به عنوان رکنی ضروری در مبادلات ایفای نقش می‌کند. جامعه‌ی اسلامی در ابتدا دارای پول خاص خود نبود و از درهم و دینار ایران و روم در معاملات استفاده می‌کردند. در نیمه‌ی دوم قرن اول هجری با اقدامات عبدالملک بن مروان سکه‌های اسلامی ضرب شدند (واقدی، ۱۳۷۴: ۳۴۵/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/۱۳؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۶۵۳). وجود دارالضرب‌های فراوان در قلمرو اسلامی از جمله ایران، ماوراءالنهر، عراق، شام و آفریقا طی قرون دوم و سوم هجری گویای استقلال مالی مسلمانان بود (عقیلی، ۱۳۷۷: ۳۹۶-۴۰۰؛ اشپولر، ۱۳۷۹: ۲۴۲/۲-۲۵۱؛ شمس اشراق، ۱۳۶۹: ۴۲-۵۳ و ۱۲۷-۱۲۸ و ۱۳۱-۱۳۴ و ۱۳۹-۱۴۷؛ قاسم‌بگلو، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۶). با گسترش بازرگانی، بازرگانان مسلمان علاوه بر سکه از پول اعتباری در داد و ستد استفاده می‌کردند (کورزین، ۱۳۸۶: ۱۲ و ۶۳؛ حورانی، ۱۳۸۷: ۷۸) که از مزایایی چون امنیت و حمل و نقل آسان برخوردار بودند. در عصر عباسیان با افزایش محصولات

کشاورزی و رشد صنعت و بازرگانی پول اهمیت بیشتری یافت و یک نظام پولی بین‌المللی به وجود آمد. ضرب سکه‌های نقره به صورت پراکنده بودند. ضرب سکه‌های طلا به دلیل دسترسی مقدار زیاد به فلزات گران‌بهایی چون طلای آفریقا روزبه‌روز بیشتر می‌شدند (هولت و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۶۲۷/۲). سکه‌ی نقره بیشتر در مناطق بومی و اسلامی به منظور تجارت داخلی استفاده می‌شد ولی سکه‌ی طلا برای تجارت خارجی و معاملات راه دور کاربرد بیشتری داشت. گسترش ضرب سکه، پائین آمدن بهای فلزات قیمتی، رواج صرافی، چک و سفته، انباشت و ذخیره‌ی موجودی‌های نقدی و استفاده از انواع پول‌ها در داد و ستد نقش مهمی در پیشرفت و رونق بازرگانی بر عهده داشت (مکی، ۱۳۸۳: ۲۸۲-۲۸۴؛ الشیخلی، ۱۳۶۲: ۱۲-۱۵).

علاوه بر موارد ذکر شده عواملی چون افزایش جمعیت، گسترش شهرها، بالا رفتن سطح زندگی و رفاه موجود در آن، پیشرفت تمدن، گسترش قلمرو اسلامی، گسترش زبان عربی به عنوان زبان تجاری بین‌المللی و مبادله، همکاری بین بازرگانان،<sup>۱</sup> ایجاد شرکت‌ها و اتحادیه‌های بازرگانی در روند رونق بازرگانی در عصر عباسیان سرعت بخشید و بازرگانی از مهم‌ترین ارکان زندگی اقتصادی جامعه اسلامی گردید (مکی، ۱۳۸۳: ۲۸۲-۲۸۴؛ الشیخلی، ۱۳۶۲: ۱۲-۱۵).

### نتیجه

تجارت و بازرگانی به دو صورت داخلی و خارجی در شبه جزیره عربستان انجام می‌شد. تجارت از جایگاه بالایی در مکه برخوردار بود و رکن عمده و اصلی اقتصاد مکه را تشکیل می‌داد. با فتح مکه انحصار تجارت در اختیار مسلمانان قرار گرفت.

<sup>۱</sup> . عرب و غیر عرب، مسلمان و غیر مسلمان با هم کار می‌کردند و در زمان ورشکستگی یکی از بازرگانان، همکاری همکارانش به او سرمایه‌ای می‌دادند تا به کسب خود رونق دهد. همچنین از فراوانی و کمبود کالا در بازار به همدیگر اطلاع می‌دادند.

مسلمانان به دلیل جنگ‌ها و کمبود سرمایه به تجارت منطقه‌ای می‌پرداختند. در قرن اول به علت درگیری مسلمانان با کشورهای مختلف و کسب غنایم فراوان، فرصتی برای بازرگانی وجود نداشت و تجارت نقش مهمی در اقتصاد جامعه ایفا نمی‌کرد. جامعه‌ی اسلامی نیز به تاجر و تجارت توجهی نداشت. اما با پایان یافتن فتوحات فعالیت اقتصادی بازرگانان از قرن دوم در سرزمین‌های دوردست شروع شد. در دوره‌ی عباسیان بازرگانان به عنوان یک طبقه در جامعه به شمار می‌آمدند و تجارت نقش اساسی در اقتصاد بر عهده گرفت و در حد جهانی توسعه یافت. در هر جامعه-ای عواملی موجب رشد اقتصاد و به تبع آن تجارت می‌شود. احداث راه‌های تجاری خشکی و دریایی که زمینه‌ی ارتباط را بین سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی طی قرون اول تا سوم هجری برقرار می‌کرده است و امنیت آن‌ها، انواع کالاها و محصولات نفیس و کمیاب مناطق مختلف که توسط بازرگانان مسلمان و غیرمسلمان بین سرزمین‌های مختلف از طریق بازارها و اصناف که از نظر اقتصادی و اجتماعی جایگاه ویژه‌ای در تجارت داشتند داد و ستد و معامله می‌شدند که زمینه‌ی رشد و رونق بازرگانی را فراهم آوردند. ضرب سکه و استفاده از انواع پول‌ها چون سکه‌ها و پول‌های اعتباری در فعالیت‌های اقتصادی نقش مهمی در پیشرفت بازرگانی بر عهده داشت. علاوه بر آن گسترش زبان عربی، تامین تسهیلات رفاهی، افزایش تولیدات کشاورزی و صنعتی، افزایش مصرف کالاهای تجملاتی، پیشرفت تمدن، گسترش شهرها، رواج صرافی، پائین آمدن بهای فلزات قیمتی، همکاری بین بازرگانان نقش مهمی در توسعه‌ی اقتصادی بر عهده داشتند. در اثر چنین شرایطی تمدن اسلامی عصر عباسیان رونق و شکوفایی یافت و به دوران طلایی خود رسید. بازرگانی در این دوره از مهم‌ترین ارکان اقتصاد شد و جامعه اسلامی مقام اول را در تجارت جهانی کسب کرد و بغداد به مرکز تجارت جهانی بدل گردید.

## منابع

۱. ابن ادریس، عبدالله العزیز (۱۳۸۶)، مدینه در آستانه بعثت، ترجمه هادی انصاری، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۲. ابن الاثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.
۳. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶)، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: آگه.
۴. ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورۃ الارض)، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
۵. ابن خردادبه (۱۳۷۱)، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، با مقدمه‌ای از آندره میکل، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل با همکاری موسسه فرهنگی حنفاء.
۶. ابن هشام، عبدالملک (۱۳۶۰-۱۳۵۹)، سیرت رسول الله (ص) مشهور به سیره النبی، ترجمه و انشای: رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، مقدمه و تصحیح: اصغر مهدوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۷. ابن هلال ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید (۱۳۷۱)، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. ابوالفداء (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۹. اجتهادی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره امویان، تهران: سروش.
۱۰. احسن، محمد مناظر (۱۳۶۹)، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان (۱۷۰-۲۸۹هـ، ۷۸۹-۹۰۲م)، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی.



۱۱. اشیپولر، برتولد (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۲. افشار (سیستانی)، ایرج (۱۳۷۶)، جغرافیای تاریخی دریای پارس، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۱۳. امینی، محمدهادی (۱۳۷۲)، تاریخ مکه، ترجمه محسن آخوندی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱)، سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
۱۵. بشارتی، علی محمد (۱۳۷۹)، تاریخ تحلیلی اسلام و ایران (از ظهور اسلام تا سقوط بغداد)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.
۱۶. بقایی، حمید (۱۳۹۱)، ژئوتوریسم جاده ابریشم، تهران: زیتون سبز.
۱۷. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
۱۸. بولنوا، لوس (۱۳۸۳)، راه ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۹. بیانی (اسلامی ندوشن)، شیرین (۱۳۷۷)، تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، جام.
۲۰. بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: امیرکبیر.
۲۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین (۱۳۶۱)، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۲. پاکزاد، جهان‌شاه (۱۳۹۰)، تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران (از آغاز تا سلسله قاجار)، تهران: آرمانشهر.

۲۳. پیرنیا، محمدکریم، کرامت‌الله افسر (۱۳۷۰)، راه و رباط، تهران: آرمین.
۲۴. پیگولوسکایا، ای.و. و دیگران (۱۳۵۴)، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر پیام.
۲۵. تاجر سیرافی، سلیمان (۱۳۸۱)، سلسله‌التواریخ یا اخبار الصین و الهند، ترجمه حسین قرچانلو، با گردآوری و اضافات: ابوزید حسن سیرافی، تهران: اساطیر.
۲۶. تاد، لوئیس پاول، کنت-اس-کوپر، کلارنس ووروسورن سن (۱۳۴۲)، سیر تکاملی تمدن (سیر تاریخ، تمدن و فرهنگ بشری از دورترین ازمه تا پایان جنگ بین‌المللی دوّم)، ترجمه هاشم رضی و مجید رضی، تهران: آسیا.
۲۷. ترمانینی، عبدالسلام (۱۳۸۵)، دایرة‌المعارف تاریخی (رویدادهای تاریخ اسلام) از آغاز تا ۲۵۰ هجری، ترجمه جمعی از پژوهشگران، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۸. ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۷)، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، قم: موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
۲۹. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۵)، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی.
۳۰. حتی، فیلیپ خوری (۱۳۸۰)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۱. حسن، حسن ابراهیم (۱۳۹۲)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بدرقه جاویدان، جاویدان.
۳۲. حکیمی، محمود (۱۳۸۳)، تاریخ تمدن یا داستان زندگی انسان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۳. حموی، یاقوت‌بن‌عبدالله (۱۳۸۰)، معجم البلدان، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).

۳۴. حورانی، آلبرت حبیب (۱۳۸۷)، تاریخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
۳۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۳۸)، دریانوردی عرب در دریای هند در روزگار باستان و در نخستین سده‌های میانه، ترجمه محمد مقدم، تهران: فرانکلین، ابن سینا.
۳۶. خضری، احمد رضا (۱۳۸۴)، تاریخ خلافت عباسی: از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سمت.
۳۷. دان، راس‌ئی، و دیگران (۱۳۸۲)، تاریخ تمدن و فرهنگ جهان، پیوندهای فراسوی زمان و مکان، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: طرح نو.
۳۸. دنت، دانیل (۱۳۵۸)، مالیات سرانه و تاثیر آن در گرایش به اسلام، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۳۹. دورانت، ویل (۱۳۸۰)، تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ترجمه ابوطالب صارمی - ابوالقاسم پاینده - ابوالقاسم طاهری، تهران: علمی و فرهنگی.
۴۰. رائین، اسماعیل (۲۵۳۶)، دریانوردی ایرانیان، تهران: شرکت انتشارات جاویدان.
۴۱. زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۲)، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران: سمت.
۴۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰)، بامداد اسلام (داستان آغاز اسلام و انتشار آن تا پایان دولت اموی)، تهران: امیرکبیر.
۴۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
۴۴. زیدان، جرجی (۱۳۸۹)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.

۴۵. سامر، فیصل (۱۳۹۱)، دولت حمدانیان، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴۶. سعیدی رضوانی، عباس (۱۳۶۸)، بینش اسلامی و پدیده‌های جغرافیایی (مقدمه‌ای بر جغرافیای سرزمین‌های اسلامی)، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۴۷. شمس اشراق، عبدالرزاق (۱۳۶۹)، نخستین سکه‌های امپراتوری اسلام، اصفهان: دفتر خدمات فرهنگی استاک.
۴۸. الشیخلی، صباح ابراهیم سعید (۱۳۶۲)، اصناف در عصر عباسی، ترجمه هادی عالم‌زاده، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴۹. صدر، رضا (۱۳۸۳)، راه محمد (ص)، به اهتمام سید باقر خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.
۵۰. صدر، سید کاظم (۱۳۷۴)، اقتصاد صدر اسلام، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۵۱. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۵۲. طقوش، محمد سهیل (۱۳۹۱)، دولت امویان، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی با اضافاتی از رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵۴. عثمان، محمد عبدالستار (۱۳۷۶)، مدینه اسلامی، ترجمه علی چراغی، تهران: امیرکبیر.
۵۵. عقیلی، عبدالله (۱۳۷۷)، دارالضربهای ایران در دوره اسلامی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۵۶. علی، امیر(۱۴۰۱هجری)، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: گنجینه.
۵۷. علی، جواد(۱۳۹۱)، تاریخ عرب در دوران اسلامی: سیره نبوی، ترجمه منصور داداش نژاد، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۵۸. علی، صالح احمد(۱۳۷۵)، حجاز در صدر اسلام، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مشعر.
۵۹. غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد(۱۳۶۱)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶۰. فولتس، ریچارد(۱۳۸۵)، دین‌های جاده‌ی ابریشم: تجارت بری و داد و ستد فرهنگی از آغاز تا قرن پانزدهم، ترجمه ع. پاشایی، تهران: فراروان.
۶۱. قاسم‌بگلو، مرتضی(۱۳۸۵)، سکه‌های سیراف، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و بنیاد ایران شناسی شعبه استان بوشهر.
۶۲. قرآن کریم
۶۳. قره‌چانلو، حسین(۱۳۸۰)، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، تهران: سمت.
۶۴. کورزین، فیلیس(۱۳۸۶)، امپراتوری اسلامی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
۶۵. گریمبرگ، کارل(۱۳۶۹)، تاریخ بزرگ جهان، ترجمه غلامرضا سمیعی، بی‌جا: شرکت انتشارات یزدان.
۶۶. گوستاولوبون(۱۳۳۴)، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، بنگاه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.
۶۷. گولد، جولیس، ویلیام ل. کولب(۱۳۸۴)، فرهنگ علوم اجتماعی، گروه مترجمان، به کوشش محمدجواد زاهدی، تهران: مازیار.

۶۸. لاپیدوس، ایرام، (۱۳۸۷)، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: اطلاعات.
۶۹. لوکاس، هنری، (۱۳۶۶)، تاریخ تمدن از کهن‌ترین روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرننگ، تهران: موسسه کیهان.
۷۰. لومبارد، موریس (۱۳۹۰)، جغرافیای تاریخی جهان اسلام در چهار قرن نخستین، ترجمه عبدالله ناصری طاهری و سمیه سادات طباطبایی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۷۱. لوئیس، برنارد (۱۳۸۶)، خاورمیانه دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نی.
۷۲. ماله، آلبر (۱۳۶۶)، تاریخ قرون جدید، ترجمه فخرالدین شادمان، تهران: دنیای کتاب و نشر علم.
۷۳. متز، آدام (۱۳۶۴)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا (رنسانس اسلامی)، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
۷۴. مزارعی، عدنان (۱۳۸۴)، تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه، تهران: دهخدا.
۷۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
۷۶. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
۷۷. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، مقدمه ترجمه و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
۷۸. مکی، محمد کاظم (۱۳۸۳)، تمدن اسلامی در عصر عباسیان، ترجمه محمد سپهری، تهران: سمت.

۷۹. منتظرالقایم، اصغر(۱۳۸۶)، تاریخ اسلام(ازآغازتا سال چهارم هجری)، تهران: سمت.
۸۰. میرجلیلی، حسین و دیگران(۱۳۸۹)، تجارت در جهان اسلام، مترجمان موسی احمدیان و دیگران، تهران: کتاب مرجع.
۸۱. میکل، آندره، با همکاری هانری لوران(۱۳۸۱)، اسلام و تمدن اسلامی، ترجمه حسن فروغی، تهران: سمت.
۸۲. نهج البلاغه.
۸۳. نیرنوری، عبدالحمید(۱۳۸۵)، سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۸۴. وات، مونتگومری(۱۳۶۱)، تاثیر اسلام در اروپا، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.
۸۵. \_\_\_\_\_(۱۳۴۴)، محمد پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۸۶. واقدی، محمدبن سعد کاتب(۱۳۷۴)، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: فرهنگ و اندیشه.
۸۷. هولت، پیترمالکوم، ان، ک، س، لمبتون، برنارد لوئیس(۱۳۸۷)، تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
۸۸. هییت مولفان(۱۳۸۳)، تاریخ جهان لاروس(روزگار باستان و قرون وسطی)، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران: سروش.
۸۹. یاری، سیاوش(۱۳۸۸)، تاریخ اسلام در هند(از آغاز تا قرن پنجم هجری قمری)، قم: ادیان.

۹۰. یعقوب بن ابراهیم، قاضی ابویوسف (۱۳۳۵)، الخراج، ترجمه میرعلی اصغر شعاع، بی جا: نشرات مدیریت جریده ثروت وزارت مالیه.
۹۱. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۷)، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی. ۹۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.



## پزشکی عصر صفویه با تکیه بر سفرنامه های غربی

سعید آقارضایی<sup>۱</sup>

شیوا رضایی<sup>۲</sup>

### چکیده

در عصر صفوی، علم پزشکی در منطق کلاسیک و سنتی خود به خصوص در عهد شاه عباس رشد زیادی پیدا کرد. با این حال پزشکی در عصر صفوی مانند دیگر حوزه ها همچون معماری و هنر به دستاوردهای چشمگیری دست نیافت. از منظر سفرنامه ها و یادداشت های سیاحان اروپایی که در دوره مذکور به ایران آمده اند، وضعیت پزشکی صفوی در مقایسه با اروپا در جایگاه نازل تری قرار می گیرد. هرچند برخی از این منابع به دستاوردهای پزشکی ایرانیان بویژه در داروسازی و درمان برخی بیماری ها اشاره می کنند. لیکن در دوره دوم حکومت صفوی با گسترش خرافات و تعصبات دینی، عدم امنیت جانی و مالی، افزایش گروه پزشکان تجربی، ورود پزشکان به عرصه سیاست و مهاجرت پزشکان مجرب به کشورهای دیگر باعث رکود و تضعیف دانش پزشکی در ایران شد. کوشش ما در مقاله این است که با تکیه بر سفرنامه های اروپاییان، تصویری از اوضاع پزشکی عصر صفویه ارائه دهیم.

**واژگان کلیدی:** پزشکی، صفویه، پزشکان، سفرنامه، سیاحان.

---

<sup>۱</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس agharezaee1991@gmail.com

<sup>۲</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس

## medical of safavid depends on Western itinerary

### Abstract

In Safavid age science in a classic way especially in Shah Abbas age growth very much. but science in safavid did not grow as art and architecture. from the perspectives of European itinerary and notes that they came to Iran, science in compared with Europe was in lower position. although some of these sources points to pharmaceutical and therapy for some disease as a great discovery for Iranian medical profession. but in second age of safavid domination superstitions, religious fervor, insecurity of financial and life, increase of experimental medics, interfere of doctors in politic, emigration of professional doctors cause to depression and weakness of medical knowledge in Iran. In this article we tries to show the medical position in safavid age depends on European itinerary.

**Keywords:** medical, safavid, physicians, itinerary, traveler.

### مقدمه

با آغاز عصر صفوی، بر اثر شکل گیری تحولات در مناسبات جهانی و منطقه ای در روابط ایران و اروپا، دوران نوینی شکل گرفت. بدین جهت سیاحان متعددی از کشورهای گوناگون اروپایی با اهداف متفاوت به ایران سفر کردند: تجار و بازرگانان؛ سفیران و هیات های سیاسی؛ مبلغین مذهبی؛ هنرمندان و دانشمندان، عمدتاً گروه سیاحان را تشکیل دادند و گزارش ها، یادداشت ها و سفرنامه هایی از خود برجای گذاشته اند. سیاحان اروپایی که برای اهداف مختلفی در دوره صفوی گام به ایران می گذاشتند، در آثار خود مطالبی در باب پزشکی و وضعیت پزشکان در عصر

صفوی ارائه داده اند. شاردن و تاورنیه بیش از دیگران به این موضوع پرداخته اند. افرادی همچون کمپفر و فرایر نیز که خود پزشک و از طبابت سررشته داشتند، نظرات مهمی را ابراز کرده اند. بنابراین می توان از گزارش های سیاحان اروپایی تا حدودی به آسیب شناسی پزشکی این دوران پی برد. هرچند باید غرض ورزی ها، تعصبات قومی و دینی و عدم آگاهی کامل برخی سیاحان از علم پزشکی، وضعیت پزشکان و شیوه های درمان آن ها را مدنظر قرار داد.

### وضعیت علوم در عصر صفوی

پس از تثبیت حکومت صفوی، در زمینه ی آموزش علوم فعالیت گسترده ای با احداث مدارس در ایران بوجود آمد. این جریان با سلطنت شاه عباس که کشور به شکوفایی و رفاه و امنیت رسید، افزایش یافت. جایگاه علم و علم آموزی در عصر صفوی بدان حد بود که بخش قابل توجهی از عواید حکومت را به خود اختصاص می داد؛ شاردن در این مورد می نویسد: «در هر شهری تعداد کثیری مدرسه موجود است و در هر ناحیه از شهر نیز مدارس بسیاری وجود دارد». در دوره صفوی مردم اشتیاق زیادی به تحصیل نشان می دادند و این امر شمار زیادی را بر آن داشت تا به ساخت مدارس متعدد دست بزنند. شاردن تنها برای شهر اصفهان پنجاه و هفت مدرسه عنوان می کند که از طریق موقوفات سلطنتی اداره می شدند (شاردن، ۱۳۳۵: ۴۶/۱). مهم ترین دروسی که در این مدارس تدریس می شدند عبارت بودند از فقه، فلسفه، طب و ریاضیات (الگود، ۱۳۵۷: ۱۴۹). با وجود این هرچند تعداد مدارس عصر صفوی بیانگر گسترش علوم در این دوره است لیکن ارجحیت علوم شرعی بر علوم دیگر که توسط حاکمیت برای تبلیغ و گسترش مذهب تشیع اتخاذ شده بود، سبب شد که آموزش و تربیت بر محور علوم دینی متمرکز شود. به همین دلیل به سایر حوزه های علوم اسلامی توجه چندانی نشد و حتی در اواخر عصر صفوی تعلیم فلسفه و حکمت تحریم گردید (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۰). گرایش متعصبانه

در علوم عقلی و تجربی و حاکمیت مذهب و خرافات بر فعالیت دانشمندان این عرصه ها موجب انحراف و عقب ماندگی برخی علوم و بازگشت به اوهام و خرافات گردید. رویه‌ی تضعیف سایر علوم در مقابل علوم دینی و توجه شدید به رواج و گسترش طالع بینی، سنجش امور با رویکرد به اخترشناسی و استفاده از خرافات در امور مهمی همچون علوم تجربی به ویژه پزشکی در پایان دوره‌ی صفوی به خاموشی کامل این دوران از نظر پیشرفت علوم کاربردی انجامید (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۱).

#### دسته بندی پزشکان در عصر صفوی

پزشکان در دوران صفوی دارای سلسله مراتبی بودند، گروهی که پزشکان واقعی بودند و به علم آموزی روی آورده بودند و پس از سال ها مطالعه و کوشش به پزشکی می پرداختند اما دسته ای که به درمانگری مشغول بودند، گروهی بودند که به طور تجربی این حرفه را آموخته و مهارت چندانی نداشتند. برخی از آن ها برای درمان بیماری ها متوسل به اوهام و خرافات گشته و از مسائل اعتقادی و جادو استفاده می کردند. آن ها به جایی از شهر که طیب کمتری داشت رفته و با یک عطار یا داروخانه زد و بند می کردند تا داروهای نسخه‌ی شده‌ی او را بسازد، بعد به تدریج شهرت افزون تری یافته و شاگردانی به دور خود جمع می کردند و این شاگردان مانند جارچی آوازه‌ی آن ها را به همه جا می رساندند و در جستجوی شکار (بیمار) به اطراف فرستاده می شدند تا مثل صیادان با خود طمعه بیاورند. در اینجا جواز و تصدیق طب وجود ندارد و هرکس جرات و جسارت ادعای طبابت را داشته باشد می تواند بدان مشغول شود (الگود، ۱۳۵۲: ۴۵۰-۴۵۲).

علوم پزشکی در عصر صفویه صرفا در دست پزشکان آموزش دیده در این حوزه قرار نداشت و محدود به پزشکان تعلیم دیده نبود. بلکه گروه های مختلف جامعه صفوی با آموزه های تجربی دست به درمان و معالجه می زدند. در این سلسله

مراتب جامعه‌ی پزشکی عصر صفوی برخی مشاغل با پزشکی نیز وجود داشتند که در نزد مردم جز طبیبان و جراحان محسوب می شدند از جمله دلاک ها ( سلمانی ها) بودند که به جراحی های کوچک دست می زدند، هرچند هیچ اطلاع علمی در این خصوص نداشتند. دلاک ها کارهای مختلفی انجام می دادند، برخی به اصلاح سر و صورت می پرداختند و برخی نیز مانند پزشکان، جراحی های کوچکی انجام می دادند (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۰۰). بالاترین فرد این گروه «خاصه تراش» نام داشت که سلمانی شاه و هم جایگاه جراح محسوب می شد، او وظیفه داشت از شاه خون بگیرد و یا صورت شاه را اصلاح کند. دلاک ها حتی به درمان لثه و دندان نیز مبادرت می کردند. البته این گروه در ده مورد می بایست با یک پزشک مشورت کنند از جمله: فصد کردن بیماران خاص (الگود، ۱۳۵۷: ۱۷۰-۱۷۱). جراحان از دیگر گروه های درمانگر در دوره مذکور بودند. پولاک، در مورد اعتبار و جایگاه جراحان می آورده است: « اینان از حکیم ها هم نادان تر و بی سوادترند... منزلت اجتماعی یک جراح بیش از احترام یک دلاک نیست» (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۰۰). بنابراین علم پزشکی در عصر صفویه به طور کلی در دست پزشکان تعلیم دیده نبود بلکه گروه های مختلفی با اندک آموزه های تجربی یا مبتنی بر خرافات به درمانگری مبادرت می ورزیدند. البته این گروه در پیش از عصر صفوی نیز حضور داشتند اما در این عصر فعالیت آن ها گسترش چشمگیری یافت و برخی از آن ها همچون خاصه تراش در دربار به نفوذ و جایگاهی والایی دست یافتند.

اما دست کم در دوران صفوی پزشکانی بوده اند که کاملاً از طریق علمی و مدرسی درمانگری را آموخته و از این طریق، فرد پزشک به هنگامی که دوره‌ی مطالعاتی اش را به پایان می رساند و تکمیل می نمود، بدون دریافت مجوز و پروانه‌ی کار نمی توانست دست به درمان (به ویژه جراحی) بزند. در این راستا این پزشک جراح علاوه بر امتحانات پزشکی می بایست امتحانات مخصوص را نیز می گذراند. وی

باید به مطالب اولین بخش کتاب الفرق الطب جالینوس که توسط حبیب به عربی ترجمه شده بود، احاطه‌ی کامل داشته و تشریح را در حدی که آن روز معلوم بود، بدانند. به نوشته الگود «تعداد افراد تحصیل کرده و پزشکانی که از طریق قانونی اجازه‌ی اشتغال در عرصه‌ی پزشکی را بدست می‌آوردند، به مراتب بیشتر از کسانی بود که بدون مجوزی قانونی به درمان بیماران می‌پرداختند. در واقع فارغ التحصیلان ممتاز و وابسته به طبقات بالای اجتماع دوره‌ی نهایی کارآموزی خود را در نزد یکی از جراحان مشهور و خبره به پایان رسانده و همین شخص هم به ایشان اجازه‌ی کار می‌داد» (الگود، ۱۳۵۷: ۱۵۰-۱۵۱). از جمله پزشکان مهم در عصر صفوی حکیم باشی بود که جایگاه بسیار مهم و بارارزش در دربار صفوی داشت (سیوری، ۱۳۸۰: ۲۱۹).

#### موانع و مشکلات علم پزشکی در عصر صفوی

از معضلاتی که در عصر صفوی برای پزشکان وجود داشت عدم امنیت جانی و مالی بود و در واقع زندگی پزشک دربار در گرو سلامتی پادشاه بود و با بیماری و یا مرگ شاه، پزشکان او در معرض خطر و تهدید قرار می‌گرفتند. کمپفر در این باب می‌آورد: « این شاه (شاه صفی) که تنش روز به روز فسرده تر، کاهیده تر و رنگش زردتر می‌شد، بی میلی اش نسبت به غذا نشان از این بود که سلامتش مختل شده است. حکیم باشی از علاج کردنش درمانده بود، همه‌ی حذاقت و مهارتش را در کار درمان کردن به کار گرفته بود و همه بی فایده ماند. از این رو به جان خود و جان او بیمناک بود، زیرا جان او به جان شاه بستگی داشت و اگر پادشاه در اثر بیماری در می‌گذشت، حکیم باشی را به سبب عدم مهارت در مداوای بیمار می‌کشتند، یا دست کم کلیه‌ی دارایی اش را مصادره و خودش را تبعید می‌کردند. چنان که بر هر دو طبیب شاه عباس ثانی ماجرا رفت...» (شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۷۱۸-۱۷۲۰).

در این شرایط اسفناک برای پزشکان، در روزگاری که زیاده روی در اموراتی همچون میگساری و نزدیکی افراط آمیز با زنان و استعمال مواد مخدر، به ویژه عادت خاص اکثر شاهان صفوی است. چاره ای نبود که پزشکان در مقابل این وقایع یا تقصیر را به گردن منجمان و طالع بینان انداخته و نحس بودن جلوس پادشاه را علل بیماری اعلام نمایند و یا درصدد دخالت در انتخاب پادشاه متوفی گشته و با گزینش شاهزاده‌ی دلخواه خویش به شاهی، از خطر بگریزند که طبق گزارش شاردن دو پزشک نامدار صاحب نفوذ دربار میرزا صاحب و برادرش میرزا کوچک با مشاهده‌ی مرگ شاه عباس دوم «برای رهایی یافتن از بلا تصمیم گرفتند به جانشینی پسر دوم شاه متوفی چندان که توانند، بکوشند» (شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۳۵۳). به شهادت شاردن «در ایران سلامت پزشکان دربار به تندرستی پادشاه بسته است و اگر وی بمیرد طبیبان معالجتش را به جرم عدم توانایی در معالجت اگر نکشند دست کم تبعید و دارایی شان را مصادره می کنند و تنها به قدر گذران روزانه چیزی به ایشان می دهند» (شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۶۰۷).

از دیگر معضلاتی که باعث زمینه حضور افراد غیر متخصص در حوزه پزشکی در این زمان می شد، اعتقاد به سحر و جادو در نزد مردم و کارکرد خرافات در گروه های مختلف جامعه بود؛ به دلیل ذهنیت خرافاتی اکثریت توده مردم گرایش و همسویی با درمانگران خرافاتی بوجود می آمد و در نتیجه پزشکان شایسته از جامعه طرد و در حاشیه قرار می گرفتند تا جایی که بسیاری از آن ها نتوانستند به فعالیت خود ادامه بدهند و به دربار مغولان در هند رفتند و به پزشکی در آن سامان پرداختند (الگود، ۱۳۵۲: ۴۰۷ و ۳۴۰). حتی شاهان صفوی همچون توده‌ی جامعه، طالع بینی را در بیماری و عدم سلامت دخیل دانسته و برای درمان و غلبه بر امراض دست به دامن رمالان و فالگیران می شدند و این گرایش به خرافات تا جایی بود که دامن پزشکان معروف عصر صفوی را نیز گرفته بود و برخی از این پزشکان به رویکردی

مطلوب به این خرافات در درمان خود دست یافته بود تا این حد که زمانی پزشکان شاه صفی، از درمان وی به دلیل ازدیاد و افراط وی در میگساری ناتوان شدند، سر پزشک شاه از ترس جان و یا اعتقادش، تمام تقصیرها را بر گردن ستارگان انداخت و گفت: « اگر شاه گرفتار ضعف و سستی شده به سبب این است که مراسم تاجگذاری را درس ساعت سعد و میمون انجام نداده است». شاردن در این خصوص آورده است: «... طبیب چون از علاج کردن پادشاه درمانده و ناامید شد، برای خلاص عذری اندیشید که طیبیان هوشمند اروپا به همهی ظرافت طبع و نیروی ابتکار، آفریدن دستاویزی را نمی توانند و در کتاب های بقراط و جالینوس نیز مشابه چنین دستور درج نشده است. حکیم باشی، گناه را به گردن منجم باشی انداخت و گفت مقصر حقیقی منجم باشی است که برای تاجگذاری ساعت سعد انتخاب نکرده است» ( شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۷۱۸-۱۷۲۰). ایشان دربارهی خرافاتی بودن برخی شاهان صفوی می نویسد: «شاه سلیمان پس از تاجگذاری دوباره در همان روز به نام جدیدش برای حکام بزرگ و معاونان آنان و صاحب منصبان مهم سراسر کشور رقم و خلعت فرستاد، گفתי پادشاهی نو به تخت سلطنت برآمده است» (شاردن، ۱۳۷۴: ۵ / ۱۷۲۲).

از جمله تاثیر پذیری پزشکان دربار از خرافات می توان به درمان های ذیل اشاره کرد: برای درمان جوش های چرکی بدن، وقتی ماه در محاق است بدن طفل را با پارچه پاک کرده و در همان موقع این جمله را تکرار کنند: « ای ماه همچنان که تو رو به زوال می روی این جوش ها را هم زایل کن». همچنین برای درمان تب مالاریا یک روش جادویی پیشنهاد می کند که نیازمند استفاده از یک بره (گوسفند)، ریسمان و یک دوشیزه در یک چهارشنبه است (الگود، ۱۳۷۱: ۴۰۷). و ازین دست درمان های خرافی در بین پزشکان عصر صفوی خصوصاً نیمه دوم آن، بیشتر است. به عبارت دیگر اگرچهی دوره صفویه با تجدید حیات علمی و هنری مقارن گشت و



پزشکی نیز دستاوردهایی داشت اما این افتخارات اندک بود و پزشکان ایرانی ناآگاه از پیشرفت اروپایی ها، هنوز خود را همچون پزشکان سده های سوم و چهارم هجری می دیدند ( کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۷).

در این باره الگود به نقل از فرایر در باب وضع طبابت در ایران در اثر خود می نویسد: « این ها (پزشکان) عادت ندارند با مطالعات و تحقیقات جدید، پیشرفت های تازه به دست آورند. و از این جهت با همان تعصبی که به مقدسات متمسکند به اصول طب عرب چسبیده اند، در نتیجه شیمی و بیماری شناسی کمتر طرف توجه واقع شده و تصور می کنند کارد جراح مفیدتر است» ( الگود، ۱۳۷۱: ۴۵۰-۴۵۱).

فرایر، درباره ی شیوه ی درمان پزشکان این دوره می آورد: «شیوه و روش غربی برای آن ها به اندازه ی حرمت به تثلیث در نزد ما ارزش دارد و در آن علم شیمی جایگاهی ندارد. برای آن ها نه آسیب شناسی محلی از اعراب دارد و نه چاقوی تشریحی نفعی، چون شرع، آن را حتی از تشریح کرکس مرده منع کرده است و لذا در تشریح کارشان ناقص و معیوب و نظریات آن ها به سان وراجی یک طوطی سخنگوی است. آن ها در هنر و فن جراحی کامل نیستند و به حجامت متوسل می شوند» ( تاریخ ایران در دوره صفویان، ۱۳۸۰: ۳۰۸).

#### دیدگاه سیاحان و سفرنامه نویسان از وضعیت پزشکان عصر صفوی

طبق گزارشات سیاحان، دوره ی صفویه در فن جراحی کامل نبودند و از بیماری ها همچون نفرس و سنگ کلیه و مثانه بی اطلاع بودند و برای افرادی که بیماری قولنج مبتلا می شدند، خوردن گوشت اسب را تجویز می کردند و رواج عقاید خرافی نیز در امور درمانگری نفوذ کرده و بر آن تاثیر چشمگیری گذارده بود ( تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۱).

پولاک نیز گزارشی درباره ی کار جراحان و وضعیت جراحی در ایران دارد: «ایرانی نکته سنجی که از او فرق بین حکیم و جراح را پرسیدند در جوابم گفت: حکیم باید خواندن و نوشتن را بداند، اما جراح از دانستن این چیزها معاف است...

منزلت اجتماعی یک جراح بیش از احترام دلاک نزد ما نیست. وقتی که طیبی اروپایی دست به جراحی می زند حکیم های حيله گر برای آنکه در افکار عمومی وی را سرشکسته سازند می گویند جراح است دیگر و این بدان معنی است که خب، وی از طبابت و معالجه سر در نمی آورد» ( پولاک، ۱۳۶۸: ۴۰۰).

تاورنیه، در مورد تدریس طب در مدارس ایران چنین می نویسد: « برای فراگیری علم طب آن ها از کتب گالن، که او را جالینوس می نامند، استفاده می کنند پس از آنکه تحصیلات عمومی تمام می شد و دانشجویی که می خواست جراح شود، در نزدیک جراح سابقه دار به کارآموزی می پرداخت، از داوطلب جراحی خواسته می شد تا در یکی از بیمارستان هایی که دارای جراح قابلی بود به کارآموزی بپردازد و عملاً در جلسات جراحی شرکت نماید و باید پیوسته با استاد خود باشد تا از راه مشاهده آنچه را صورت می گیرد، به رموز آن واقف گردد اما برخلاف اطباء دیگر، کارآموزان جراحی زیاد نبودند» ( تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۱-۶۳۴). و در جای دیگر می آورد: « ایرانیان اذعان می کنند که علم طب در مملکت آن ها کامل نیست و فرنگی ها در این علم بصیرت بیشتری دارند. وقتی که طیب، بیمار را می بیند و از حالش مطلع می شود، اغلب اوقات چهار تخمه ی خنک با نباتات بی اهمیتی می دهد که از دکان عطاری گرفته، در خانه می جوشاند. گاهی چیزی شبیه به ریوند را نیز کوبیده مثل گرد روی آن می پاشد و به بیمار می دهند. در هر بیماری، نان را از مریض منع می کنند. غذایش برنجی است که در آبگوشت جوجه و یا در آب ساده پخته باشند. اساساً معالجه ی اطباء ایران در هر بیماری پرهیز و امساک است. اگرچه پرهیز و امساک مداوای خوبی است اما گاهی نتیجه ی عکس می دهد، زیرا از روی علم و شناسایی خواص اشیا حکم به پرهیز نیم دهند، بلکه از روی عادت منع می نمایند، در این صورت ممکن است برای مرضی آنچه از آن پرهیز می کنند، نافع و آنچه را تجویز می نمایند، مضر باشد» ( تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۳).

در این میان نیز برخی سیاحان نیز نظر متفاوتی را ابراز کرده اند و با رویکرد مثبت و منطقی تری در مورد وضعیت پزشکی دوران صفوی ابراز عقیده نموده اند. در این میان تونو که خودش با جراحان صفوی سروکار پیدا کرده بود، درباره‌ی قابلیت آن‌ها نظر مساعدی ابراز داشته و می‌نویسد: «پزشکان زیادی در ایران هستند و در میان آن‌ها برخی افراد قابل وجود دارند. آنان خون هم می‌گیرند و در این کار بسیار ماهرند، من در این مورد تجربه دارم. آن‌ها بندی چرمی را سخت دور بازو می‌بندند و سپس بدون مالش دادن یا نگاه کردن به محل، نیشترشان را برمی‌دارند و با مهارت نیشتر می‌زنند» ( سیوری، ۱۳۸۰: ۲۱۹). هربرت سیاح انگلیسی، که در زمان شاه عباس اول شاهد وضعیت آن روز ایران است، جبهه‌ای مخالف گرفته و زبان به تحسین داروگری و علم دارو درمانی ایرانیان می‌گشاید، به گفته‌ی وی: «در مغازه‌های میدان اصفهان انواع و اقسام داروهای ساده و ترکیبی دیدم که تاکنون در شهری از شهرهای اروپا ندیده بودم و این کار طبیبان را تشویق می‌کرد که آن‌ها را از نزدیک ببینند و درباره‌ی ایشان داوری کنند» ( تاریخ ایران در دوره صفویان، ۱۳۸۰: ۲۸۵).

علاوه بر درمانگران ناآزموده‌ای که به یاری عطاران دست به درمان بیماران زده و بر بالین دردمندان می‌رفتند که «با علم و آگاهی جراحی‌های گوناگون بسیاری انجام می‌دادند» و امراضی چون سیاه سرفه را به خوبی شناخته و طریق درمان آن را می‌دانستند (کاوینانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۲۵-۳۲۷). تاورنیه با همه‌ی گزارش‌های منفی در مورد وضعیت پزشکی عصر صفوی، معترف می‌گردد که «عموما ایرانیان خاصه متمولین و اشخاصی که معاش متوسطی دارند، کمتر از اهالی اروپا مبتلا به امراض می‌شوند و علت اساسی آن است که در بهار از خوردن - گیاه چینی ریوند - که طرز استعمالش توسط پزشکان تجویز می‌گردد که برای حفظ صحت بهترین دواست، غفلت نمی‌کنند» ( تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۲). همچنین سیاحی همچون فرایر

زبان به تحسین علم داروگری ایرانیان گشاده می نویسد: «در مغازه های میدان اصفهان انواع و اقسام داروهای ساده و ترکیبی دیدم که تاکنون در شهری از شهرهای اروپا ندیده بودم» (تاریخ ایران در دوره صفویان، ۱۳۸۰: ۲۸۵). شاردن، نیز به بازار داروفروشان در میدان شاه عباس اصفهان اشاره دارد، وی در این باره می نویسد: «شاه عباس کبیر فرمان داد به منظور رفاه و آسایش مردم، فروشندگان همه نوع کالا گرد آیند و اجناس خود را به معرض فروش قرار دهند و نیز هرگونه متاع را که کمیاب تر و گران قیمت تر باشد در بازارهای اطراف میدان بفروشند که یکی از این بازارها، بازار داروفروشان بود» (شاردن، ۱۳۷۴: ۵ / ۱۴۴۰).

#### بیمارستان ها و مراکز درمانی عصر صفوی

در عصر صفویه در شهرهای مختلف ایران بیمارستان ها و درمانگاه هایی وجود داشت که آن ها را دارالشفای می نامیدند که پزشکان در آن ها مشغول بوده و به درمانگری می پرداختند و در سفرنامه های سیاحان اروپایی به آن ها اشاره شده است، از جمله شهرهای اردبیل، تبریز، اصفهان، قزوین و مشهد. شاردن گزارش کرده است که در تبریز سه بیمارستان وجود داشت که بسیار تمیز و مرتب بوده اند (الگود، ۱۳۵۲: ۵۶۹). در اصفهان نیز بیمارستان های متعددی وجود داشته است اما بازتاب زیادی از آن ها در سفرنامه ها به چشم نمی خورد، به گونه ای که سیاحی همچون فرایر که از اصفهان دیدن کرده است، با وجودی که خود پزشک بوده، در یادداشت های خویش از هیچ بیمارستانی در اصفهان نام نمی برد و کمپفر، پزشک آلمانی نیز در زمان شاه سلیمان صفوی که (بین سال های ۱۰۹۵- ۱۹۰۷ق.) در ایران اقامت داشته تنها به توصیف معماری زیبای بیمارستان اصفهان اکتفا نموده و به تجهیزات و چگونگی امور داخلی و پزشکان و شیوه درمان آن ها اشاره ای نکرده است. این موضوع بیانگر آن است که بیمارستان ها و یا دارالشفاهای عصر صفوی از جایگاه مهمی و شاخصی در جامعه برخوردار نبوده و حتی سیاحانی

که خود پزشک بودند ذکری از این مراکز در آثار خود نیاورده اند. اما رافائل دومانس که همزمان با فرایر در سال ( ۱۰۷۰ق.) در اصفهان بوده به شرح حال این بیمارستان می پردازد و بخشی از وضعیت بیمارستان های عصر صفوی را نشان می دهد، وی می نویسد: «بیمارستان اصفهان دارای یک راهروی سرپوشیده بلند است که طرفین این راهرو اتاق های بزرگ و بدون پنجره ای وجود دارد. از این ساختمان استفاده ی زیادی به عمل نمی آید و وقتی من آن را دیدم در یکی از اتاق هایمان فقط یک هندی محتضر روی زمین خوابیده بود و در اتاق های دیگر دیوانه ای را به غل و زنجیر کرده بودند. در آن ایام در اصفهان از چنان شهرت بدی برخوردار بود که مردم آن را دارالمرگ می نامیدند» ( الگود، ۱۳۵۷: ۳۴). شاردن نیز در این مورد می آورد که مردم هیچ علاقه ای به رفتن به بیمارستان نشان نداده و هنگام صحبت کردن از دارالشفای آن را مترادف با دارالموت می خواندند ( شاردن، ۱۳۴۵: ۷ / ۱۶۷). افراد دارای بضاعت ترجیح می دادند که طبیبی را به خانه آورده و افراد بی بضاعت نیز منزل طبیب را به رفتن به بیمارستان ترجیح می دادند، تاورنیه در این باره آورده: «در ایران به هیچ وجه مریض خانه ی خوب برای بیماران چنانچه در اروپا داریم، دیده نمی شود. اگر کسی بضاعت نداشته باشد که طبیب به خانه بیاورد، سوار الاغی می شود و سه چهار نفر او را روی الاغ نگه می دارند، دستمال یا شال گردن دور گردن می پیچد که علامت بیکاری است و به این حالت به منزل طبیب می رود... آن هایی که بضاعت دارند به خانه بیاورند، گرچه برایشان گران تمام می شود اما بیش از دیگران از وجود او منتفع نمی شود» ( تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۳۳). ولی اگر بیماری آن قدر بینوا بود که نمی توانست پزشکی را به بالین فراخواند به بیمارستان برده می شد و در آنجا مثل حیوانات در گوشه ای می افتاد، تا اینکه بمیرد و یا اینکه خوب شود. به این دلیل حتی مردم نام دارالشفای و بیمارستان را درباره ی آن ها به کار نبرده بلکه با تمسخر آن ها را دارالموت می خواندند (شاردن، ۱۳۵۷: ۷ / ۱۳۳۵-۱۳۴۵).

علاوه بر دارالشفاهای که در شهرها وظیفه درمانگری مردم را بر عهده داشتند، بیمارستان‌های سیاری نیز در عصر صفوی وجود داشت که در واقع جزیی از تشکیلات نظامی صفویان بود. لشکرکشی‌های متعدد صفویان به شرق و غرب، برای مقابله با ازبکان و عثمانی‌ها و جنگ‌های متوالی داخلی در دوره مذکور ایجاب می‌کرد تا پزشکانی به معالجه و درمان سربازان و مجروحان پردازند که در واقع بیمارستان‌های سیاری بدین منظور در تشکیلات نظام وجود داشت و بسیاری از پزشکان در این بیمارستان‌ها به طبابت مشغول بودند. این پزشکان به دلیل اشتغال در دربار و خدمت شاهان صفوی و همچنین طبابت در بیمارستان‌های سیار عصر صفوی، دیگر فرصت درمانگری در بیمارستان‌های آن دوران (به طور دائمی) و خدمت در جامعه و معالجت توده‌ی مردم و پرداختن به کار عموم مردم را برعهده نداشته و این وظیفه بر عهده‌ی پزشکان تجربی و تحصیل‌ناکرده و ناآزموده که علم پزشکی را با خرافات و اوهام درآمیخته بودند، قرار گرفته بود (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۴۲-۳۴۳). پزشکانی که به قول تاورنیه «اگر پیراهن و لباس بیمار از عرق می‌پوسید، طبیب اجازه‌ی عوض کردن آن را نمی‌داد» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۳۳).

شرابخانه‌ها و یا داروخانه‌ها عصر صفوی نیز درمانگاه‌هایی بودند که در کنار مراکز درمانی کار معالجه‌ی بیماران را عهده دار بوده و پزشکان ماهر و غیرماهر در آن‌ها مشغول به فعالیت بوده‌اند. شاردن می‌آورد که: «در میدان سلطنتی یا میدان شاه، مسجد شاه و علاوه بر آن دو بنا قرار دارد که هر کدام به بازاری راه دارد... دورنمای بالاتر مشتمل بر دکان‌های بزرگی است که مختص به پزشکانی است که داروسازی می‌کنند. در روزگاران گذشته پزشکان یونان کار طبابت و داروسازی را با هم انجام می‌دادند و در زمان حاضر طبیبان مشرق زمین چنین می‌کنند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱/۴). این شربتخانه‌ها که در آن‌ها پزشکانی داروشناس و داروساز مشغول به کار بودند، در واقع همان کار بیمارستان‌ها را در یک محیط کوچکتر و با تجهیزات کمتر

و محدودتر انجام می دادند و مردم نیز رویکرد مثبت و نگرش بهتری به آن ها نسبت به بیمارستان ها نشان می دادند ( کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۴۴-۳۴۵).

با آغاز شرایط ناآرام و رو به اضمحلال دولت صفوی، سمت و سوگیری پزشکان درباری و رفتاری که دربار صفوی با نگرش دینی خویش و به هنگام بیمار گشتن و مرگ پادشاهی در حق پزشکان انجام می داد(شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۶۱۴) باعث گردید پزشکان متبحر و مجرب که حاضر به رفتار سیاسی و ورود در جرگه‌ی سیاسیون دربار نبوده و حرفه‌ی خود را از یافتن مقامی سیاسی مهم تر می دیدند و هم چنین قادر به تحمل شرایط ناآرام حاکم بر دوران خویش نبودند، به هند رفته و به دربار مغولان هند پناهنده شوند (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۳۷). در این عصر با تحولی عمده و قابل ملاحظه در دانش پزشکی مواجه نمی گردیم. هرچند هنر و صنایع مستظرفه به اوج شکوفایی خود رسیده و دوران صفوی در زمینه‌ی معماری گام های بلندی برداشت اما در زمینه‌ی علوم تجربی به ویژه پزشکی وضع به گونه ای دیگر بود. در حقیقت دوران طولانی حکومت صفوی در یک نگاه کلی، ادامه‌ی دوران رکود علمی بود که از مدت ها قبل شروع شد و با جو شدید مذهبی متعصبانه ای که با رسمی شدن دین به وقوع پیوست و هنوز ارتباط ایرانیان در این حوزه برای استفاده از دستاورد های اروپاییان چندان گسترده نشده بود ( کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۲۱).

### نتیجه گیری

در دوره صفویه نیز همانند دیگر عرصه ها، دانش پزشکی نیز رشد کرد و تالیفات زیادی در زمینه طب تدوین شد اما این رشد مانند سایر حوزه ها چشمگیر نبود. برخی سیاحان و سفرنامه نویسان عصر صفوی با دید منفی به پزشکی این دوره نگریستند که گویای کلیت دانش پزشکی در این دوره نیست. بلکه پزشکان این دوره علاوه بر درمان بسیاری از بیماری ها در علم داروسازی بسیار پیشرو بودند اما رویه-ی تضعیف علوم در مقابل علوم شرعی و رواج طالع بینی و استفاده از خرافات در

امور مهمی همچون پزشکی و تضعیف جایگاه پزشکان در دربار و دخالت پزشکان در سیاست و مهاجرت پزشکان متبحر به سرزمین های دیگر از جمله هند در پایان عصر صفوی از عوامل تضعیف و از رونق افتادن دانش پزشکی در ایران بود.

### منابع

۱. الگود، سیریل، (۱۳۵۷)، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه‌ی جاویدان، تهران: دانشگاه تهران.
۲. باربارو، جوزافا و دیگران، (۱۳۴۹)، سفرنامه‌ی ونیزیان در ایران، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
۳. پولاک، ادوارد یاکوب، (۱۳۶۸)، سفرنامه‌ی پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
۴. تاریخ ایران در دوره صفویان، (۱۳۸۰)، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، بخش طب نوشته ج.ج. وینتر، تهران: جامی.
۵. تاورنیه، ژان باتیست، (۱۳۶۹)، سفرنامه‌ی تاورنیه، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح حمید شیرازی، تهران: کتابخانه‌ی سنایی.
۶. سیوری، راجر، (۱۳۸۰)، ایران عهد صفوی، ترجمه‌ی کامبیز عزیزی، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
۷. شاردن، ژان، (۱۳۴۵-۱۳۳۵)، سفرنامه شاردن، ترجمه‌ی محمد عباسی، ج ۱ تا ۷، تهران: امیرکبیر.
۸. شاردن، ژان، (۱۳۷۴)، سفرنامه‌ی شاردن، ترجمه‌ی اقبال یغمایی، تهران: توس.
۹. شرلی، آنتونی، (۱۳۶۲)، سفرنامه‌ی برادران شرلی، ترجمه‌ی اوآن، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات نگاه.



۱۰. کاویانی پویا، حمید، (۱۳۹۴)، نخستین بیمارستان و مارکز درمانی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۱۱. کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه‌ی کمپفر، ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.



## ترور میرزاده عشقی و تأثیر آن بر سانسور مطبوعات دوره رضاشاه

پروین حیدری<sup>۱</sup>

### چکیده

میرزاده عشقی از جمله مخالفان و منتقدان حکومت رضاخان بود، او از اولین روزنامه‌نگاران و نویسندگان دوره رضاخان است که به صورت علنی و به دست فرستادگان حکومتی به قتل رسید. بسیاری بر این باورند که عشقی کشته شد تا مخالفان رضاخان، عاقبت مخالفت خود با حکومت را ببینند و مخالفتشان در نطفه خاموش شود. این تمهید از سوی حکومت کارگر افتاد، به طوری که بنا به شواهد و اسناد، پس از قتل عشقی بود که بسیاری از نشریات مخالف به حاشیه رانده شدند یا مشمول توقیف شدند و آنان که ماندند به تأیید سانسورچیان حکومتی رسیده بودند. بر اساس این دلایل و شواهد تأثیر ترور عشقی بر سانسور مطبوعات در دوره رضاشاه مسئله‌ای است قابل تأمل.

**کلید واژگان:** میرزاده عشقی، مطبوعات، پهلوی اول.

---

<sup>۱</sup>. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تربیت مدرس. p.heidari66@gmail.com

## Mirzadeh Eshghi's assassination and its impact on the press censorship of Reza Shah's period

### Abstract

Mirzadeh Eshghi was one of the opponents and critics of the Reza Khan government. He is one of the first journalists and writers of Reza Khan that was murdered in the public by the government agents. Many believe that Eshghi was killed to show to the opponents the consequences of their disagreements with the government and putting the end for their opposition from the beginning. That plan worked out, according to evidence after murder of Eshghi many newspaper which belonged to those who were against Reza Khan, were marginalized or closed down. Other had to become approved by government's censors. Based on this evidence the influence of Eshghi assassination in censorship of the press in Reza Shah's period is a controversial issue.

**Keywords:** Mirzadeh Eshghi, Media, The first Pahlavi.

### مقدمه

بنا بر اسناد و منابع دوره پهلوی اول، کنترل مطبوعات نقشی کلیدی در قدرت‌گیری و به ثبات رسیدن رضاخان داشتند. از جمله روش‌هایی که رضاشاه برای کنترل بر مطبوعات در پیش گرفته بود، ارباب و گاهی قتل روزنامه‌نگاران و فعالان و آزادی‌خواهان بود. میرزاده عشقی مدیر مسئول روزنامه قرن بیستم با چاپ مقالات تند و گزنده، سعی در افشاگری داشت. سردار سپه این جوان سرخ زبان را در خانه‌اش و به دست فرستادگانش به قتل رساند تا هشدار می‌باشد به دیگر نویسندگان و

روزنامه‌نگاران که اگر چنان کنید، آینده‌ای اینچنینی در انتظارتان خواهد بود. قصد ما در این مقاله بررسی این مسئله است که این ترور چه تأثیری بر روند مطبوعات دوره قدرت و سلطنت رضاشاه داشت. با مقایسه آمار مربوط به روزنامه‌ها و مطبوعات بعد از ترور میرزاده عشقی به نظر می‌رسد، بعد از این اتفاق روزنامه‌نگاران زبان در کام کشیدند و زمانه را خونریز دیدند و پیاله در آستین مرقع پنهان کردند. در این مقاله با روش مقایسه و تحلیل منابع و بررسی اسناد و خاطرات مربوط به دوره قبل و بعد از ترور میرزاده، سعی شده تأثیر این اتفاق بر روند مطبوعات بررسی شود. درباره شخصیت و آثار میرزاده عشقی تاکنون کتاب‌ها و مقالات فراوانی به رشته تحریر درآمده که شاید بتوان مهم‌ترین آن را کتاب *میرزاده عشقی* نوشته محمد قائد دانست. همچنین درباره مطبوعات ایران نیز تألیفاتی انجام شده است که بنا به گفته بسیاری، کتاب *تاریخ جرائد و مجلات ایران* به قلم محمد صدرهاشمی، از کامل‌ترین آنهاست. مقالات و نگارش‌هایی نیز در مورد سانسور در مطبوعات دوره رضاشاه وجود دارد، با مطالعه این منابع متوجه می‌شویم که تقریباً اولین برخورد جدی حکومت سردار سپه با قتل میرزاده عشقی آغاز شده است؛ هرچند بنا به استناد به منابعی چون بهار و... قبل از این هم برخوردهایی با برخی مدیران نشریات مخالف انجام شده بود ولی با ترور میرزاده عشقی که مخالفتش با رضاخان بر کسی پوشیده نبود، دوره اختناق و سرکوب مطبوعات با شدت زیادی آغاز شد و تقریباً سیر قهقرایی خود را طی کرد که این روال تا اشغال ایران به دست متفقین و خروج رضاشاه از ایران ادامه داشت.

### حیات میرزاده عشقی و جریان ترور او

سید محمدرضا کردستانی معروف به میرزاده عشقی، فرزند سید ابوالقاسم، در تاریخ دوازدهم جمادی‌الآخر سال ۱۳۱۲ هجری قمری مطابق ۱۲۷۲ شمسی در شهر همدان متولد شد (قائد، ۱۳۷۷: ۲).

شاعر جوان، احساسات و افکار تندی داشت. بیش‌تر اشعاری که می‌سرود وطنی و ملی بود و به ملاحظه افکار انقلابی، دم از خون و خونریزی می‌زد (بهار، ۱۳۵۷: ۱/۳۰۹-۳۱۰)، چنان‌که عنوان یکی از مقالات خود را «عید خون» (عشقی، ۱۳۵۰: ۱۲۸). گذارد.

عید خون گیر پنج روز از سال                      سیصد و شصت روز راحت باش

عشقی در جایی از دیوانش می‌گوید: گرسنه چون شیرم و برهنه چون شمشیر (همان: ۲۴۲). جهان‌نگری سیاسی عشقی، آمیزه‌ای از ملی‌گرایی، رمانتیسم سوسیالیستی با رگه‌های آنارشیستی است. آنچه که عشقی با عنوان عید خون مطرح می‌کرد، یک انتقام‌کشی بدون حساب و کتاب و مبتنی بر تمایلات شبه‌مدرنیستی، به‌شکل خونین و به‌دست توده‌ها بود.

در آغاز زمزمه جمهوری، عشقی دوباره روزنامه قرن بیستم را که پیش‌تر آن را در همدان منتشر می‌کرد، با قطع کوچک در هشت صفحه منتشر کرد که یک شماره بیش‌تر انتشار نیافت (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۰۶/۴). و بر اثر مخالفت روزنامه‌اش با جریان حاکم، بازداشت شد. عشقی قسمت عمده مطالب روزنامه‌اش را به استهزا و تمسخر جمهوری پیشنهادی سردار سپه اختصاص داده بود، اکنون سه چهار ماهی بود که سردار سپه طرح جمهوری را کنار گذاشته بود و جراید جبهه او از لزوم تغییر قانون اساسی دم می‌زدند؛ ولی عشقی با تجاهل آشکاری دوباره موضوع جمهوری را علم کرده بود تا با یادآوری شکست سردار سپه، هرچه بیش‌تر قدرت حاکم را تحقیر کند. بی‌گمان این مسئله در هیچ حکومتی قابل اغماض از سوی جریان حاکم نیست. روز هفتم تیر ماه ۱۳۰۳، عشقی آخرین شماره روزنامه قرن بیستم را منتشر کرد (همان‌جا). از قرار، دو سه شب بود که چند نفر ناشناس پیرامون خانه عشقی کشیک می‌کشیدند. سه نفر بدون اجازه وارد خانه عشقی شدند، عشقی از آنها پرسید که چه کار دارند؟ آنها

جواب دادند که شب گذشته، شکایتی از سردار اکرم همدانی را به منزل او داده‌اند که عشقی آن را به چاپ برساند و اکنون برای گرفتن جواب عریضه آمده‌اند. عشقی خندان تعارف کرده و می‌خواست برای پذیرایی آنها را به اتاق ببرد و در حالی که با یکی از آنان صحبت‌کنان جلو بود، یکی از دو نفر، از عقب تیری به سوی او شلیک کرد و بی‌درنگ هر سه نفر فرار کردند. عشقی فریاد کشید و خود را به کوچه رسانید. در آنجا از شدت درد به جوی آب افتاد. همسایه‌ها به صدای تیر و فریاد عشقی جوان، سراسیمه از خانه بیرون ریختند (حائری، ۱۳۷۳: ۱۱۱). و نوکر همسایه، وردست ضارب را می‌گیرد و تحویل پلیس نظمیه می‌دهد. نوکر چهل روز در محبس می‌ماند! ولی قاتل اصلی ۲۳ سال دیگر هم زندگی می‌کند (سپانلو، ۱۳۶۹: ۲۰۷-۲۰۸).

عشقی را به بیمارستان شهربانی بردند. گلوله سربی طرف چپ زیر قلبش گیر کرده بود. خون زیادی می‌آمد. بعد از چهار ساعت درد و شکنجه، عشقی چشم از جهان بریست. صبح روز بعد تمام تهران عزادار بود. نام قاتلان او ابوالقاسم و حبیب همدانی بود. او خود نام آنها را به بهار می‌گوید، زمانی که بعد از تیر خوردن به بالینش رفته بود (بهار، ۱۳۵۷: ۱۰۶/۲). بهار می‌گوید: «گویا از آن دو نفر یکی که گلوله زده بود گریخت و ابوالقاسم نام رفیق او گیر افتاد. در مشافهه با عشقی، عشقی به او گفته بود که تو بودی که تیر زدی، اما گویا رفیقش بوده است. معذک، نظمیه مثل این که خود محرک این جنایت بوده است، فراری را تعقیب نکرد، ابوالقاسم را هم به مدعی‌العموم تحویل نداد، از همه مضحک‌تر، محمد نامی که ابوالقاسم را گرفته و به پاسبان تحویل داده بود، برده حبس تاریک کردند و گفتند قاتل عشقی اوست!» (همان: ۱۰۸) اکثریت مجلس هم اجازه ندادند این مسأله در مجلس مطرح شود (همان‌جا). حتی پدر او را که پس مرگ پسرش به تهران آمده بود تا اگر وسایلی دارد با خود ببرد، به نظمیه بردند و حبس کردند و «تحقیقات می‌کنند که آمده‌ای چه کنی و چرا به خانه فلانی

می‌روی؟ و خلاصه از او التزام گرفته‌اند که با ما راه نرود و زودتر به ولایتش برگردد!» (همان: ۱۷۳).

فرخی قطعه معروف ماده تاریخ عشقی را به این شکل ساخت:

دیو مهیب خود سری چون ز غضب گرفت دم امنیت از محیط ما رخت به بست  
وگشت گم

حربه وحشت و ترور کشت چو میرزاده را  
عشقی قرن بیستم (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۶۷۲)

دسته اقلیت مجلس همان روز اعلانی در شهر منتشر کردند که فردا هر کس می‌خواهد از جنازه یک سید غریب و مظلوم تشییع کند، صبح در مسجد سپهسالار حاضر شود. صبح جمعیت بی‌مانندی در مسجد سپهسالار گرد آمد، جنازه را حرکت داده تشییع فوق‌العاده پرازدحامی که تا آن زمان نظیر آن دیده نشده بود، به عمل آمد. می‌گویند در حدود سی هزار نفر در تشییع جنازه شرکت کرده بودند و جنازه را به «ابن بابویه» بردند و در شمال‌غربی آن دفن کردند (همان‌جا)

هر کس جنازه را می‌دید، می‌گریست و می‌گفت: تهران چنین سوگواری‌ای را یک‌بار دیگر نخواهد دید! (حائری، ۱۳۷۳: ۱۱۱). بهار نیز معتقد است: «چنین وفاداری نسبت به هیچ پادشاهی نشده است!» (بهار، ۱۳۵۷: ۱۰۷/۲).

نویسنده کتاب *از صبا تا نیما* قضاوت جالبی از این رویداد دارد: «حرکت جماعت پشت تابوت او یکی از نکات مهمی بود که از همان فردای ترور عشقی تصویری بسیار پررنگ از شهرت، محبوبیت، مظلومیت و شهادت بر ذهن جامعه حک کرد، تصویری نورانی که با گفتار هتاکانه یک قلندر بددهن چندان همخوانی نداشت. این هم حقیقت دارد که عشقی اعتقاد داشت سلطنت قاجار باید ادامه یابد و تجربه مشروطیت کامل شود و مانند بسیاری دیگر قضیه ایجاد جمهوری را بازی عوامل



خارجی و عمال بومی‌شان می‌دانست و می‌پنداشت رفتن دزدان کهنه‌کار و آمدن دزدان تازه‌کار یعنی اتلاف هر چه بیشتر مال ملت» (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۴).

بهار معتقد است حکومت برای این که اذهان عمومی را از ماجرای قتل عشقی منحرف کند، جریان سقاخانه را که منجر به قتل مازور ایمبری شد، مطرح کرد (بهار: ۱۳۵۷: ۱۱۴/۲). پس از قتل ایمبری حکومت نظامی در کشور برقرار شد و با برقراری حکومت نظامی بعضی از جراید تندرو و سرکش نیز به شدت سانسور شدند و جراید شدیدالحن و مخالف دولت از بین رفتند (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۹).

بهار می‌گوید نمایندگان که از طرف اکثریت نزد رئیس دولت رفته بودند، به ایشان گفته بودند که این عمل (قتل عشقی) باعث تزلزل امنیت است و مردم ناراضی‌تر خواهد شد. او اظهار کرده بود که چه اهمیت دارد قتل یک نفر، چرا در جنگ‌های ما که آن قدر کشته می‌شوند اظهار تأسف نمی‌کنید؟! (بهار، ۱۳۵۷: ۱۱۰/۲).

بنا به گفته نویسنده کتاب عشقی، دو روز پیش از آن یکی از دوستانش (میر محسن خان) به طور اتفاقی، در اتاق محرمانه اداره تأمینات، این خبر را که «عشقی، محرمانه کشته شود»، شنیده بود (عشقی، ۱۳۵۰: ۱۹).

شاید شعرهای عشقی به علت عمر کوتاه شاعریش هیچ‌گاه مجال پخته شدن پیدا نکردند، اما صراحت لهجه، نکته‌بینی و تحلیل بسیار فنی او در مورد تحولات سیاسی و اجتماعی دوره خودش بسیار قابل تأمل است. یقیناً می‌توان گفت عشقی از مهم‌ترین روشنفکران مولود روشنگری پس از مشروطه بود.

سعید نفیسی در مورد او می‌گوید: «می‌توان گفت هنر او به هدر می‌رفت و من از میان سخن‌سرایان این دوره، تا کنون کسی را ندیده‌ام که سخن خویش را بدین‌گونه حرام کرده باشد» (همان: ۸۵).

اثرات ترور میرزاده عشقی بر مطبوعات در زمان نخست‌وزیری رضاخان

به نظر می‌رسد که مرگ میرزاده عشقی، تاریخ مطبوعات ایران را وارد مرحله تازه‌ای کرد، چون روزنامه‌نگاران در برابر ماهیت مستبدانه رژیم نوحاسته پهلوی، محافظه‌کاری و زبان در کام کشیدن را در پیش گرفتند. بدین ترتیب تعداد نشریات در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، از حدود ۱۵۰ به ۵۰ نشریه کاهش یافت (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۳۸).

رضاخان همیشه رفتار خشونت باری با مخالفین مطبوعاتی خود داشت. وی دندان فلسفی، مدیر حیات جاوید را با مشت شکست و او را همراه با سردبیر روزنامه مزبور در دژبانی، زندانی کرد؛ پای حسین صبا مدیر ستاره ایران را در میدان مشق به جرم انتقاد از وزیر جنگ به سه پایه بست و هاشم خان محیط، مدیر روزنامه وطن را در محل اداره روزنامه به دست عده‌ای قزاق به شدت مضروب و سپس در قزاقخانه حبس کرد (بهار، ۱۳۵۷: ۲/۲۲۵).

از اولین موضوعات چالش‌برانگیز که در مجلس پنجم (بهمن ۱۳۰۲) مطرح شد، غوغای جمهوری بود. سردار سپه از طریق جراید وابسته به خویش مبارزه تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه احمد شاه آغاز کرده بود و از داخل مجلس نیز وکلای طرفدار رضا خان به رهبری تدین و سلیمان میرزا اسکندری در پی آن بودند که تا عید نوروز ۱۳۰۳، قاجاریه را ملغی و جمهوری اعلام کنند (مکی، ۱۳۵۹: ۴۴۸-۵۱۹).

در این میان بار دیگر جراید نیز به دو دسته تقسیم شدند، یک گروه آنها که طرفدار سردار سپه و جمهوری او بودند. و دسته دیگر که با اقلیت مجلس در مبارزه علیه جمهوری متفق بودند. روزنامه فکاهی قرن بیستم به مدیریت میرزاده عشقی جزء دسته دوم بود. او در شماره اول روزنامه خود، چند کاریکاتور (آزند، ۱۳۶۳: ۵۷) و همچنین اشعار و مقالاتی تند علیه جمهوری و جمهوری‌خواهان منتشر کرد که بلافاصله از طرف شهربانی این روزنامه جمع و سانسور شد (اسناد مطبوعات ایران (۱۲۸۶-۱۳۲۰ هجری شمسی): م(ب) ۲/۲۳۶۳) و خود میرزاده عشقی هم مدتی بعد از

انتشار روزنامه به دستور رضا خان ترور شد. ترور میرزاده عشقی در حکم هشدار بود به همه مخالفان و به خصوص مطبوعات، با این پیام که از آن پس مخالفت آنها بی پاسخ نخواهد ماند.

پس از واقعه قتل عشقی، روزنامه نویسانی که خود را طرفدار او می شمردند در مجلس شورای ملی تحصن کردند و برای کسب امنیت و مصونیت قانونی، مداخله مجلس را تقاضا کردند. این تحصن مدتی، نزدیک به سه ماه، طول کشید تا این که با ورود تیمورتاش به کابینه، او با زعمای اقلیت مجلس کنار آمد و با مدیران جراید صحبت کرد. نماینده تحصن کنندگان از جانب مدیران جراید خواسته های آنان را که اکثراً در ارتباط با امنیت جانی و حقوقی و مصونیت قانونی بود به شرح و بسط بیان کرد. سردار سپه نیز در پاسخ اطمینان داد که تقاضای آنان از طرف دولت رعایت خواهد شد. در پایان کار، سردار سپه خود شخصاً به مجلس آمده، با مدیران جراید به گفت و گو نشست (روحانی، ۱۳۷۷: ۱۰۵). هر چند تحصن پایان یافت ولی سه روز بعد از آن رحیمزاده صفوی دستگیر شد و چون فراکسیون اقلیت تهدید به استیضاح دولت کرد، با مداخله تیمورتاش آزاد شد (مکی، ۱۳۵۹: ۷۲).

#### دوره پادشاهی رضا شاه و روند سانسور در مطبوعات ایران

با آغاز سلطنت رضاشاه در سال ۱۳۰۴ حلقه نهایی سانسور مطبوعات کامل و استبداد به نوعی شدیدتر، در جامعه حکم فرما شد. در آن هنگام هیچ روزنامه ای جرأت نداشت علیه حکومت کوچکترین انتقادی داشته باشد، به طوری که می توان گفت، حتی به کار بردن واژه «کارگر» در مطبوعات جرم تلقی می شد، چون به تعبیر حاکمیت، کارگر وسیله تبلیغ کمونیسم بود (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۱۱۹). در این دوره، نظارت بر امور مطبوعاتی به شهربانی واگذار شد. رضا خان برای اعمال کنترل بیش تر بر مطبوعات، شروع کرد به کاستن تعداد آنها در تهران و شهرستان ها. هم زمان با کاهش تعداد روزنامه ها و مجلات، بر حیطه موضوعاتی که سانسور بر آنها اعمال می شد نیز

افزوده شد. در ابتدا سانسور مطبوعات برعهده مدیران و سردبیران بود و آنها با سپردن تعهدنامه، خود این کار را برعهده داشتند. اما پس از مدتی شهربانی خود رأساً کار سانسور را عهده‌دار شد و همه مدیران جراید مجبور شدند برای درج هرگونه مطلبی، ابتدا اجازه بازرس مطبوعات را کسب کنند. سانسور که در آغاز منحصر به مقالات و اخبار بود، به تدریج به آگهی‌ها و اعلانات و سپس به کلمات نیز تسری یافت. رضاشاه در دوره سلطنتش با اعتقاد به عدم کارکرد احزاب، روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد. او با هدف ایجاد آرامش و جلوگیری از اختلال، بسیاری از وکلای مجلس را سلب مصونیت کرد، بهبودی می‌گوید: «کسی که اسم شاه را می‌آورد و انتقاد می‌کرد، یقه‌اش را می‌چسبیدند که منظورت چه بود؟ و گاهی هر مهملی که می‌خواستند بر آن می‌بستند و راه دخیلی برای مأمورین بود. هیچ‌کدام از مقامات عالی‌رتبه این دوره اختیاری نداشت، تمام امور می‌بایست به اطلاع شاه می‌رسید و تمام دستورات وی بدون چون و چرا یابستی انجام می‌شد» (بهبودی، ۱۳۷۲: ۳۱۳).

در این دوره کم‌تر روزنامه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که حداقل یک بار توقیف نشده باشد. سایه توقیف و تعطیل نه‌تنها روزنامه‌های غیررسمی، بلکه روزنامه‌های نیمه‌رسمی و کثیرالانتشاری چون *ایران*، *شفق سرخ* و *اطلاعات* را نیز دربرمی‌گرفت. این حساسیت تنها نسبت به مندرجات مطبوعات داخلی نبود، بلکه او از طریق نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای مختلف مضامین روزنامه‌های خارجی در مورد ایران و سلطنت پهلوی را همواره در کنترل داشته و در صورت مشاهده سخنی علیه سلطنتش، پیگر مسئله می‌شد. چنانکه به دلیل مندرجات مجله *فکاهی اکسلسیور*<sup>۱</sup> فرانسه، رابطه ایران را با آن کشور قطع کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۶).

<sup>۱</sup>. *Excelsior*

در دوره رضاشاه، شهربانی کاملاً بر مندرجات جراید نظارت داشت و مدیران جراید بدون اجازه شهربانی، حق نشر هیچ‌گونه مطلبی را نداشتند. دخالت شهربانی نه فقط نسبت به مقالات سیاسی و اخبار داخله و خارجه جراید بود، بلکه اعلانات روزنامه نیز قبل از انتشار به نظر اداره شهربانی می‌رسید (اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در عصر رضاخان، سند شماره ۱۱:۱۲/۲). کوچک‌ترین سوءظنی درباره مدیران جراید، برای حبس و تبعید آنان کافی بود. به این ترتیب بود که در دوره رضاشاه تنها روزنامه‌هایی می‌توانستند به انتشار خود ادامه دهند که در رفتار و اعمال خود کمال احتیاط را می‌کردند، مبادا که شهربانی نسبت به آنها بدبین شود. روزنامه‌های اطلاعات و ایران از روزنامه‌هایی بودند که توانستند با سیاست مدبرانه خود در طول سلطنت رضاشاه به انتشار خود ادامه دهند و حتی مدیران آنها هم از مزایای نزدیکی به دستگاه دولتی برخوردار شوند. این دو روزنامه و روزنامه کوشش، سه روزنامه‌ای بودند که مدت مدیدی در دوره سلطنت رضاشاه منتشر می‌شدند (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۳۰).

عبدالله مستوفی در این باره می‌گوید: «بعضی هم که روزنامه‌نویسی آنها برای ارتزاق بود مانند زین العابدین فروزش کلاردشتی، صاحب روزنامه نجات ایران و از این قماش، چون آس و پلو در دستگاه سردار سپه زیادتر بود، از ضدیت‌های خود دست برداشته، طرفدار جدی دولت شده و می‌شدند و تملقات عجیب به سردار سپه کرده، کارهای بی‌رویه و بی‌ترتیبی را که احیاناً برای پیشرفت مقاصد داوطلبانه او به عمل آمد، رفع و رجوع می‌کردند و از انتشار مجعولات و اکاذیب هم تشویشی نداشتند...» (مستوفی، ۱۳۲۶: ۴۳۵/۳).

رفتار اداره شهربانی و سیاسی، به‌خصوص بعد از سال ۱۳۱۶ و کشف توطئه کمونیستی در تهران، به‌مراتب سخت‌تر شد و مندرجات جراید به دستورات متوالی و پی در پی شاه و اخبار سخنانی‌هایی که به‌منظور تقویت سلطنت ایراد می‌شد و همچنین مسافرت‌های شاه به اطراف کشور منحصر بود (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۳۳). این

مسائل هم باید تحت نظر مأمور سانسور اداره نظمی به طبع می رسید و مضمون و چگونگی درج آنها کاملاً تحت نظارت و مراقبت می بود (اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در دوره رضاخان، سند شماره ۱۷:۱۴).

اسامی روزنامه ها و مرام و مسلک آنها نیز در این مبحث قابل توجه است. با نگاهی به تغییر اسامی جراید از: پیکار و طوفان، ستاره سرخ، سیاست، درفش کاویانی، تنبیه الغافلین، محشر، کرنا، فریاد ایران، دست انتقام، شفق سرخ و ... به جرایدی با نام هایی همچون *دنیای امروز*، *درمان*، *تنها*، *توانا*، *درخشان*، *حکمت*، *حسام*، *جهان نو*، *جهان نما*، *توانا* و ... می توان به تغییر فضای سیاسی و سیر تحول آزادی و سردشدن شور و هیجان انقلابی، از کودتای ۱۲۹۹ تا سال های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ پی برد. البته در این باره لازم به یادآوریست که حکومت وقت نیز، چنانچه اسم روزنامه ای را مناسب نمی دید، با صدور مجوز انتشار آن مخالفت می ورزید (اسناد مطبوعات ایران (۱۲۸۶-۱۳۲۰ هجری شمسی)، ۱۳۷۲: ۳۸۰، ۱۳، ۴۰۰ و ۴۰۲). مثلاً روزنامه ای که درخواست کننده آن، میرزا محمدخان حنانه، ابتدا عنوان عصر بهائم را به مناسبت طرح مسائل اخلاقی از زبان حیوانات در این روزنامه برگزید، پس از مخالفت وزارت فرهنگ با این عنوان، آن را به زبان بهائم تغییر داد، اما مجدداً با مخالفت مواجه شد. در نهایت، با پیشنهاد عنوان جام جهان نما موفق شد مجوز انتشار روزنامه را بگیرد (همان: ۳۸۰).

در این دوره نه تنها سیاسی بودن نشریه کم تر در تقاضانامه ها قید می شد، حتی در برخی موارد بر مراتب دولت خواهی روزنامه نیز تأکید می شود: «... انتشار معارف و طرفداری از دولت مرکزی و قدرت آن...» (آدمیت، ۱۳۰۵)، یا متقاضی دیگری که از قضا بی ارتباط با محافل کمونیستی هم نبود - لابد از روی احتیاط - تأکید دارد که «... ابداً به سیاسیات و اقتصادیات مداخله نخواهد کرد...» (علم و صنعت، ۱۳۰۷) و آن نیز هم که سیاسی - اجتماعی است از ذکر «... خدمت به میهن و شاهنشاه معظم ...» غافل نمی ماند. (ستاره، ۱۳۱۶) (همان: ۱۳).

### نقش سازمان پرورش افکار در مطبوعات دوره رضاشاه

در سال ۱۳۱۷ دولت سعی کرد به ضرب مصوباتی چند، مشکل مطبوعات را که جز حاصل عملکرد پیشین چیز دیگری نبود، حل و فصل کند. نخست در اردیبهشت ۱۳۱۷ تصویب‌نامه‌ای «راجع به امتیاز روزنامه‌ها و مجله‌های کشور» به تصویب هیئت وزرا رسید که سعی داشت با تعیین شرایطی چند برای مدیر مسئول روزنامه یا مجله، که بیش‌تر بر سطح آگاهی و دانش فرد مزبور تأکید داشت، «جنبه‌های علمی و ادبی و تربیتی» جراید حفظ شود؛ (سالنامه و آمار ۱۵- ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷- ۱۳۱۶: ۴۰۶) آیین‌نامه‌ای که در ۱۴ تیر همان سال براساس مصوبه مذکور به تصویب شورای عالی فرهنگ گذشت (آئین‌نامه امتیاز روزنامه‌ها و مجله‌های کشور: ۴۰۸-۴۱۰).

تلاش‌های مقامات دولتی برای دگرگون کردن وضع مطبوعات به این مصوبه و آیین‌نامه محدود نشد. یکی از بخش‌های اصلی سازمان پرورش افکار (دلفانی، ۱۳۷۵: ۷۴) که در اواخر ۱۳۱۷ تأسیس شد، کمیسیون مطبوعاتی آن بود، به نام «اداره راهنمای نامه‌نگاری» (سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. شماره تنظیم ۱۱۳۰۱۵، پاکت ۱۱۲۶)، که وظیفه داشت «... در سبک نامه‌نگاری اصلاحات اساسی به‌عمل آورده، زمینه مفیدی برای نشر مقالات مؤثر، تصاویر جالب تهیه کرده و اهتمام نماید که عده کافی نویسنده تربیت و آماده شود...» (آئین‌نامه امتیاز روزنامه‌ها و مجله‌های کشور: ۲۰۰).

سیفی فمی می‌نویسد: غرض از تأسیس اداره مزبور، طبق نظام‌نامه، «نظارت بر کار مطبوعات» بود که بازتاب فکر سانسور از میان برداشته شود. این اداره گاهی نیز اگر ایجاب می‌کرد که دولت در پاسخ مقالات منتشره در مطبوعات خارجی علیه سیاست ایران چیزی بنویسد و به چاپ برساند، اقدام می‌کرد (سیفی فمی تفرشی، ۱۳۷۸: ۲۰۵).

اداره راهنمای نامه‌نگاری دو مهر «روا» و «ناروا» داشت که مهر روا به اندازه یک بند انگشت بود و در هر مقاله یا نوشته‌ای که مجاز تشخیص داده می‌شد، می‌زدند و مهر ناروا، به معنی مخالفت با چاپ مقاله تلقی می‌شد (کریمیان، ۱۳۸۳: ۶۹).

همچنین وظایف آژانس یا خبرگزاری پارس که در ۱۹ مرداد ۱۳۱۳ به عنوان مرکزی برای کسب و نشر اخبار جهان و اطلاعات داخلی مملکت، در وزارت امور خارجه تأسیس شده بود — به اداره راهنمای نامه‌نگاری واگذار شد و نتیجه عملکرد اداره نامبرده، در انحصار گرفتن اطلاع‌رسانی، سانسور، تقلیل نشریات و کانالیزه کردن نوشته‌ها و مطالب مطبوعات بود. اداره مزبور تا زمان سقوط رضاشاه فعال بود و طبق فهرست تهیه شده از سوی آن اداره، در تاریخ ۱۳۱۹/۷/۲۱، روزنامه‌ها، مجلات و ماهنامه‌ها، به ۴۹ عنوان تقلیل یافت که حتی نسبت به دوره اول یعنی ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ — که طی آن ۳۴۴ عنوان تازه به مطبوعات اضافه شد و نصاب آن با ۸۰ عنوان به هر یک از دو سال ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ تعلق گرفت. از این رو، تعداد نشریات در اواخر دوره پهلوی افت قابل توجهی داشت. در طی شانزده سال ۱۳۰۴-۱۳۲۰، در پی توقیف و تعطیل تدریجی عنوان‌های سابق، به استثنای دو سه عنوان، فقط ۲۵۱ عنوان جدید تحت مقررات به وجود آمد. رقم ۱۹۵ عنوان روزنامه و هفته‌نامه سیاسی بود (برزین، ۱۳۷۰: ۱۸). در دوره دوم به استناد فهرست تهیه شده اداره راهنمای نامه‌نگاری به تاریخ ۱۳۱۹/۷/۲۱ [دوره ریاست عبدالرحمن فرامرزی] به ۴۹ روزنامه، مجله و ماهنامه تقلیل یافت (کریمیان، ۱۳۸۳: ۸۳-۸۴).

برخی نیز موضوع سازمان پرورش افکار را در حد «شستشوی مغزی مردم» و انحراف افکار عمومی از موضوعاتی نظیر مرگ سران حکومتی و فرهنگی و سایر رخدادهای سیاسی و اجتماعی می‌دانند (رحمانی، ۱۳۶۶: ۴۰۹). سازمان پرورش افکار نیز به دلیل وجود مشکلاتی چون، کمبود مالی و بودجه و نبود نیروی انسانی کارآمد و فقدان



زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و استبداد حکومتی (دلفانی، ۱۳۷۵: ۱۳) و... توفیق چشمگیری در این زمینه نداشت.

### نتیجه‌گیری

نقل قولی از جلال آل احمد در توصیف فضای مطبوعاتی دوره بیست‌ساله پهلوی اول بیانگر وضعیت اختناق و سانسور فزاینده است که با ترور میرزاده عشقی — شاید بتوان او را اولین قربانی این فضای ترور و وحشت دانست — اوج می‌گیرد: «روشنفکران آن دوره بیست‌ساله، به هر چه در آن مدت گذشته بود، رضایت داده بودند و به تسلیم یا به رضایت یا به همکاری سکوت کرده بودند و به همین دلیل است که می‌توان گفت، ارزش فکری تعلیم و تربیت دوره بیست ساله پیش از شهریور ۱۳۲۰، با حکومت نظامی‌اش چیز اندکی بیش از صفر است. شاید هم حق داشتند که سکوت کرده بودند، چون می‌دیدند که قلدری در کار است و مدرس را به آن صورت از معرکه خارج کرده و عشقی و فرخی را به آن صورت و بهار را به آن صورت دیگر و پنجاه و سه نفر هم. که تا جمع شدند می‌بینند که در زندانند...» (آل احمد، ۱۳۷۳: ۱۱۴). در نهایت و بنا به منابع و اسناد ارائه شده می‌توان اذعان داشت که سیر سانسور در مطبوعات دوره رضاشاه از زمان ترور میرزاده عشقی جوان سیر صعودی یافت.

### منابع

۱. آراین‌پور، یحیی، (۱۳۸۷)، از صبا تا نیما، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، تهران: زوار، سازمان انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. آژند، یعقوب، (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران: امیرکبیر.
۳. اسناد مطبوعات ایران (۱۲۸۶- ۱۳۲۰ هجری شمسی) (۱۳۷۲)، به کوشش کاوه بیات و مسعود کوهستانی نژاد، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.

۴. اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در عصر رضاخان (سیاست و اجتماع در عصر رضاخان)، تهران: اداره تحقیق و بررسی اسناد ریاست جمهوری، سند شماره ۱۱/۲ و ۱۴.
۵. آل احمد، جلال، (۱۳۷۳)، ادب و هنر امروز ایران، تهران: میترا.
۶. آئین نامه امتیاز روزنامه ها و مجله های کشور. اسناد آرشیوی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
۷. برزین، مسعود، (۱۳۷۰)، «تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران»، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها. ش ۸۰.
۸. بهار، محمدتقی، (۱۳۵۷)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۹. بهبودی، سلیمان، (۱۳۷۲)، خاطرات بهبودی، تهران: طرح نو.
۱۰. حائری، هادی، (۱۳۷۳)، سده میلاد میرزاده عشقی، یکی از شاعران و نویسندگان دوران مشروطیت، تهران: نشر مرکز.
۱۱. دلفانی، محمود (بهار و تابستان ۱۳۷۵)، «سازمان پرورش افکار (جستاری بر سازمان ها و سیاست های فرهنگی ایران در دوره رضاشاه)»، گنجینه اسناد. شماره ۲۱ و ۲۲. ص ۷۰ تا ۹۴.
۱۲. ذاکر حسین، عبدالرحیم، (۱۳۷۷)، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت. جلد اول، تهران: علمی.
۱۳. رحمانی، منصور، (۱۳۶۶)، کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۴. روحانی، علیرضا، (بهار و تابستان ۱۳۷۷)، «اسنادی درباره وضعیت مطبوعات در عصر رضاخان». گنجینه اسناد. شماره ۲۹ و ۳۰. ص ۱۰۵.
۱۵. سالنامه و آمار ۱۵-۱۳۱۴ و ۱۳۱۷-۱۳۱۶، وزارت فرهنگ، شرکت سهامی چاپ.
۱۶. سپانلو، محمد علی، (۱۳۶۹)، چهار شاعر آزادی، تهران: نگاه.

۱۷. سیفی فمی تفرشی، مرتضی، (۱۳۷۸)، پلیس خفیه ایران (مروری بر رخدادهای سیاسی و تاریخچه شهربانی ۱۲۹۹-۱۳۲۰ ش)، تهران: ققنوس.
۱۸. صدرهاشمی، محمد، (۱۳۶۳)، تاریخ جرائد و مجلات ایران، اصفهان: کمال.
۱۹. عشقی، میرزاده، (۱۳۵۰)، کلیات مصور میرزاده عشقی، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: امیر کبیر.
۲۰. علی، کریمیان، (۱۳۸۳)، «اداره راهنمای نامه‌نگاری یا نظارت بر سانسور مطبوعات در عصر رضاشاه»، گنجینه اسناد، شماره ۵۵.
۲۱. قائد، محمد، (۱۳۷۷)، میرزاده عشقی، تهران: طرح نو.
۲۲. کرونین، استفانی، (۱۳۸۳)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، تهران: جامی.
۲۳. مجموعه اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره تنظیم ۱۱۳۰۱۵، پاکت ۱۱۲۶.
۲۴. مستوفی، عبدالله، (۱۳۲۶)، شرح زندگانی من، تهران: علمی.
۲۵. مکی، حسین، (۱۳۵۹)، تاریخ بیست‌ساله ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۴)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۰)، تهران: نشر البرز.



## مشروطه و زمینه‌های فکری مشروطه خواهان در مرنده

محسن حسینی<sup>۱</sup>ياسر موسى خاني<sup>۲</sup>

## چکیده

جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان در دوران قاجار حرکتی بسیار درخشان در تاریخ آزادی‌خواهی ایرانیان و سرآغازی برای فعالیت‌های بعدی مردم این کشور برای کسب آزادی و حکومت قانون بوده است. آذربایجان در شمال غربی ایران به عنوان مرکز ثقل و کانون فکری این تحولات بود، که به دلیل هم‌جواری با روسیه و عثمانی و مراودات تجاری و فرهنگی با این دو کشور همسایه به‌ویژه روسیه زودتر از سایر مناطق ایران با افکار مدرن و آزادی‌خواهانه و اندیشه‌های انقلابی آشنا شده بود. با درگیر شدن مردم آذربایجان و تبریز در این جنبش مردم مناطق دیگر این ایالت نیز به تبع مرکز ایالت به تکاپو افتادند. منطقه‌ی مرنده نیز در شمال غرب تبریز از این قاعده مستثنی نبود و اگرچه حاکمی مستبد به نام شجاع نظام در آن حکومت می‌کرد، اما مردم مرنده و به‌ویژه مردم مناطق زنوز و یکانات در حومه‌ی مرنده دل در گرو آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی داشتند و برای رسیدن به هدف خود از هیچ‌گونه کوششی دریغ نمی‌کردند. این پژوهش در صدد این است که اوضاع مرنده در دوران مشروطه و زمینه‌های فکری مجاهدان مشروطه در این شهر و علت پیوستنشان به صفوف مشروطه خواهان را تبیین کند. یافته‌های تحقیق بر اساس روش توصیفی – تحلیلی نشان می‌دهد که خود شهر مرنده به دلیل وجود حاکمی قدرتمند و طرفدار

<sup>۱</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی. mohsen.hoseyni1991@gmail.com

<sup>۲</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی. yaser.mousa.1370@gmail.com

استبداد در دوران مشروطه فضای مناسبی برای فعالیت‌های مشروطه خواهانه نداشته است. اما در حومه‌ی آن مجاهدان زنوز و یکانات به دلیل ارتباط با قفقاز و آشنایی با افکار انقلابی در آنجا و عضویت در مراکزی که برای کمک به انقلابیون ایران ایجاد شده بود، آمادگی پیوستن و کمک به مشروطه خواهان را داشتند. آن‌ها سرانجام با کمک مجاهدین قفقازی توانستند شجاع نظام را از سر راه خود بردارند و بر مرند مسلط شوند و نقشی بارز در روند مشروطه‌خواهی ایرانیان ایفا نمایند.

واژگان کلیدی: مشروطه، آذربایجان، قفقاز، مرند، شجاع نظام، زنوز، یکانات.

### **The Constitution and intellectual fields of the constitutionalists in Marand**

#### **Abstract**

The Iranian Constitutional movement in Qajar era has been a brilliant move in the Iranian history of freedom and a starting point for further activities of its people for freedom and the rule of law. Azerbaijan in northwestern Iran as the center of gravity and intellectual heart of these developments because of its proximity to the Russia and the Ottoman and commercial and cultural relations with these two neighboring countries, especially the Russia, earlier than other regions of Iran had met with modern and liberal and revolutionary ideas. By engaging people of Azerbaijan and Tabriz in this movement, people of other regions also campaigned. Marand in northwest of Tabriz was no exception, and although a tyrant called Shojae Nezam ruled in, but people of Marand, especially in Zenouz and Yekanat areas on the outskirts of Marand were interested in freedom and the constitution. This research seeks to explain Marand situation in the constitutional era and intellectual field of Mojahedan in the city and their join to ranks of the constitutionalists. The findings of research based on descriptive-analytic method shows that the city of Marand because of a tyrant in the constitutional era not have been space for constitutional activities. But Mojahedan of Zenouz

and Yekanat in the outskirts of Marand because of the association with the Caucasus and familiarity with revolutionary ideas there and join in the centers that formed for help to Iranian revolutionaries, were ready to join and contribute to the constitutionalists in Tabriz. Finally, with the help of the Caucasian Mojahedin were able to destroy Shojae Nezam and dominated on Marand and played a prominent role in the process of the Iranian constitutional.

**Key words:** the constitution, Azerbaijan, Caucasus, Marand, Shojae Nezam, Zenouz, Yekanat.

#### مقدمه

مظفر الدین شاه یک سال پس از امضای فرمان مشروطه در ۱۴ مردادماه سال ۱۲۸۵ش درگذشت و محمدعلی میرزا ولیعهد به حکومت رسید. محمدعلی شاه در آغاز به صورت ظاهری به مشروطه تمایل نشان می داد اما پس از تحکیم پایه های قدرتش و تحولاتی که در پایتخت رخ داد شروع به مخالفت به مشروطه خواهان نمود و این مخالفت با واقعه ای به توپ بستن مجلس در سال ۱۲۸۷ش به اوج خود رسید. طبیعی بود که آذربایجان به دلیل موقعیت سوق الجیشی و قطب افکار و فعالیت های مشروطه خواهی بودنش در جریان سرکوب مشروطه خواهان بیشتر مورد توجه محمدعلی شاه قرار گیرد. وی برای خاموش کردن هر نوع مقاومت و مخالفتی در این ایالت تمام توان خود را به کار گرفته و سرداران او برای انجام این مهم حکام محلی همچون شجاع نظام حاکم مرند و شجاع الدوله حاکم مراغه بودند که در سد کردن راه مشروطه خواهی از هیچ کوششی به نفع شاه دریغ نمی کردند، با این وجود مجاهدان منطقه ای زنوز و یکانات به فعالیت های انقلابی خود با شدت بیشتری ادامه دادند و سرانجام توانستند جامه ای عمل به اهداف خود بپوشانند. مسئله پژوهش پیش رو بررسی زمینه های فکری مشروطه خواهان مرند است، که چگونه و از چه طریقی با تفکرات انقلابی و آزادی خواهانه آشنا شدند و این آشنایی چه تأثیری بر روند

مشروطه‌خواهی در آذربایجان داشت. مقاله حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که: مجاهدان مشروطه‌طلب مرند چه کسانی بودند و منطقه مرند در روند مشروطه‌خواهی و همچنین در جریان فعالیت‌های مستبدین برای سرنگونی مشروطه چه نقشی را ایفا کرده است؟

تحقیق حاضر بر پایه استنتاج مطالعات مقدماتی بر این فرضیه استوار است که: مجاهدان مشروطه به دلیل رفت‌وآمدهای مکرر و اقامت در آن سوی ارس تحت تأثیر افکار روشنگرانه‌ی قفقازیان به‌ویژه تفکرات بلشویکی که ناشی از فعل و انفعالات به وجود آمده در روسیه بوده است قرار داشتند و نیز از آنجاکه خود شهر مرند پایگاه استبدادیان بوده و برخی از نواحی حومه به‌ویژه روستاهای شمال آن چون زنوز و غربی مانند یکانات تحت نفوذ مشروطه خواهان قرار داشتند و همچنین خود مرند به دلیل قرار گرفتن در سر راه روسیه و عثمانی نقشی حیاتی هم برای استبدادیان و هم برای انقلابیون داشته است. مشروطه خواهان برای برپایی حکومت قانون در جریان مشروطه نقش‌آفرینی می‌کردند و استبدادیان برای سرکوبی مشروطه خواهان با حکومت هم‌نوا شده بودند. در مورد مجاهدان مرندی و ریشه‌های تفکر ایشان در حمایت از جریان مشروطه‌خواهی به‌طور اختصاصی کتاب یا مقاله‌ای به چاپ نرسیده است و برای فهم این موضوعات ناچاریم از منابع دوران قاجار و مشروطه مانند کتب نویسندگانه‌هایی چون مرحوم کسروی و امیرخیزی استفاده کنیم. البته امیر هوشنگ سیدزنوزی از محققین تاریخ محلی مرند و زنوز در کتاب خود با نام مرند اطلاعات بسیار ارزشمندی را در خصوص تحولات مشروطه در زنوز و مجاهدین زنوزی ارائه داده است. جلد اول کتاب انقلاب اسلامی در مرند نوشته اسماعیل حسن‌زاده نیز در این زمینه مطالبی آورده اما به تفصیل و به طور مشخص به ریشه‌های مشروطه‌خواهی در این منطقه نپرداخته است. همچنین دست‌نوشته‌های دیگر محقق محلی مانند میر ابراهیم شهیدی زنوز نیز برای این پژوهش بسیار مفید



بوده است. در کتاب تاریخ خوی اثر آقاسی نیز اشارات اندکی به مجاهدین یکانات و نقش آنها در فتح شهرخوی شده است.

جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش بر اساس منابع کتابخانه‌ای و روش تحقیق مبتنی بر روش توصیفی-تحلیلی می‌باشد. همچنین تلاش‌هایی برای مصاحبه با آقای پرویز یکانی زارع برادرزاده‌ی مرحوم نورالله خان یکانی که ساکن خوی و از محققین محلی خوی هستند انجام شد، که چندان نتیجه بخش نبود. سفری نیز به روستای یکان کهریز زادگاه خوانین مشروطه‌خواه این منطقه انجام شد که به دلیل نبود اطلاعات ارزشمند نتیجه‌ی خاصی نداشت و فقط برای فهمیدن تناقضات و دیدگاه‌های اهالی نسبت به خوانین که حاکی از شنیده‌های آنان از پدرانشان بود مفید واقع شد.

#### موقعیت جغرافیایی مرنده

شهرستان مرنده در شمال غربی استان آذربایجان شرقی قرار گرفته است و ۴۶۴۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. این شهرستان در مسیر راه‌آهن تبریز به جلفا قرار گرفته است و راه‌های ترانزیتی مهم ایران به ترکیه و اروپا و ایران به جمهوری آذربایجان و ارمنستان از این منطقه عبور می‌کنند. فاصله‌ی مرنده تا تبریز مرکز استان ۶۷ کیلومتر و تا تهران ۷۲۴ کیلومتر است. این شهرستان از دو بخش مرکزی و یامچی تشکیل شده و دارای ۵ شهر به نام‌های مرنده، زنوز، یامچی، بناب مرنده و کشکسرای و ۹ دهستان می‌باشد. آب‌وهوای مساعد کوهستانی، برف و باران کافی و مراتع و چمنزارهای سرسبز جاذبه‌های طبیعی زیادی را در دره‌ها و کوه‌های منطقه به وجود آورده است (عالم پور رجبی، ۱۳۸۱: ۱۵).

بطلمیوس از این شهر به نام ماندگارانا یاد کرده و در تقویم البلدان نام مرنده در زبان ارمنی به معنای دفن یا دفينه آمده است و آرامنه معتقدند که مرنده محل دفن نوح پیامبر است (جلالی، ۱۳۷۸: ۲۵). وجه اشتقاق موهوم مرنده که نوشته‌اند اصل آن میراند

به معنی مادر است (جکسون، ۱۳۶۹: ۵۴-۵۳). در خلال رویدادهای سال ۱۶۰ ق تیره‌ای از اعراب به نام روادیان که سرکرده‌ی آنان فردی به نام حلبس پسر رواد بوده که در زمان خلافت منصور دومین خلیفه عباسی همراه سایر یمنی‌های مقیم بصره به آن ولایت گسیل و قلعه‌ای محکم در آن احداث کرد و دور آن دیوار کشید (زنوزی، ۱۳۵۸: ۲۲۰-۱۸۲). پس از روادیان دیگر نامی از مرند به آن صورت برده نمی‌شود و سقوط این خاندان مهر پایانی بر درخشش این شهر در تاریخ آذربایجان در قرون اولیه پس از ورود اسلام به ایران بوده است. در دوره‌های بعد از ورود اسلام به ایران منطقه‌ی مرند به صورت یک ولایت از ولایات ایالت آذربایجان محسوب و در استیلای اقوام مهاجمی مانند مغولان و تیموریان با عنوان تومان مشخص شده است (زنوزی، ۱۳۸۵: ۱۹۵). با روی کار آمدن صفویان و انتخاب آذربایجان به پایتختی توسط شاه اسماعیل مرند در مدار توجهات صفویان قرار گرفت. در زمان شاه عباس صفوی حکومت مرند از سوی او به جمشید سلطان دنبلی سپرده شد و این خاندان مدت‌های مدیدی زمام امور منطقه‌ی مرند و خوی را در دست داشتند (زنوزی، ۱۳۸۵: ۲۱۴).

### مرند در دوره قاجار

حکومت بیشتر شهرهای آذربایجان به‌ویژه مرند، خوی، اردبیل، میانه از زمان صفویان در اختیار امرای دنبلی بود. با تثبیت حاکمیت قاجارها از موقعیت دنبلی‌ها کاسته شد، به طوری که در اواخر حکومت ناصرالدین شاه حکومت مرند از دست دنبلی‌ها خارج و حاکم آن مستقیماً از سوی ولیعهد حکمران کل آذربایجان انتخاب می‌شد (حسن‌زاده، ۱۳۹۳، ۴۰/۱). در سال ۱۲۶۸ ق ناصرالدین شاه حکومت مرند را به فردی به نام اسکندر خان زند سپرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۳۵/۳). اما بار دیگر در سال ۱۲۹۶ ق خاندان دنبلی به واسطه‌ی نزدیکی به دربار ولیعهد حکومت مرند را به

دست گرفتند. این بار فردی از خاندان دنبلی به نام مهدی قلی خان سرتیپ متکفل این حکومت شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۹۹۴/۳).

در دوره ی قاجار به دنبال افزایش مبادلات اقتصادی و رفت و آمد تجار بین ایران و روسیه راه های تجاری از اهمیت زیادی برخوردار شدند و مرنده به دلیل واقع شدن در مسیرهای بازرگانی با روسیه و عثمانی و نزدیکی به مرز روسیه برای حکمرانان تبریز اهمیت فراوانی داشت. امنیت راه ها با یکانی ها بود، که پس از نادرشاه در ولایت مرنده در ناحیه ی یکانات امروزی ساکن شدند و به دلیل داشتن روحیه ی جنگجویی و ایلیاتی به زودی در امور نظامی تبحر خود را نشان داده و به مناصب بالای نظامی و حکومتی نائل آمدند و نفوذ زیادی در منطقه ی مرنده پیدا کردند.<sup>۱</sup> (زنوزی، ۱۳۵۸: ۱۲) نظرعلی خان یکانلوی مرنده ی و زال خان یکانی از خوانین این طایفه بودند که سال ها حکومت منطقه ی یکانات مرنده را بر عهده داشتند. (فراهانی، ۱۳۵۸: ۳۰۴-۳۰۳؛ امیر خیزی، ۱۳۵۶: ۴-۳) پس از قتل زال خان رضا قلی خان سرتیپ یکانی جای عموی خود را در فرماندهی قرا سواران یکانی ها گرفت که این منصب او تا زمان مشروطه و فتح مرنده توسط انقلابیون ادامه پیدا کرد و به دلیل خدمتی که وی به ستارخان انجام داده بود از طرف او به حکومت مرنده منصوب شد (حسن زاده، ۱۳۹۳: ۴۶).

#### مرنده در دوران مشروطه

شکرالله خان شجاع نظام از اهالی مشکین شهر بود که پس از رسیدن به حکومت مرنده لقب شجاع نظام را برای خود و لقب شجاع لشکر را برای پسر بزرگ خود و نایب الحکومه اش از دربار ولیعهد گرفته بود و ظاهراً از سال ۱۲۶۶ق در قرا سواران مشغول خدمت بوده است (حسن زاده، ۱۳۹۳: ۵۱). وقتی ندای جنبش آزادی خواهی

<sup>۱</sup> زنوزی نیز از ریاض الجنه این مطلب را نقل کرده است.

سراسر ایران را فراگرفت و مجاهدان قفقازی و در سطح محدودتر مجاهدان عثمانی به کمک آزادی خواهان ایران شتافتند، خوانین مرند به صورت یکپارچه علیه آنان به پا خاستند و شجاع نظام را در حملات خونین و ویرانگر به تبریز و بستن راه شوسه‌ی جلفا - تبریز همراهی نمودند. (حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۵۴). اندکی بعد رقابت شدیدی بین خاندان زال خان و شجاع نظام بر سر حکومت مرند در گرفت که در نهایت با همکاری رضا قلی خان با انقلابیون، شهر مرند به دست مشروطه خواهان افتاد و حتی خود وی نیز مدتی حکومت شهر را بر عهده گرفت (حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۵۲).

مهم‌ترین واقعه‌ای که در دوران حاکمیت شجاع نظام اتفاق افتاد و نام وی را در تاریخ برجسته ساخت انقلاب مشروطه بود. شجاع نظام ارتباط نزدیکی با محمدعلی میرزای ولیعهد برقرار ساخت. زمانی که بی‌اعتقادی محمدعلی شاه نسبت به مشروطه آشکار شد و علیه مجلس موضع گرفت، بسیاری از حاکمان شهرها نیز به حمایت از وی برخاستند از جمله شکرالله خان شجاع نظام که در این راه جدیت خاصی از خود نشان داد و به یکی از مخالفان سرسخت انقلاب مبدل شد (اوبن، ۱۳۶۳، ۷۹). از این رو در ۲۱ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ق یعنی دو روز قبل از به توپ بستن مجلس به تبریز حمله کرد و در طول دو سالی که از پیروزی مشروطه می‌گذشت حاکم مرند نیز به سان همه‌ی حاکمان مستبد تن به این خواسته‌ی ملت نداده بود و مشروطه نتوانسته بود، پایگاه محکمی در شهر مرند پیدا کند (اوبن، ۱۳۶۳: ۹۰). عواملی چون کوچک بودن شهر همراه با سلطه‌ی سرکوبگرانه‌ی شجاع نظام با همکاری طبقات متنفذ شهری و روستایی مانع جدی در سر راه مشروطه‌طلبی مرندیان بود با این همه جناح بندی ضعیفی در شهر شکل گرفت، اما نه مشروطه خواهان تفکری مستقل داشتند و نه مخالفان آنها، بلکه هر دو جناح تحت تأثیر اندیشه‌های بیرون از شهر بودند.

موافقان مشروطه تحت تأثیر تبلیغات حزب اجتماعیون عامیون و مرکز غیبی بودند و مخالفان آن‌ها نیز تحت تأثیر تبلیغات انجمن اسلامیة و نیروهای سنتی و علمای مخالف مشروطه قرار داشتند. حزب اجتماعیون عامیون در باکو در اوایل سال ۱۲۸۳ ش، ۱۹۰۴م توسط گروهی از مهاجران ایرانی که در حزب سوسیال دموکرات روسیه فعالیت می‌کردند تأسیس شد. مرکز غیبی نیز در تبریز توسط دوازده تن از جوانان انقلابی به رهبری علی مسیو بوجود آمد. جنبش مشروطه‌خواهی در نتیجه‌ی فعالیت مرکز غیبی به تدریج سرتاسر آذربایجان را فرا گرفت و مرنند را نیز مثل تمام شهرهای آذربایجان زیر پوشش خود درآورد. اما به دلیل موقعیت سوق‌الجیشی این شهر بر سر راه تبریز - قفقاز - استانبول، هر دو گروه مخالفان و موافقان مشروطه توجه خاصی بدان داشتند، اما حاکمیت شجاع نظام مرنندی گرایش‌های ضد مشروطه‌خواهی را در مرنند تقویت می‌کرد. همچنین باید از حضور برخی از شخصیت‌های متنفذ دینی همچون میرزا باقر مجتهد، میرزا ابوالحسن نجفی دولت‌آبادی و خانواده سید علی شیخ‌الاسلامی از یک‌سو و حضور امیران مقتدری چون موسی خان هوجقانی، علی‌خان هوجقانی، حاج احمدخان میرپنج (امیراحمدی) یاد کرد (حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۵۹). که مانع عمده‌ی شکل‌گیری اندیشه‌های مشروطه‌خواهی بودند.

با این همه هوشنگ سید زنوزی مؤلف تاریخ مرنند اسامی ده‌ها تن از انقلابیون مرنندی را درج کرده که از جمله آنان: میرزا عیسی حکیم‌زاده، اسماعیل‌خان یکانی، نورالله خان یکانی، حبیب‌الله خان شاملوی مرنندی، حاجی ابراهیم ذوالفقار‌زاده، محمدولی صراف، حاج حسین صراف، میرزا محمود، برادران صابر، میرزا آقا مرنندی معروف به مکافات، حاج جلال مرنندی، محسن خان اسفندیاری، میر نصیر صاحب‌اری رئیس سادات و پسرش میرزا احمد، میرزا اسماعیل میابی، ملا مناف کسایبی، شیخ محمدحسین برهانی، میرزا عیسی زنوزی و برادرانش آقا محمد و حسین و بخشعلی

خان موسی خانی و افراد دیگر بودند، که در فعالیت‌های مختلف نهضت و توسعه‌ی آن از جمله توزیع کتاب، شب‌نامه و روزنامه بین مردم و ایجاد ارتباط بین تبریز و خوی و تفلیس و باکو و استانبول و همچنین تقویت بنیاد نهضت در آبادی‌های شهرستان و تأمین و توزیع اسلحه بین مجاهدان از هیچ کوششی فروگذار نکردند (زنوزی، ۱۳۵۸: ۲۳۶). یکی از فعال‌ترین چهره‌های این گروه میرزا آقاخان مرندی معروف به مکافات بود. به‌طوری‌که گفته شده فعالیت‌های او و گروه یارانش موجب ادامه‌ی نهضت در مرند و تأسیس مدرسه‌ای در سال ۱۳۲۴ق و انتشار روزنامه‌ای در سال ۱۳۲۷ق در خوی به نام مکافات بود و نیز از مبارزان سخت‌کوش دیگر منطقه میرزا غفار خان زنوزی (سیاهپوش) و فرج آقا زنوزی بودند (سیدزنوزی، ۱۳۸۵: ۲۳۷). لیکن فعالیت‌های ایشان بیشتر در تبریز و از طریق انجمن ایالتی بوده است. اما عدم امکان برپایی انجمن ولایتی در مرند مانع از آن نبود که مجاهدان این شهر به کمک مجاهدان سایر شهرها نشتابند. زنوز یکی از قصابات مرند بود که در مشروطه‌خواهی بیش از شهر مرند شهرت یافته و نه تنها در مشروطه‌خواهی بلکه در سایر جریان‌های انقلابی همچون روی کار آمدن فرقه‌ی دموکرات نیز از پیشگامان اصلی بوده است. اگر تبریز را در کل ایران نگه‌دارنده‌ی اصلی مشروطه بدانیم که تسلیم استبداد محمدعلی شاهی نشد، دقیقاً زنوز همین مقام را در شهرستان مرند داشته و مقاومتی شدید در برابر حمله‌های شجاع نظام از خود نشان داد. مهم‌ترین دلیل ریشه‌ی مشروطه‌خواهی در زنوز را باید در موقعیت ویژه‌ی جغرافیایی‌اش به دلیل ارتباطش با قفقاز و رشد اندیشه‌های جدید و آموزش‌های جدید در آن قصبه دانست. شرف‌الدوله یکی از نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی می‌نویسد: «چشم و گوش اهالی زنوز به جهت کثرت مرادده‌ای آن‌ها با روسیه خوب باز است و قدر و نتایج مشروطیت را بهتر از دیگران ملتفت بودند. در ایام سابق چهار مسجد در زنوز بوده، حالا همه را یکی کرده، در یک مسجد متفقاً

جمع می‌شوند و در آنجا از منافع مشروطه و مفسدان ایام استبداد صحبت و وعظ می‌شود و بر سر منابر روزنامه قرائت می‌کنند.» (ابراهیم‌خان کلانتری، ۱۳۷۷: ۷۲).

بخش یکانات یکی دیگر از حومه‌های شهر مرنند بوده که گام‌های اساسی در مشروطه‌خواهی برداشته بود. تکاپوی مردم آنجا به دلیل نقششان در تحولات منطقه بیش از سایر مناطق شهری و روستایی مرنند در منابع تاریخی انعکاس یافته است. احمد کسروی در کتاب تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان می‌نویسد: «اینان [یکانیان] همگی مردان جنگ دیده و جان‌فشانی بودند و اگر پشتیبانی از دولت دیدندی و یا یک سرپرست کاردانی داشتندی راستی به کارهای بس بزرگ برخاستندی. آنکه دست و پای اینان را می‌بست دو رنگی سررشته داران و روی سردی ای بود که همیشه به اینان نشان میدادند.» (کسروی، ۱۳۴۶: ۴۴۱).

اردوبادی نیز درباره‌ی یکانیان می‌نویسد: «بیشتر ساکنان آن سید هستند و بعضی از اهالی هم راهزن‌اند. طایفه‌ی سیدهای یکان خیلی قد بلند و خیلی هم قوی هیکل هستند. شهرت آن‌ها بیشتر از این جهت است که در قشون ایران اغلب وظیفه‌ی توپچی‌گری را عهده دارند.» (اردوبادی، ۱۳۷۵: ۲۳).

به این ترتیب می‌توان گفت شهر مرنند کانون استبدادیان و مناطق پیرامونی از کانون‌های مشروطه خواهان بودند. موقعیت سوق‌الجیشی مرنند اهمیت فراوانی برای هر دو گروه درگیر در انقلاب مشروطه داشت، زیرا مرنند راه ارتباطی آذربایجان با قفقاز بود، راهی که مجاهدان قفقازی از آنجا به تبریز می‌رفتند. از سوی دیگر راه ورود و خروج کالاهای مورد نیاز و راه تجارتنی بود. هرکس به این شهر مرزی و ارتباطی سلطه پیدا می‌کرد نقش مهمی در تحولات آذربایجان ایفا می‌نمود. از این رو انقلابیون به فتح آن چشم داشتند، اما حضور شجاع نظام و سرکوبی مشروطه خواهان این شهر را به دژ تسخیر ناپذیر استبدادیان تبدیل کرده بود. دست اندازی شجاع نظام به کاروانیان به منظور جلوگیری از رسیدن خواروبار و مهمات و اسلحه به انقلابیون

تا سرحد افراط رسیده بود، هدف شجاع نظام به مانند سایر نیروهای طرفدار استبداد چون قوای رحیم خان قره داغی، صمد خان شجاع الدوله و دیگران این بود که تبریز را از راه قحطی و گرسنگی وادار به تسلیم کنند (کسروی، ۱۳۶۹، ۸۰۰). در واقع چنین می‌توان استنباط کرد که فعالیت‌های ضد انقلابی شجاع نظام در مرند تابعی از تکاپوی ضد مشروطه‌ی محمدعلی شاه بود.

شجاع نظام با تکیه بر سواران مرندی تحت فرمان خود در مدت چهار ماه حضور فعال در محاصره‌ی تبریز فشار بسیار زیادی به تبریزی‌های مشروطه‌خواه وارد کرد. یکی از بارزترین جنایت‌های سواران شجاع نظام به شهادت رساندن مرحوم کربلایی حسین خان باغبان از مجاهدان سرشناس تبریزی به دست آنان بوده است که در ۱۵ رمضان ۱۳۲۶ ق اتفاق افتاد و نیز کشتن میرزا ابوالحسن پزشک و تلگراف‌خبر به شاه بود که چنین است: «طهران توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم وزیر جنگ به خاک پای مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداه میرزا ابوالحسن حکیم نواده‌ی میرزا سلمان حکیم رئیس و مدرس تمام بایبان بوده گرفته دادم تیرباران نمودند غلام خانه زاد شکرالله» (کسروی، ۱۳۶۶: ۶۸۱).

با تلاش مشروطه خواهان و پس از عقب نشینی نیروهای مهاجم از تبریز و سرو سامان یافتن اوضاع انقلابیون گشودن راه تجاری تبریز \_ جلفا در اولویت کار مشروطه خواهان قرار گرفت. مرند در رأس برنامه‌های انقلابیون قرار داشت، زیرا علاوه بر اینکه از راه مرند مقدار زیادی آذوقه و مایحتاج زندگی تأمین می‌شد، این شهر راه ارتباط با انقلابیون قفقاز و دسترسی به اسلحه و مهمات و همچنین روزنامه و اخبار و کتاب و دیگر موارد نیز بود. به همین علت انجمن تصمیم گرفت کار مرند و شجاع نظام را یکسره کند، بدین ترتیب از بین بردن شجاع نظام در مرکز غیبی مورد تصویب قرار گرفت و اجرای آن به عهده‌ی مجاهد مشهور حیدر خان عمواغلی گذاشته شد (زنوزی، ۱۳۵۸: ۲۴۴).



کسروی در مورد قتل شجاع نظام می نویسد: «ما از کسانی که خود آن را از نزدیک دیده و دانسته اند جسته ایم و خواهیم نوشت. سیف السادات نامی که از سیدهای بنام و توانگر دوه چی و خود با شجاع نظام دوستی می داشت، مهر او از خانه اش به دست حسن مجاهدی می افتد و او آن را به نزد حیدر عمواغلی می آورد. عمواغلی از دیدن آن نقشه ای به اندیشه اش می رسد و آن را با دست کسانی از سران آزادی به کار می بندد. بدین سان که به دستیاری گرجیان بمبی به رویه ی جعبه ساخته نامه ای نیز با مهر سیف السادات نوشته هر دو نوشته و بمب را از پست برای شجاع نظام می فرستند... شجاع لشکر جعبه را تحویل گرفت و سعی در باز کردن آن داشت ولی همین که کارد بر ریسمان قوطی کشیده شد، آن را برید و به یکباره بمب می ترکد و صدای مهیبی در سراسر شهر می پیچد و مردم را هراسان می کند. شجاع نظام کشته می شود و فرزندش شجاع لشکر از سر تازانو زخم برداشته و تا شش ساعت زنده می ماند، که سخن می گفته و از پدرش گله می کرده است.» (کسروی، ۱۳۶۹: ۸۰۴-۸۰۱).

با کشته شدن شکرالله خان شجاع نظام انقلابیون توانستند یکی از بزرگ ترین موانع استقرار مشروطه در مرنند را از بین ببرند و راه فتح شهرهای کلیدی آذربایجان همچون مراغه، مرنند و خوی در کمتر از یک ماه فراهم شد. محمدعلی شاه پس از اطلاع از قتل شجاع نظام پسر کوچک وی به نام موسی الرضا خان را با لقب شجاع نظام دوم به حکومت مرنند منصوب کرد (نوایی، ۱۳۸۲: ۸۲). موسی الرضا خان دقیقاً اقدامات پدرش در مخالفت با مشروطه را ادامه داد و انسداد راه جلفا - تبریز توسط او موجب گردید که انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم به یکسره کردن کار قوای استبداد در مرنند بگیرد. در پی اتخاذ این تصمیم ستارخان یکی از مجاهدان مرنندی به نام فرج آقا زنوزی را مأمور حمله به مرنند کرد (کسروی، ۱۳۶۹: ۸۰۵). فرج آقا که با مجاهدین مرنند و زنوز در ارتباط بود و پایگاهی در زنوز داشت پس از درگیری

مختصری موفق به شکست استبدادیان شد. در این شکست نارضایتی برخی از بزرگان مرندی مانند رضاقلی خان یکانی، موسی خان هوجقانی و احمدخان میرپنج از شجاع نظام دوم و نیز تمایل عمومی در شهر به نفع مشروطه خواهان بی تأثیر نبوده است. پس از فتح شهر مرند حکومت آن از طرف انجمن تبریز به فرج آقا زنوزی سپرده شد، اما نارضایتی مردم از برخی رفتار غیردینی او و رفتار دور از عدالت یاران او در غارت و مصادره‌ی خانه‌های برخی از مردم باعث دلسردی مردم از مجاهدان شد و با رسیدن خبر این تحولات به ستارخان او فرج آقا را عزل و رضاقلی خان سرتیپ یکانی را که قبلاً در صف هواداران استبداد قرار داشت و قبل از انقلاب دوستی نزدیکی با ستارخان داشت به‌عنوان حاکم مرند منصوب کرد (زنوزی، ۱۳۵۸: ۲۵۱).

در مورد خوانین و بزرگان مشروطه‌خواه در مرند و زمینه‌های فکری ایشان برای شرکت در انقلاب مشروطه باید دو منطقه از مرند را به دقت بررسی کنیم زنوز و یکانات.

#### مجاهدان مشهور زنوزی

شهر زنوز در ۲۵ کیلومتری شمال مرند و ۱۰۰ کیلومتری شمال تبریز واقع شده است. از دیرباز مردم این منطقه مراودات فراوانی را با آن سوی ارس و منطقه‌ی قفقاز داشته‌اند و بسیاری از زنوزیان برای کار عازم شهرهای باکو و تفلیس در آن سوی ارس می‌شدند. (سید مرندی، ۱۳۸۷: ۶۳) این مراودات باعث آگاهی فراوان مردم زنوز از تحولات روسیه و قفقاز و به تبع آن ایجاد جو روشنفکری در این منطقه بوده است. این منطقه پس از مشروطه و در دوران قبل از انقلاب اسلامی نیز یکی از کانون‌های هواداران مرام کمونیستی و طرفداران حزب توده بوده است. (حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۵۲) در دوران مشروطه به نام دو تن از مجاهدان

برمی خوریم که از شهر زنوز بوده اند و در راه استقرار مشروطه مجاهدت های فراوانی از خود نشان داده اند.

### فرج آقا زنوزی

فرج آقا زنوزی از اهالی محله ی میرجان زنوز بود و در ابتدای مشروطه مترجم شاپشال روس بوده و به زبان های روسی، ترکی و فارسی مسلط بود. با آغاز حرکت های مشروطه خواهانه او از مترجمی شاپشال کناره می گیرد و به قفقاز مسافرت می کند و با اندیشه های انقلابی در آنجا آشنا می شود. سپس به زنوز و بعد به تبریز آمده و در صفوف انقلابیون قرار می گیرد و پس از مرگ شجاع نظام از طرف ستارخان مأمور فتح مرنند می شود. با فتح مرنند در روز یکشنبه ۲۷ شوال ۱۳۲۶ ق فرج آقا به عنوان حاکم مرنند از طرف انقلابیون منصوب می شود. اما با ورود قشون روس به آذربایجان و مرنند موقعیت استبدادیان تحکیم پیدا می کند و موسی الرضا خان با کمک صمد خان شجاع الدوله و روس ها دوباره زنوز را مورد حمله قرار می دهد بنا به نوشته امیر هوشنگ سید زنوزی: «روسیان در زنوز که سنگر مجاهدین مرنند بود خانه های فرج آقا و میر موسی را با بمب منفجر و با خاک یکسان کردند.» (زنوزی، ۱۳۵۸: ۲۶۰). با انجام برخی تندروری ها از سوی فرج آقا و یارانش در مدت حکومت ۱۸ روزه ی او بر مرنند ستارخان به ناچار او را از حکومت مرنند عزل و رضا قلی خان سرتیپ یکانی را که قبلاً از هواداران استبداد و یاران شجاع نظام بوده و پس از فتح مرنند از طرف فرج آقا به عنوان اسیر به تبریز فرستاده شده بود به حکومت مرنند منصوب می کند. فرج آقا در این یورش استبدادیان توسط سپاهیان رحیم خان قره داغی دستگیر و به محل حکمرانی رحیم خان در اهر فرستاده می شود و پس از تحمل شکنجه ها و تحقیرهای فراوان بالاخره فرج آقا به زنوز بازمی گردد و به دلیل سختی هایی که برای زندگی اش در این روستا ایجاد شده

بود همه چیز را رها کرده به آن سوی ارس می‌رود و سرانجام در تفلیس از دنیا می‌رود (شهیدی زنوز، بی تا: ۳۶۵).

فرج آقا یکی از فرزندان دلاور آذربایجان بود که به دلیل اقامت در قفقاز و آشنایی با زبان روسی با افکار آزادی‌خواهانه آشنا شده بود و در راه مشروطه رشادت‌های زیادی را انجام داده بود. او سرانجام جان بر سر عقیده‌ی خود گذاشت و در غربت دور از شهر و دیار خود از دنیا رفت (شهیدی زنوزی، بی تا: ۳۴۷).

### میرزا غفار خان زنوزی (سیاهپوش)

یکی دیگر از مجاهدان سرشناس مشروطه در منطقه‌ی مرنند و زنوز میرزا غفار خان زنوزی مشهور به سیاهپوش بود. میرزا غفار خان فرزند ملا حسن زنوزی در سال ۱۳۰۰ق در یک خانواده‌ی مذهبی در محله‌ی میر جان زنوز به دنیا آمد. او به همراه سه برادر دیگرش از آزادیخواهان و روشنفکران زمان خود بودند و میرزا جبار برادر بزرگش از شعرای خوش‌قریحه‌ی زنوز بوده است. میرزا غفار همانند بسیاری از آذربایجانی‌ها بر اثر بیکاری و اختناق روز افزون در ایران آن روز به آن سوی ارس مهاجرت کرده و در آن دیار ماندگار می‌رود (شهیدی زنوز، بی تا: ۵۳). وی به محض اینکه صدای مشروطه‌خواهی را از این سوی ارس می‌شنود، همراه با عده‌ی زیادی از مجاهدین قفقازی به دیار خود برگشته و فعالانه در نهضت شرکت می‌کند. وی از سخنرانان چیره دست و در فن خطابت مهارت داشت و با نطق‌های مهیج خود در پیشبرد انقلاب نقش فعالی ایفا می‌کرد. وی نخستین خطابه‌ی تاریخی خود را در مجلس بزرگداشت عباس آقا صراف تبریزی قاتل میرزا علی اصغر خان اتابک که در مسجد میدان در محله‌ی مقصودیه تبریز برگزار شده بود، ایراد نمود (کسروی، ۱۳۴۶: ۲۷۳).

سپس میرزا غفارخان را در پارک اتابک می‌بینیم که در میان یاران حیدرخان عمواغلی در قضیه‌ی خلع سلاح مجاهدین رودرروی سردار و سالار ملی قرار

می گیرد. کسروی درباره ی نقش میرزا غفار خان در این رویداد می نویسد: «چهل و هشت ساعت که دولت مهلت داده بود هنگام پیشین به پایان رسیده و دو ساعت نیز فزون تر می گذشت. در این زمان ناگهان از دم در آواز تیری برخاست یکی از مجاهدان با طپانچه دربان را زد و چنین می گویند آن مجاهد میرزا غفار خان زنوزی بود که از همراهان حیدر خان عمواوغلی در تیپ هواداران انقلابی به شمار می رفت.» (کسروی، ۱۳۴۶: ۲۹۵). امیرخیزی با این نظر کسروی مخالفت کرده و می نویسد: «کسروی که در تاریخ ۱۸ ساله ی آذربایجان می نویسد به عقیده ی بعضی آن کسی که تیر انداخت میرزا غفار خان بود اشتباه محض است زیرا میرزا غفار خان وقتی که تیر انداخته شد از اتاق بیرون نیامده بود.» (امیر خیزی، ۱۳۲۹: ۱۳۴).

میرزا غفار خان پس از واقعه ی پارک اتابک به تبریز آمده و بعد از مدتی زندگی پنهانی برای حفظ جاننش ایران را ترک و خود را به خاک عثمانی رساند و از آنجا راهی استانبول شد. (کسروی، ۱۳۴۶: ۴۱۰).

میرزا غفار خان پس از بازگشت به ایران با درجه ی افسری وارد تشکیلات ژاندارمری شده و مشغول کار می شود. (زنوزی، ۱۳۵۸: ۲۱۴) علت اشتها وی به سیاهپوش شدت علاقه ی وی به حیدرخان عمواوغلی بود. محمدعلی جمالزاده می نویسد: «در سال ۱۹۱۶ میلادی هنگام درگیری جنگ جهانی اول در ملایر با یک صاحب منصب ژاندارمری ایرانی آشنا شدیم که غفار خان زنوزی نام داشت و سیاه پوشیده بود. او آرزویش این بود که باز یک بار دیگر قبل از وفات زیارت عمواوغلی نصیبش شود و می گفت: سیاهپوشم که او از ایران بیرون رفته است و نذر و عهد کرده ام که تا مظفر و فیروز به ایران برنگردد سیاهپوش باشم.» (جمالزاده، ۱۳۷۰: ۹۱).

میرزا غفار خان علاوه بر اینکه یک چهره ی انقلابی بود در راه خدمت به فرهنگ و آموزش و پرورش آذربایجان هم از پیشگامان به شمار می رفت. او در سال ۱۲۹۸ ش هنگامی که درجه ی سرگردی داشت، نخستین مدرسه به سبک جدید را در

زادگاهش زنوز راه اندازی کرد و خانواده‌اش یک سوم زمین آن را اهدا کردند، که این مدرسه اکنون با نام دبیرستان سعدی در زنوز پابرجاست.

وی در دوره پهلوی اول در ژاندارمری مشغول خدمت بود ولی بعد از مدتی به دلیل سردستگی اغتشاشی به خاطر نرسیدن جیره‌ی سربازان در سربازخانه از تشکیلات ژاندارمری اخراج و در مقابل محل شهربانی کل کشور مشغول پینه دوزی می‌شود (کسروی، ۱۳۴۶: ۸۵۰). وی در سال ۱۳۱۳ در تهران به دستور رضا شاه مسموم می‌شود و از دنیا می‌رود (سید مرندی، ۱۳۸۷: ۸۴). پیکر ایشان در گورستان امامزاده عبدالله شهرری دفن می‌شود. بنا به پرس و جوهای نگارنده از زنوزیان از وی تنها یک پسر به نام آقای بهروز سیاهپوش باقی مانده بود که در تبریز می‌زیست و چند سال پیش فوت کرده است.

بامطالعه‌ی سرگذشت و زندگی میرزا غفارخان زنوزی به راحتی به این نکته پی می‌بریم که وی در ایام جوانی به دلیل اقامت در آن سوی ارس با افکار آزادی‌خواهانه و مشروطه‌طلبی آشنا شده بود و پس از بازگشت به دیارش زنوز به دلیل محیا بودن شرایط مبارزه در زادگاهش به انقلابیون پیوسته و در راه استقرار مشروطه رشادت‌های فراوانی کرده بود. آنچه مسلم است وی از هواداران یا بهتر بگوییم از مریدان حیدرخان عمو اوغلی بوده و این احتمالاً به آشنایی آن‌ها در دوران استقرار میرزاغفارخان در قفقاز باز می‌گشت. میرزا غفار خان علاوه بر داشتن روحیه رزم و انقلابی به دلیل آشنایی با مظاهر تمدن جدید در قفقاز به فرهنگ و آموزش نیز نظر داشته و ایجاد مدرسه به سبک جدید در زنوز توسط او گواه این مدعاست.

### مجاهدان مشهور یکانات

منطقه‌ی یکانات در ۳۵ کیلومتری غرب مرنند و در سر راه خوی واقع شده است که امروزه تحت عنوان دهستان یکانات در تقسیمات کشوری شهرستان مرنند شناخته می‌شود که مرکز آن روستای یکان کهریز می‌باشد. مردم این منطقه از عشایر یکانلو

بودند که در زمان نادرشاه افشار در این منطقه مستقر شده اند. (یکانی زارع، ۱۳۸۳: ۱۲-۱۵). یکانیان همواره در تحولات مرنند در دوران قاجار نقش های مهمی ایفا کرده اند، اما نقطه ی درخشش یکانیان در انقلاب مشروطه و مبارزات مردم برای سرنگونی حکومت استبدادی در مرنند و اطراف است. کمک های فراوان به انقلابیون در مرنند و زنوز و همچنین فتح شهر خوی از وقایعی هستند که یکانیان در آن نقش بارزی ایفا کرده اند. مهم ترین فرد از یکانیان در انقلاب مشروطه مرحوم میرزا نورالله خان یکانی زارع بوده که در کتب مربوط به مشروطه به نامش برمی خوریم. (یکانی زارع، ۱۳۸۳: ۲۰).

#### میرزا نورالله خان یکانی (زارع)

مرحوم نورالله خان یکانی در سال ۱۲۵۳ شمسی در روستای اصلی کند (به قولی یکان کهریز) در خانواده ی علی بیگ از طایفه ی اوغوزلی به دنیا آمد. نورالله خان در دوران جوانی همانند بسیاری از جوانان مرنند به علت بیکاری برای کار عازم باکو می شود و این زمان همزمان با اوج گیری تفکرات انقلابی در روسیه و سپس ایران بوده است. در سال های جوانی و هنگام اقامت برای کار در شهر باکو به عضویت فرقه ی اجتماعیون \_ عامیون در می آید و با برخاستن ندای مشروطه خواهی عازم وطن می شود. پس از کشته شدن شجاع نظام و فتح مرنند به دست مجاهدان به سرکردگی فرج آقا زنوزی، کمیته ی اجتماعیون \_ عامیون که در باکو مرکز داشت تصمیم گرفت تا خوی را نیز فتح کند و برای این کار ابراهیم آقا (از مجاهدان قفقاز) و میرزا نورالله خان یکانی را برگزید و این دو نفر به سوی ایران روانه شدند. ابراهیم آقا با گروهی از مجاهدین تا علمدار آمد و در آنجا توقف کرد و از ترس یکانیان که آن وقت سران ایشان مطیع دولتیان بودند نتوانست به سوی خوی پیشروی کند (سید مرندی، ۱۳۸۷: ۱۲۸). لازم به ذکر است که برای رسیدن به خوی

در جاده جلفا \_ مرند سه راهی ای وجود دارد که پس از عبور از روستاهای شمال مرند و منطقه‌ی یکانات به خوی می‌رسد. آنچه مسلم است عده‌ی کثیری از یکانیان مخالف مشروطه بودند و به دلیل سابقه‌ی نظامی حکام منطقه از آنان برای سرکوبی انقلابیون بهره می‌گرفتند. نورالله خان پس از روبرو شدن با هم ولایتی‌های خود که در جبهه‌ی استبداد قرار داشتند و با او از قبل آشنا بودند، پیش آنان رفت و با تشویق و تبلیغ آزادی خواهی نزد آنان و به احتمال زیاد با بهره‌گیری از عصبیت قومی و قبیله‌ای و شاید با دادن وعده‌هایی آنان را طرفدار مشروطه کرد و با کمک خلیل خان گلین قیه ای هرزندی<sup>۱</sup>، مشهدی اسماعیل گرگری و عباس خان علمداری قریه‌ی ایو اوغلی در چهار فرسخی خوی را به تصرف در آوردند و آن را مرکز عملیات خود علیه خوی قرار دادند (یکانی زارع، ۱۳۸۳: ۳۳). این سپاه با سرکردگی نورالله خان با شکست قوای امیر امجد خوی را متصرف می‌شود و قوچعلی خان یکانی به عنوان حاکم خوی از سوی مشروطه خواهان منصوب می‌شود. در این جنگ بخشعلی خان یکانی از برادران قوچعلی خان و هادی خان یکانی هر کدام فرماندهی گروهی از فاتحین را تحت نظر نورالله خان بر عهده داشتند. (یکانی زارع، ۱۳۸۳: ۳۴) نصرت‌الله فتحی در کتاب هم‌رزم ستارخان می‌نویسد: سپاهیان روس پس از عبور از ارس توسط قوای نورالله خان متوقف می‌شوند و پس از صدور مجوز ورود قشون روس به آذربایجان و پس از آن درگیری بین انقلابیون و روس‌ها در تبریز نورالله خان از تبریز خارج شده و رهسپار عثمانی می‌گردد. نورالله خان در استانبول با سید حسن تقی زاده و محمدعلی خان تربیت هم اطاق می‌شود و در آنجا دانشکده‌ی پلیس را به پایان می‌رساند و پس از بازگشت به تبریز به ریاست شهربانی تبریز منصوب می‌گردد (فتحی، ۱۳۹۴: ۵۸). نورالله خان توسط حکومت رضاشاه به منطقه‌ی یکانات تبعید می‌شود و نزدیک به بیست سال به کشاورزی در زادگاه خود می‌پردازد و نام

۱. روستای گلین قیه از توابع مرند در دهستان هرزندات بر سر راه مرند به جلفا قرار گرفته است.



زارع در پس نام خانوادگی او و فرزندانش یادگار دوران تبعید و کشاورزی او در یکانات است.

در دوران حکومت محمدرضا شاه پهلوی عمر تبعید نورالله خان پایان می پذیرد و او در جنبش دموکراتیک خلق آذربایجان شرکت فعالانه ای می کند و توسط پیشه‌وری به مقام صدر شهر خوی و سپس ریاست شهربانی ارومیه منصوب می شود. پس از شکست فرقه دموکرات توسط حکومت مرکزی توسط عوامل حکومت دستگیر و سرانجام در سن ۷۷ سالگی در ارومیه به دار آویخته می شود و در گورستان آقا قبری ارومیه با نام برادرش میرزا محمدعلی به خاک سپرده می شود (یکانی زارع، ۱۳۸۳: ۹۵) تا مخالفانش اهانتی نسبت به مزارش به عمل نیاورند.

خدمات نورالله خان یکانی در مشروطه بر هیچ کسی پوشیده نیست. این مرد آزادیخواه تحت تأثیر تفکرات انقلابی در قفقاز و باکو به صف مشروطه خواهان اضافه شده بود و در راه آن جانفشانی می کرد. اما یکی از نقاط مبهم در زندگی این مجاهد بحث همکاری او با فرقه دموکرات آذربایجان است که علت آن نیز نیاز به بررسی و تحقیق دقیق دارد. از دیگر خوانین یکانات هادی خان یکانی بود که در بخش‌های قبل به او اشاره شد که پس از فتح خوی علی‌رغم رشادت‌های او در جریان فتح شهر به جرم خیانت توسط مشروطه خواهان کشته شد. (یکانی زارع، ۱۳۸۳: ۸۴). آنچه مسلم است در مورد این شخصیت‌های تاریخی چنددستگی شدیدی در منطقه یکانات وجود دارد. اما با توجه به منابع تاریخی مرحوم نورالله خان یکانی که اهالی از او با عنوان سرهنگ و رئیس نام می‌برند، با توجه به دیگر مجاهدان از بنیهای فکری بهتری برخوردار بوده و دیگر خوانین یاد شده قبلاً در جبهه‌ی استبداد قرار داشتند و به نفع حاکمان مستبد دست به تفنگ می‌بردند و آشنایی با نورالله خان بود که آنان را در صف مشروطه خواهان و در مسیر منافع مشروطه‌خواهی قرار داده بود. (سید مرندی، ۱۳۸۷: ۹۸).

## میرزا آقاخان مکافات مرندی

یکی دیگر از مردان متفکر و نیکنام مرند در دوران مشروطه مرحوم میرزا آقاخان مکافات بود که در اعتلای هنر و فرهنگ در مرند و خوی نیز پیشگام بوده است. (باغچه بان، ۲۵۳۶، ۱۳۵). او در تقابل فکری با شجاع نظام قرار داشت در ۲۱ شهریور سال ۱۲۸۸ش هنگامی که حاکم مرند به پشتوانه‌ی روس‌ها و صمد خان اقدام به دستگیری آزادیخواهان کرده بود، میرزا آقاخان مکافات یکی از دستگیر شدگان بود. میرزا آقاخان در اثر فشار شجاع نظام اول و دوم به خوی کوچ کرده و در آنجا به همراه دیگر مجاهدان از جمله میرزا نورالله خان یکانی روزنامه‌ی مکافات را منتشر می‌کرد. (سید مرندی، ۱۳۸۷: ۴۷۷). ایشان در سال ۱۲۹۸ش ضمن اینکه ریاست مالیه‌ی مرند را بر عهده داشت رئیس هیئت مدیره‌ی حزب تجدد مرند نیز بوده است و پس از عمری مجاهدت در راه اعتلای مشروطه و خدمت به فرهنگ و هنر در سال ۱۳۴۴ از دنیا رفت و در گورستان داغ امامزاداسی مرند به خاک سپرده شد. (سید مرندی، ۱۳۸۷: ۴۷۶). میرزا آقاخان یکی از فعال‌ترین چهره‌های مشروطه در مرند بود، که به دلیل دارا بودن سواد و آشنایی با روزنامه‌ها و کتب یکی از حامیان فکری و فرهنگی مشروطه خواهان به شمار می‌آمد.

## نتیجه‌گیری

آشنایی گسترده با تمدن جدید غرب در دوره قاجار و گسترش روابط سیاسی و حجم مراودات تجاری و فرهنگی موجب آشنایی ایرانیان با افکار انقلابی و آزادی‌خواهی شد. ایالت آذربایجان به خاطر همجواری با روسیه و عثمانی زودتر از سایر مناطق ایران با این افکار آشنایی پیدا می‌کرد و در نتیجه نقش بارزی در تحولات مشروطه‌خواهی در ایران داشت. در پاسخ سؤال اول می‌توان گفت: بر اساس گزارش‌های تاریخی منطقه‌ی مرند به دلیل وجود حاکم و خوانین متعدد طرفدار استبداد یکی از پایگاه‌های مهم مخالفان مشروطه در آذربایجان بوده است. حکام

مرند به دلیل در اختیار داشتن راه مهم جلفا به تبریز و جلفا به خوی و انسداد آن در مواقع ضروری فشار زیادی را بر مشروطه خواهان مستقر در تبریز اعمال می کردند. در پاسخ سؤال دوم نیز مناطق زنوز و یکانات در حومه ی مرنند بر خلاف شهر مرنند، مأمن آزادیخواهان و انقلابیون بوده است. مجاهدان حاضر در این مناطق به دلیل رفت و آمدهای مکرر به قفقاز و آشنایی با افکار مترقی در آنجا بستر مناسبی را برای فعالیت های مشروطه خواهانه در مناطق متبوع خود فراهم کرده بودند. بیشتر خوانین مشروطه خواه در این منطقه از نظر فکری از درک بالایی در مورد مشروطه برخوردار نبودند و ارتباطشان با مجاهدانی که قبلاً ساکن روسیه و قفقاز بوده اند مانند میرزا غفار خان زنوزی و نورالله خان یکانی و روشنگری های آنها، خوانین یاد شده را در صف مشروطه خواهان قرار داده بود. آنچه مسلم است مجاهدان سرشناس مشروطه در این شهر از نظر فکری کاملاً تحت تأثیر افکار حاکم بر انقلابیون روسیه قرار داشتند و این سخن را نزدیکی فکری اینان با برخی از بلشویک های دخیل در انقلاب مشروطه ی ایران تصدیق می کند. نزدیکی و رابطه ی مرید و مرادی مابین میرزا غفار خان زنوزی و حیدرخان عمواوغلی و نیز عضویت نورالله خان یکانی در تشکیلات فرقه ی دموکرات در سال های پس از رضاشاه و بر عهده گرفتن مسئولیت های مختلف در دوران حکومت کوتاه این فرقه بر آذربایجان حاکی از سیطره ی کامل افکار انقلابیون آن سوی ارس بر این مجاهدان بوده است.

### منابع

۱. آقاسی، مهدی، (۱۳۵۰)، تاریخ خوی، تبریز: انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز.
۲. اردوبادی، محمد سعید، (۱۳۸۰)، تبریز مه آلود، ترجمه ی سعید منیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن، (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
۴. امیر خیزی، اسماعیل، (۱۳۲۹)، قیام آذربایجان و ستارخان، تهران: نشر کتاب فروشی.
۵. اوین، اوژبن، (۱۳۶۳)، ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷ میلادی، ترجمه علی اصغر سیدی، تهران: زوار.
۶. باغچه بان، جبار، (۲۵۳۶ خورشیدی)، زندگی نامه ی جبار باغچه بان به قلم خودش، تهران: ارژنگ.
۷. جکسون، ویلیام، (۱۳۶۹)، سفرنامه جکسون: ایران در گذشته و حال، ترجمه ی منوچهر امیری و فریدون بدرهای، تهران: خوارزمی.
۸. جلالی عزیزیان، حسن، (۱۳۷۸)، تاریخ مرند، مشهد: انتشارات گوهر سیاح.
۹. جمال زاده، محمدعلی، (۱۳۷۰)، تاریخ روابط سیاسی ایران و روسیه، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی.
۱۰. حسن زاده، اسماعیل، (۱۳۹۳)، انقلاب اسلامی در مرند، ج ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۱. سید زنوزی، امیر هوشنگ، (۱۳۵۸)، مرند، تهران: بی نا.
۱۲. سید مرندی، میر هدایت، (۱۳۸۷)، نگاهی به تاریخ مرند، تبریز: نشر احساس.
۱۳. شهیدی زنوز، میر ابراهیم، کتاب زنوز، نسخه ی خطی، تبریز: کتابخانه ی عمومی پارک شهر مرند.
۱۴. عالمی پور رجبی، مسعود، (۱۳۸۱)، سیملی تاریخی فرهنگی مرند و جلفا، تبریز: نشر احساس.
۱۵. فتحی، نصرالله، (۱۳۹۴)، دیدار با هم رزم ستارخان، آذربایجان: نشر تبریز.

۱۶. قائم مقام فراهانی، (۱۳۸۰)، نامه های سیاسی و تاریخی سید الوزراء و قائم مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران: دانشگاه ملی.
۱۷. کسروی، احمد، (۱۳۴۶)، تاریخ هجده ساله ی آذربایجان، تهران: امیرکبیر.
۱۸. کسروی، احمد، (۱۳۶۹)، تاریخ مشروطه ی ایران، تهران: امیرکبیر.
۱۹. کلانتری باغمیشه، میرزا ابراهیم خان، (۱۳۷۷)، روزنامه ی خاطرات شرف الدوله، با کوشش یحیی ذکاء، تهران: فکروز.
۲۰. یکانی زارع، پرویز، (۱۳۸۳)، نورالله خان یکانی زارع در از پس غبار زمان، ارومیه: نشر یاز.
۲۱. نوایی، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، دولت های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، تهران: مشر بابک.